

هو
۱۲۱

تاریخچه سلسله صوفیه نعمت‌الهیّه

و

فرق منشعبه

(از ورود جناب سید معصوم‌علیشاه دکنی به ایران تا کنون)

دکتر سید مصطفی آزمایش

فهرست مطالب

پیشگفتار	۷
حضرت شاه علیرضای دکنی	۹
حضرت قتیل فی سبیل الله سید معصومعلیشاه دکنی	۹
ذکر قطب العارفين و قدوه المرشدين الشيخ الكامل الواصل بالله نورعلیشاه اول قدس سره	۹
ذکر فخرالعارفين و زیده المتألّهين كهف السالكين الحاج حسين علیشاه طیب الله ثراه	۱۲
مولانا مجذوب علیشاه طیب الله ثراه	۱۴
وصیتنامه حضرت مجذوبعلیشاه	۱۹
حرکت جناب مستعلیشاه به حضور حضرت مجذوبعلیشاه	۲۰
اختلاف در امر جانشینی حضرت مجذوبعلیشاه	۲۱
متن کامل وصیتهای حضرت مجذوبعلیشاه به جناب مستعلیشاه نقل از بستان السیاحه	۲۲
واقعه بیوک آباد همدان	۲۴
معرفی چهره مولانا محمدرضا همدانی ملقب به کوثرعلیشاه	۲۵
علت بروز شبهه برای جناب مولانا کوثرعلیشاه	۲۶
تذکار	۲۷
ارسال دو نامه	۲۷
نظر جناب مستعلیشاه	۲۸
صورت فرمان حضرت نورعلیشاه در امر تعیین جانشین	۲۹
بررسی متن فرمان فوق الذکر	۳۲
بخش اول: فرمان خلافت	۳۲
فرمان خلافت جناب مجذوبعلیشاه	۳۴
اجازه دلالت آقا محمدرضا	۳۶
دستورالعمل به سالکین و طالبین	۳۹
رساله بیان واقع	۴۰
استبصار	۴۰
پیشنهاد حضرت مستعلیشاه برای مذاکره حضوری	۴۱
کوثریه	۴۲

۴۲ قسمتهایی از متن وصیت نامه حاج آقا فخرالمتالهین رحمه الله
۴۴ طریقه شمسیه؟!
۴۵ نقد
۴۶ تداوم سلسله نعمه اللهیه پس از حضرت مجذوبعلیشاه
۴۶ ذکر احوال مسود دفتر بر سیل اجمال
۴۷ وفات والدین جناب مستعلیشاه
۴۷ اساتید صوری حضرت مستعلیشاه
۴۷ مولانا سیدعلی بهبهانی
۴۷ مناظره حاج آقا علی بهبهانی و حاج آقا محمد جعفر
۴۸ حاج آقا سیدمحمد مجتهد
۴۸ اوضاع حوزه های علمیه در عتبات عالیات
۴۸ مقدمات تحول معنوی
۴۹ آغاز تفکر درباره نفس
۴۹ مفارقت با همدرسان
۵۰ چگونگی تشریف میرزا زین العابدین به حضور بزرگان
۵۰ در محضر حضرت نورعلیشاه اصفهانی
۵۱ ملاقات با بزرگان طریقت و شریعت
۵۱ ادامه سیاحت و ملاقات در ایران
۵۱ ملاقات با اکابر عرفان در ملک تهران
۵۱ رفتن به خراسان
۵۲ ذکر مقرب در گاه اله درویش حسنعلی شاه اصفهانی
۵۲ ادامه سفر
۵۳ مراجعت به ایران
۵۳ رفتن به حجاز و جزایر
۵۴ مراجعت به ایران و ملاقات با بزرگان
۵۴ فرمان ارشاد و لقب فقری
۵۵ ملاقات با فتحعلیشاه قاجار
۵۶ آغاز دوران آوارگی
۵۶ صید میرزا زین العابدین شیرازی
۵۷ مخالفت خانواده جناب میرزا کوچک زین العابدین شیرازی
۵۷ قصد تخریب بقعه باباکوهی
۵۸ رفتن میرزا کوچک به همدان

۵۸	وقوع وبا در شیراز
۵۸	ادامه حدوث حوادث مهلك
۵۹	استقرار در قمشه
۵۹	بلاى زلزله
۵۹	بیماری حضرت مستعلیشاه
۶۰	مصادره منزل مستعلیشاه
۶۰	سقط جنین همسر حضرت مستعلیشاه
۶۰	حرکت به کرمان
۶۱	چگونگی ماجرای قمشه
۶۲	مرگ قاسم خان
۶۲	سرنوشت سایر معاندان عرفان
۶۳	حکمت مصائب
۶۳	خلاصه احوال مولف گرانقدر حدائق السیاحه
۶۳	ذکر سلسله علیه نعمت اللهیه
۶۴	خليفة الخلفای حضرت مستعلیشاه
۶۴	علت استقرار در شیراز
۶۵	تربیت جناب حاج میرزا کوچک شیرازی رحمتعلیشاه
۶۶	ذکر سالک مسالک یقین الحاج میرزا زین العابدین بن الحاج معصوم
۶۷	بقیه ماجرا
۶۷	دگرگونی اوضاع
۶۷	ارادتمندی محمد شاه قاجار
۶۷	منصب صوری رحمتعلیشاه
۶۸	رحلت حضرت مستعلیشاه
۶۹	کرامات حضرت مستعلیشاه
۷۰	آثار علمی و عرفانی
۷۰	جانشینی حضرت مستعلیشاه
۷۱	رحلت حضرت رحمت علیشاه
۷۱	وضع سلسله علیه بعد از رحلت حضرت رحمت علیشاه
۷۱	سنگ لوح مرقد مطهر حضرت رحمتعلیشاه شیرازی
۷۲	انشعابات جدید در سلسله نعمت اللهیه و امر جانشینی حضرت رحمتعلیشاه(ره)
۷۲	غوری در چند اجازه طریقتی
۷۶	چند نکته پیرامون اسناد مورد بحث

۷۸ قطبیت مرحوم حاج آقا محمد کاظم اصفهانی سعادتعلیشاه
۷۹ مشایخ و خلفای حضرت رحمتعلیشاه
۸۲ صفائیه
۸۲ نقش جناب حاج آقا میرزا حسن اصفهانی در اختلافات فقری
۸۳ سفر به هند و حجاز
۸۴ مراجعت به ایران
۸۴ ساختمان خانقاه در تهران
۸۴ اختلاف با حاج آقا محمد حسن نطنزی عبدالعیشاه
۸۵ علت سرسختی حاج آقا میرزا حسن اصفهانی
۸۵ ملاقات جناب منورعلیشاه و حاج آقا میرزا حسن صفی
۸۶ فسخ بیعت و عزل
۸۶ مریدان حاج آقا میرزا حسن صفی
۸۷ ملاقات با جناب صدرالعرفا
۸۷ افشای اسرار پشت پرده
۹۰ خلاصه مطلب
۹۱ تعیین مشایخ
۹۱ جانشین حاج آقا میرزا حسن صفی
۹۳ جانشینان منورعلیشاه
۹۳ استکفاف حاج آقا میرزا عبدالحسین ذوالریاستین از تعیین جانشین
۹۳ رساله جناب آقای جلال بهشتی نصرتعلی
۹۴ ذکر پاره‌ای از موارد
۹۶ مراحل ارشاد
۹۸ تعطیل طریقه حاج آقا محمد شیرازی منورعلیشاه
۹۸ چگونگی ماجرا پس از رحلت جناب حاج آقا عبدالحسین ذوالریاستین
۹۹ مساله تجدید بیعت
۱۰۱ آگهی مطبوعاتی
۱۰۳ ملاقات آقای دکتر نوربخش با میرزا علی اصغر ذوالریاستین زاده
۱۰۴ نحوه اداره خانقاه‌ها در ایران
۱۰۵ طریقه منتسب به جناب آقای دکتر جواد نوربخش کرمانی
۱۰۶ وجوه تشابه طریقه جناب آقای دکتر نوربخش با انجمن اخوت
۱۰۷ ذکر جهری در خانقاه‌های آقای دکتر نوربخش
۱۰۷ فعالیت‌های گسترده فرهنگی

- ۱۰۸..... سلسله علیه نعمت اللهیه سلطانعلیشاه گنابادیه
- ۱۰۹..... حضرت سعادتعلی شاه اصفهانی
- ۱۱۰..... نظری به سند جانشینی حضرت سعادتعلیشاه
- ۱۱۴..... حضرت سلطانعلیشاه گنابادی
- ۱۱۶..... تلقب مرحوم آقای شهید به لقب سلطانعلیشاه
- ۱۲۰..... جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی گنابادی
- ۱۲۱..... حضرت حاج شیخ محمدحسن صالحعلیشاه
- ۱۲۳..... حضرت رضاعلیشاه ثانی
- ۱۲۵..... ترجمه اذن روایت و اجتهاد حضرت رضاعلیشاه از جانب آیت الله محمد موسوی نجف آبادی
- ۱۲۶..... ترجمه اذن روایت و اجتهاد حضرت رضاعلیشاه از جانب آیت الله محمد رضا مسجدشاهی
- ۱۲۷..... ترجمه اذن اجتهاد حضرت رضاعلیشاه صادره از جانب آیت الله سید مهدی درچه ای
- ۱۲۸..... ترجمه اذن روایت و اجتهاد حضرت رضاعلیشاه از جانب آیت الله محمد حسین آل کاشف الغطاء
- ۱۳۲..... حضرت محبوبعلیشاه
- ۱۳۵..... حضرت مجذوبعلیشاه
- ۱۳۹..... سخنی با پژوهشگران و محققان، پیرامون مفهوم لغوی "سلسله"
- ۱۴۲..... رشته اجازه (سلسله الاولیاء) در سلسله صوفیه نعمت اللهی سلطانعلیشاهی گنابادی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

راه رسیدن به خدا و سلوک الی الله بدون مربی از جمله مصادیق تعلیق به محال است لذا خداوند عز و جل همواره با ارسال رسل و نصب خلیفه از زمان خلقت آدم تا بعثت حضرت خاتم و تا انقراض عالم راه بسوی خود را باز نگهداشته است. قرآن کریم می‌فرماید: «من هر لحظه قراردنده یک خلیفه بر روی زمین هستم»^۱. و راه رسیدن به خود را منوط به شفاعت انبیاء و اولیاء و اوصیای خود قرار داده که مأذون از طرف او باشند و در قرآن کریم می‌فرماید: «کیست که نزد او شفاعت کند مگر به اذن او»^۲ لذا برای رسیدن به او باید دست به دامن ولیّ مرشدی زد که او مؤذن از جانب خدا باشد. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «آنکه خدا هدایتش کند پس هدایت شد و آنکه گمراه شد پس هرگز ولیّ مرشد را نیافت»^۳ در راه سلوک بطور کلی دو دسته اذن وجود دارد که به اذن روایت و اذن درایت مشهور شده‌اند. صاحبان اذن روایت مأمور در ابلاغ احکام فرعی دین هستند و صاحبان اذن روایت مأمور به تربیت نفوس در میان خلقتند و این دو گروه همچون دو شعبه از یک اداره هستند. در ازمنه قدیم به دلیل صعوبت ارتباطات صاحبان اذن الهی مأمورینی را به مناطق دوردست گسیل می‌داشتند و بعضاً به ایشان اذن جاری کردن سلسله نیز داده می‌شد و بدین طریق دین را در جهان گستراندند. لذا به همین دلیل است که علیرغم تفاوت‌های شرایع دستورات و نگرشهای کلی اکثر قریب به اتفاق ادیان و فرق و طرائق متشابهند.

در حاشیه این رشته اذن که قرآن کریم آن را عرورة الوثقی می‌نامد افرادی همواره برای مطامع دنیوی بدون اذن و اجازه خود را صاحبان مناصب الهی معرفی کرده و سرمایه‌های مادی و معنوی خلق الله را به یغما می‌برند. و چون دین مورد پسند فطرت عامه مردم است زمینه خوبی برای طراران است که با ندای دین کله از سر مردم بر بایند. مولوی علیه الرحمه می‌فرماید:

از خدا نه بویی او را نه اثر	دعویش افزون ز شیث و بوالبشر
حرف درویشان بدزدد مردِ دون	تا بخواند بر سلیمی زآن فسون
دیو ننموده و را هم نقش خویش	او همی گوید ز ابدالیم بیش
حرف درویشان بدزیده بسی	تا گمان آید که هست او خود کسی
خرده گیرد در سخن بر بایزید	ننگ دارد از درون او یزید
هر که داند مر ورا چون بایزید	روز محشر حشر گردد با یزید

و در جایی دیگر فرماید:

۱- سوره بقره آیه ۳۰، إِي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً.

۲- سوره بقره، آیه ۲۵۵، مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ

۳- سوره كهف، آیه ۱۷، مَنْ يَهْدِي اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضِلُّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا.

۴- سوره بقره آیت الكرسی.

حرفِ درویشان بسی آموختند منبر و محفل بدان افروختند

اینان که بی اجازه پای بر سریر هدایت دیگران می‌نهند و می‌خواهند به زعم خویش راه خدا به خلق بنمایند معمولاً یا جاهل یا دقل هستند. و چون کوری عصاکش کوری دیگر شده‌اند. مولوی علیه الرحمه می‌فرماید:

از قیاسش خنده آمد خلق را	کو چو خود پنداشت صاحب دلق را
کار پاکان را قیاس از خود مگیر	گر چه ماند در نوشتن شیر، شیر
جمله عالم، زین سبب گمراه شد	کم کسی ز ابدال حق آگاه شد
اشقیا را دیده بینا نبود	نیک و بد در دیدشان یکسان نمود
همسری با انبیاء برداشتند	اولیاء را همچو خود پنداشتند
گفته اینک: ما بشر ایشان بشر	ما و ایشان بسته خوابیم و خور
این ندانستند ایشان از عمی	هست فرقی در میان بی منتها

وجود این افراد مانع از راهیابی خلق به سوی خلیفه الهی است. و لذا شناخت مأمور خدا که نمایندگی خدا را دارد از غیر مأمور الهی خیلی سخت است. زیرا ظاهر رفتار هر دو متشابه ولی باطن آنها متفاوت است. تفاوت اصلی این دو در وجود اتصال به رشته انبیاء و اولیاء و اوصیاء الهی. این اتصال به اندازه اعطای اذن از طریق اذن سابق به لاحق منتقل می‌گردد. و هر وقت صاحب اذنی فردی را چه شفاهی و چه کتبی مأموریت دهد همان اذن سبب انتقال اثر و ایجاد اتصال لاحق به سابق می‌شود. دریافتن وجود و یا صحت این اتصال برای افراد مردم از چند طریق امکان دارد. یکی از طریق بررسی نص و اجازات مکتوبه و دیگر از طریق شهادت افراد موثق. هر چند این شیوه‌ها تحقیقات تاریخی و کتابخانه‌ای و میدانی می‌طلبد ولی می‌تواند انسان را در ارتباط با کشف و شناخت اولیه مأمور الهی کمک نماید. معذکک این بررسی‌ها وقتی به قلب اطمینان می‌دهد که انسان برای یافتن مأمور خدا به مجاهده پردازد. قرآن کریم می‌فرماید: «و آنان که در راه ما مجاهده کنند حتماً و حتماً آنها را به سُبُل (راهنمای) خویش هدایت می‌کنیم.»^۵ مجاهده برای هدایت به سُبُل یا راهنما یا ولی یا مرشد الهی روشی است که ائمه هدی علیهم السلام تعلیم داده‌اند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:^۶ کسی که چهل شبانه روز اخلاص پیش گیرد، خداوند چشمه‌های حکمت را در قلب او می‌جوشاند و بر زبانش جاری می‌کند. یعنی «اگر تقوای الهی داشته باشید خداوند برای شما تمیز و تشخیص قرار می‌دهد».^۷ لذا راه مستقیم ناله و زاری به درگاه حضرت باری است تا او راهنما و مأمورش را به فرد معرفی نماید. و حافظ علیه الرحمه از همین راه به مقصد رسید که:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند وندر آن نیمه شب آب حیاتم دادند

سید مصطفی آزمایش

^۵ - سورة عنکبوت، آیه آخر، وَ الَّذِینَ جَاهِدُوا فِینَا لَنَهْدِیْهُمْ سُبُلًا.

^۶ - «من اخلص لله اربعین صباحاً فجر الله ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه» بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۴۹.

^۷ - آیه ۲۹ از سوره انفال می‌فرماید: «ان تقوا الله يجعل لکم فرقاناً»

حضرت شاه علیرضای دکنی

حضرتشان شصت سال تمام به زمامداری سلسله علیه نعمت اللهیه اهتمام میورزیدند و از شهر حیدرآباد دکن در هندوستان امور فقرا را سرپرستی می نمودند. تا آن که بنا به الهام ربانی حضرت میرعبدالحمید دکنی ملقب به معصومعلیشاه را که از مشایخ بزرگ سلسله و از خلفای خود بودند برای برافروختن دوباره مشعل عرفان به ایران گسیل داشتند. حضرت شاه علیرضای در سال ۱۲۱۴ هجری قمری در سن یکصد و بیست سالگی به عالم باقی ارتحال فرمودند.

حضرت قتیبی فی سبیل الله سید معصومعلیشاه دکنی

حضرت والا جاه عالیجناب میرعبدالحمید دکنی ملقب به لقب فقری سید معصومعلیشاه در اواخر دولت کریمخان زند در سال ۱۱۹۰ هجری قمری همراه با خانواده ارجمندش به شیراز آمده و در آنجا سکنا گزید و در همان ابتدای کار حاج آقا ملا عبدالحسین ابن ملا محمد علی طبسی امام جمعه طبرس و فرزندش جناب محمدعلی را ربوده و مجذوب خویش ساخته و هر دو را به شرف فقر مشرف نموده و تحت تربیت خاص ولویه گرفت و در اندک مدتی آنان را به کمال استعداد به خویش ارتقاء بخشیده و مجاز در ارشادشان کرد، و پدر را ملقب به لقب فیض علیشاه و فرزندش را ملقب به لقب نورعلیشاه نمود. پس از آن در حضور کبار مشایخی که خود تربیت کرده بود حضرت نورعلیشاه را به مقام خلافت الخلفایی معین ساخت تا در زمان رحلتش زمین از حجت خدا خالی نماند. جنابش به سبب معاندت حاسدان در ایران اذیت و آزار فراوان کشید و علت این امر نیز آن بود که بر خلاف دنیاداران دین فروش و مشرعین دروغین، دیدگاه نوینی از ارتباط انسان با خداوند منان مطرح مینمود، و نظرگاه حقیقی انبیاء ربانی و اولیاء حقانی را در باب تشریح - که عبارت از روشن کردن چراغ هدایت در ظلمات غفلت به جهت تحول جوهر باطنی مستعدان و اتصال آنان به رشته لایت است، به مستمعان خویش گوشزد میکرد و در نتیجه جمع کثیری را به جانب خویش منجذب ساخته و خلق فراوانی را به دعوت هدایت جذب نموده بود، و این امر بر قشریون روحانی نما گوارا نمی آمد، فلذا در پنهان قصد قتل ایشان کردند و در کرمانشاهان جنابشان را به آب رودخانه قره سو مغروق ساختند، تا مگر به خیال خود نور خداوند را خاموش سازند. هیئات ممتوعدون و یزیدون لبظنوا نورالله و یابی الله الا ان یم نوره ولو کره الکافرون.

ذکر قطب العارفین و قدوه المرشدين الشيخ الكامل الواصل بالله نورعلیشاه اول قدسی سره عارف کنوز معرفت و واقف رموز حقیقت بود در تکمیل ناقصان و تربیت مریدان ید بیضا مینمود، آنحضرت حالات غریب و مقامات عجیب داشت و قرنهای بسیار است که مانند آنجناب قدم بدایره ظهور نگذاشته، فقیر معروض میدارد که آن حضرت نظیر اوحدالدین مراغی و فخرالدین عراقی بود، و از بدو حال و ابتدای احوال طالب منهج قویم و صراط مستقیم بود و در جمال صوری و معنوی و کمال ظاهری و باطنی کسی با آنجناب برابری نمینمود، الحق بر عارفان ایران و سالکان آن مکان حق عظیم و سنت جسیم دارد، بعد از آنکه رسم فقر و فنا و صدق و صفا از آن کشور بر افتاده بوده ایشان را آگاه ساخت و جمعی که از راه معرفت دور و از جاده طریقت مهجور بودند براه انداخت، زیرا که از اوائل سلطنت شاه سلطان حسین صفوی تا اواخر حکومت کریمخان زند رسوم طریقت از ایران برافتاده بود و بسبب انکار و آزار آن پادشاه غافل صاحبان سلاسل فقر و طریقت از آن کشور رفتند، و بعضی دیگر در گوشه خمول و انزوا منزل گرفتند و بموجب آیه کریمه ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و بمضمون

تا دل مرد خدا ناید بدرد

هیچ قومی را خدا رسوا نکرد

جماعت افغان بدارالملک اصفهان و اکثر بلاد ایران مستولی شده خورد و کلان آنجا را ناچیز و نابود ساخت و خاندان دانا و نادان آندیار را همگی برانداخت، و فحوای آیه کریمه یوم یفر المرء من أخیه و أمه و أبیه و صاحبته و بنیه ظاهر گشت و از ظلم و ستم افغان ناله و افغان ساکنان آندیار از ایوان کیوان در گذشت، هر کسی آنچه از معارف عرفان و طریقت و ایقان معلوم داشت بشهر خاموشان گذاشت و قلیلی دیگر در خبایای انزوا منزل گزیدند، مدت هفت سال در کمال اختلال و پریشانی اهل ایران اوقات گذرانیدند و در تیه حیرانی و نادانی گردیدند همگی در قید جان و فکر عرض و ناموس بودند، و در اندیشه تحصیل معرفت و طریقت و تکمیل نفس نبودند، چون زمان دولت افغان بآخر رسید نوبت سلطنت نادرشاه گردید آن مرد ترکی بود بجزلشگر کشی و دشمن کشی اندیشه نینمود بجهه ترددات سپاه دوست و دشمن و ظهور شور و فتن کسی طالب معرفت نگشتی و بر ضمیرش تحصیل طریقت نگذشتی، اگر احیاناً در گوشه و کنار اسم طریقت بر زبان آوردی و با نام تکمیل نفس بر زبان مذکور کردی علماء ظاهر که مقرب حکام بودند منع کردند و این طایفه را مذمت نمودندی، تا آنکه دولت نادری نیز در گذشت و ایران لر بازار گشت بحکم:

نظّم دور مجنون گذشت و نوبت ماست هر کسی چند روزه نوبت اوست
ایران بکام گران گردید و آنچه در بطون کون و فساد بود بظهور رسید:

چونکه نامحرم در آید از درم لاجرم پنهان شوند اهل حرم

قرب شصت سال کشور ایران از معارف عرفان خالی گردیده و اسم طریقت گوش کسی نشنیده و چشم احدی اهل معرفت ندیده بود، مگر چند کس از فقرا در مشهد مقدّس از طریقه نور بخشیه و چند نفر در شیراز از سلسله ذهبیه در زوایای گمنامی بودند، و اگر جای دیگر نیز بودند خود را مشهور و در السنه و افواه مذکور نینمودند، اسم طریقت در ایران مانند سیمرخ و کیمیا گشته بود تا آنکه مجدّد سلسله علیّه و مبرهن طریقه رضویّه القتیل فی سبیل الله السید معصومعلی شاه قدّس الله سرّه العزیز، حسب الامر شیخ الکامل المکمل شاه علیرضا ولیّ از اقلیم دکن در اواخر دولت کریم خان بایران تشریف آورد، و فیض علیشاه و نور علیشاه قدّس سرهما را تلقین کرد و تربیت نموده بکمال رسانید، آنگاه اذن و رخصت ارشاد فرموده نورعلیشاه قدّس سرّه راه خلیفه الخلفاء گردانید، در عرض مدت شصت سال اسم طریقت بگوش اهل ایران نخورده و نام فقر نبرده بودند، نام فقر نشنیدند و اهل طریق دیدند جمعی طالب گردیدند و بعضی بفیض کامل رسیدند گروهی باقرار آمدند و قومی در انکار زدند، اکثر بسبب حبّ جاه و ریاست دشمن فقراء شدند و طایفه دیگر حقیقت ایشان را دانستند اما عمل نمودن نتوانستند رشک و حسد بردند و عناد و استکبار کردند، و بعضی دیگر که خود را عالم و دانشمند میشمردند از کساد بازار خویش ترسیدند چون صفات انبیاء و اخلاق اوصیاء و افعال اولیاء در ایشان میدیدند! و خود را از آن صفات و احوال و اعمال عاری و خالی می یافتند، خوف و بیم کردند که اگر مدح طریقه ایشان نمائیم قدح خود نموده ایم و اگر اقرار بر کردار و رفتار ایشان کنیم زبان انکار بر خویش گشوده ایم، نه قوت داشتند که خود را باوصاف ایشان متصف سازند و نه قدرت آنکه خود را بمحفل ایشان اندازند التار و لالعار گفته بنیاد مذمت نهادند و زبان طعن و تشنیع ایشان گشادند، اکنون قاعده اهل ایران عموماً چنانست که هر که از ریاضت و عزلت و مجاهدت و تهذیب اخلاق و تأدیب نفس سخن گوید و طریقت تکمیل باطن و تصفیه قلب و تجلیه روح و تحصیل کمالات معنوی جوید، و اسم طریقت و معرفت و حقیقت بر زبان آرد و راه ژهد و تقوی و قناعت و نکوکاری سپارد، بی شبهه و بیّنه آنکس کافر و ملحد است اگرچه آنشخص علامه زمان و بوذر و سلمان دوران باشد! اگر کسی از شک و سهو و حیض و

نفاس گفتگو کند و همواره از مسایل تجارت و تحصیل زخارف دنیا دم زند و گاهی بمسجد رفته خود را بامام جماعت نماید آنکس بی شبهه و شایبه مؤمن و موحد است اگرچه جاهل و از قوم اراذل بوده، و بر جمیع مناهی و ملامتی آلوده باشد! طرفه تر آنکه آنانکه خود را دانشمند میگویند قایلند بر اینکه تقلید کردن دین آباء و اجداد خویش مذموم و هر که تحقیق و تفتیش مذهب ننماید جای او در دوزخ معلوم است، با وجود این گفتار و اقرار اگر شخصی در صدد تحقیق دین برآید و تجسس و تفحص کیش و ملت نماید و با طایفه درویشان و گوشه نشینان معاشرت کند نعوذ بالله! هر آینه بتیغ طعن هلاکش کنند و بضرب لعن وجودش را از لوح هستی پاک، همانا مضمون آیه شریفه یقولون بألستهم مالیس فی قلوبهم در شأن ایشان وارد است، اگر خردمندی در تمامت کشور ایران با قدم تحقیق سیاحت کند و با هر فرقه معاشرت و مجالست و مخالطت نماید و بر اعمال و افعال مردمش بدیده انصاف بنگرد و از جاده صدق و راستی نگذرد، در هیچ فرقه از فرق آندیار اهل زهد و ورع و طاعت و ریاضت و مجاهده نخواهد دید، و در هیچ طایفه از طوایف آن کشور سالک طریق عزلت و قناعت و تسلیم و رضا و توکل و صبر و تحمل نخواهد شنید، مگر آنکه اطلاق کنند بر آنکس اسم صوفی و عارف، از اینجا معلوم می شود که اکثر دانشمندان زمان عبیدالطون و بندگان شهوت اند علاوه بر آنکه عداوت با فقرا کردند ملوک و حکام را نیز بسخنان واهی بواهمه انداخته و با خویشان یار ساختند و کلمات پریشان و بی اصل گفتن گرفتند، که این طایفه داعیه دارند زیرا سر به کسی فرود نمی آورند بمضمون الملک عقیم، ایشان نیز اینگونه مزخرفات را از علمای فتنه جوی پذیرفتند و دست ایذا و آزار بر این طایفه گشودند، و بسا ذلت و اهانت بعارفان بالله دادند! و هر جا درویشی و گوشه نشینی دیدند بعد از آزار بسیار و اذیت بی شمار اخراج بلد کردند! و آنچه لوازم ذلت و خواری بود بجای آوردند!

فخست این امر شیخ را کریم خان زند با غوای جانی هندوزاده و بتحریک بعضی از مفسدان دیگر اقدام نمود عارفان بالله السید معصوم علیشاه و نورعلیشاه قدس الله اسرارهما را اخراج بلد فرمود، و خود نیز از نهال زندگانی بعد از ارتکاب این فعل زشت ثمری نچید و مدت شش ماه از این مقدمه نگذشته بود که بدارالجزاء خرامید **دویم** علی مرادخان بود که در بدو حال اظهار ارادت نمود چون کثرت و ازدحام مریدان و مخلصان دید و از علماء سوء کلمات فتنه انگیز بی اصل شنید بترسید و کرد آنچه کرد! عنقریب خود هم دید آنچه دید! و لطفعلی خان ولد جعفرخان که آخر ملوک زندیه بود وی نیز قدر مقدور آزار رسانید آنهم بسزای خویش رسید، گویند بسبب این دو سه حرکت دولت زندیه منقرض گردید، اول کسی که بر قتل و هلاک این طایفه جرأت نمود ملا عبداللہ کرمانی بود که بجهت دو روزه عمر بر این فعل قبیح مرتکب شد، و بعد از انقضای مدت نه ماه کرمان بقتل و غارت رفت و خود از وطن دور و از دین و دنیا مهجور گشت، خود و اهل و عیال او ذاتاً و ذکوراً و صغیراً و کبیراً اسیر ترکمان و لشگریان شده شهر بشهر بسرحد توران رسیدند آری:

شعر بس تجربه کردیم در این دیر مکافات با دُردکشان هر که در افتاد بر افتاد

دیگر آقامحمد علی کرمانشاهی بود که بر قتل اولاد حیدر و سید پاک گوهر بقوت حاجی ابراهیمخان شیرازی وزیر جسارت نمود، گویند سبب انقراض دولت حاجی ابراهیم این امر شیخ شد، و عنقریب زندگانی آقامحمد علی بسرآمد، غرض از این کلمات صدق سمات آنکه جناب ارشاد مآب در کشور ایران بسی گُره دید و از طوایف علماء زمان و حکام اوان بساجور کشید، و در ملک عراق و فارس و کرمان و خراسان از گُرد و تاجیک و عرب ظلم بیحد بانجناب رسید، و در کربلای معلّا باشاره علماء دومرتبه زهر چشید چون در اجل تأخیری بود لاجرم چندان کارگر نگشت:

شعور

قتل این خسته بشمشیر تو تقدیر نبود

ورنه هیچ از دل بیرحم تو تقصیر نبود

پوشیده نماند که از آنجناب کرامات و خوارق عادات بطریق تواتر زیاده از چند و چون منقول است چنانکه ارباب تحقیق و اصحاب طریق را راه تشکیک و تردد مسدود است **منجمله** آنکه جناب شیخ ما قدس سره العزیز بیان نمود برای فقیر که چون آنجناب بقصبه ذهاب تشریف آورد و جمعی از مخلصان و نزدیکان را احضار کرد و حسین علیشاه رحمه الله علیه را وصی و خلیفه نمود، آنگاه حضار را مخاطب ساخته فرمود که عنقریب بشهر موصل رفته از این عالم انتقال خواهم کرد، و همین مضمون را مولانا الحاج محمدرضا همدانی برای فقیر تقریر نمود مع شیء زاید، امثال آخر الامر در سنه هزار و دویست و دوازده هجری در بلده موصل داعی حق را اجابت نموده از عالم محنت بسرای راحت انتقال فرمود، و در قرب جوار مزار فیض آثار حضرت یونس بیاسود رحمه الله علیه، از آنجناب تصانیف خوب و تألیفات مرغوب جهت سالکان طریق هدی یادگار است از آنجمله سه جلد باسلوب مثنوی فرموده بجئات الوصال مسمی نموده، مرکوز ضمیر معرفت کنوز آنجناب چنان بود که هشت جلد بعدد ابواب جنان ترتیب داده باشد، چون اتمام آن مقدر نبود لهذا دو جلد آن اتمام یافته و قدری از جلد ثالث فرموده بود که بجئات عدن انتقال فرمود، عارف معارف سبحانی رونق علیشاه کرمانی قدس سره از خلفای آنجناب بر آن افزوده شش جلد گردانید، و دیگر رساله موسوم بجامع الاسرار قریب بوضع گلستان اما بهتر از آن و رساله ای در اصول و فروع بسیار مطبوع، و تفسیر سوره بقره منظوم، و رساله کبری بسلك نظم کشیده، و دو دیوان یکی تخلص «نورعلی» و دیگر «نور» فقط است چه که دیوان دویم در بلاد اهل سنت و جماعت ترتیب یافته بسبب تقدیر «نور» تنها تخلص فرموده است، و رسایل دیگر از آن بزرگوار در صفحه روزگار بسیار است شاید نظماً و نثراً قریب سی هزار بیت بوده باشد. قدری از اشعار معرفت آثار آنجناب بطریق تیمن و تبرک نوشته میشود، من کتاب جنات الوصال:

فی التوحید

بازگو از نام نامی آله	سوی جنات وصالش جوی راه
ای بنامت نامها نامی همه	نامهای نامیت نامی همه
نامی این نامه شد نامی ز تو	نامه این نامه شد نامی ز تو

ذکر فخر العارفین و زیده المتألهین کشف السالکین الحاج حسین علیشاه طیب الله ثراه
اسم شریفش محمدحسین بود اعرف عرفای زمان و اکمل مشایخ دوران بود و در علوم ظاهری و باطنی کسی با آن جناب برابری نمی نمود و در فقر و فنا و صدق و صفا درجه عالی و مرتبه بلند داشت. و در مراتب مجاهده و ریاضت و زهد و تقوی و عبادت هیچکس با آن بزرگوار همسری نداشت. و در ترویج شریعت غراً و نشر طریقت بیضا سعی بلیغ فرمودی و در تربیت مریدان و تکمیل ناقصان و حید زمانه بودی و در کشف حقایق و شرح دقایق ید بیضا نمودی. و در تصرف مریدان و طالبان آنجناب را عدیل و نظیر نبودی. باعتقاد فقیر سالهاست که مانند آن جناب در این طایفه پای بدایره ظهور نگذاشته آری:

فظم

قرنها باید که تا یکمرد حق گردد پدید

بایزید اندر خراسان یا اویسی در قرن

آنجناب ثانی اثنین مقرب الباری خواجه عبدالله انصاری بود اگرچه در حقیقت مراتب در یوم تبلی السرائر معلوم میشود،

اما بحسب ظاهر میان آنجناب و خواجه مناسبت تمام بود چنانکه بر متبعین احوال این طایفه مخفی نیست، اصل آنجناب از دارالملک تبریز بود و شاه عباس ماضی اجداد آنجناب را باصفهان نقل نمود و جدّ اعلاء آنجناب شیخ زین الدین جامع علوم عقلی و نقلی و حاوی فضایل صوری و معنوی بوده و سلاطین صفویه نسبت بجناب شیخ کمال اعزاز و احترام می نمودند، مولانا حسین علیشاه قدّس الله سرّه العزیز در ربیعان جوانی و در عنفوان زندگانی در اصفهان بتحصیل کمالات ظاهری و فضایل صوری اشتغال داشت. بعد از تکمیل علوم عقلیه و تحصیل فنون نقلیه دست طلب گریبان گیر آنجناب گشته قدم در وادی جستجوی گذاشت و بکسب ذخایر ابدیه و سعادت اخرویه و استخلاص از علایق فانیه همّت گماشت. در کشور ایران و عربستان سفر فراوان نموده بسیاری علماء زمان و مشایخ عصر دیده آخر الامر بخدمت مقرران درگاه السید معصوم علیشاه و نورعلیشاه و فیض علیشاه قدّس الله اسرارهم رسیده مرید جناب نورعلیشاه طیب الله ثراه گردیده و بحسن تربیت و برکت انفاس آنحضرت بمرتبه اعلی و درجه قصوی رسید. و مدت چندین سال در خدمت جناب شاه در سفر و حضر میبود و در خدمت آنحضرت بسیر و سلوک و مجاهده و ریاضت اشتغال مینمود. تا آنکه اطوار سبعه قلبیه و انوار متنوّعه غیبیه و مکاشفات و مشاهدات و معاینات و تجلیات آثاری و افعالی و صفاتی و ذاتی سیران و طیران در عوالم لطیفه ملکوتی و جبروتی بسنن ربوبیه و الهیّه و سرمدیّه، و سُکر از شراب طهور و عالم نور و فناء فی الله و بقاء بالله و مظهریت کلیّه و معرفت حقایق توحید علمی و عیانی و اتّصاف بجوامع اسماء و صفات الهی بظهور پیوسته از اعیان و اصلاص کامل و مرشدان مکمل گردید، آنگاه از آنحضرت اجازت و رخصت ارشاد یافته بتربیت سالکان راه و هدایت طالبان درگاه قیام نمود، بعد چندگاه شرف اذن یافته بمولد شریف مراجعت فرمود و در آنجا بارشاد عباد و هدایت اهل بلاد مشغول بود و باذن پیر و مرشد خود بامر وعظ و امامت و درس و افادت قیام و اقدام فرمود. تا در سنه هزار و دویست و دوازده هجری در محل ذهاب من مضافات کردستان جناب نورعلیشاه قدّس سرّه مولانا و جمعی از کبرای سلسله علیّه نعمه اللّهی را احضار فرمود و در حضور ایشان مولانا را خلیفه الخلفاء فرمود و زمام اختیار و تربیت سالکان سلسله علیّه را بمولانا تسلیم و تفویض نمود، جناب شاه در سنه مذکوره در بلده موصل همای روح پر فتوحش باشیان عند ملیکث مقتدر پرواز کرد و مولانا روی توجه بمقرّ خویش آورده و بترویج شریعت نبوی و نشر طریقت علوی مشغول گشت، بعد از مدتی از راه فارس عزیمت حجّ بیت الله الحرام و زیارت خیرالانام و ائمه کرام نموده جمعی از برکت انفاس قدسی اساس آنجناب در شیراز و حجاز و غیره بمنهاج قویم و راه مستقیم مشرف شدند، بعد از مناسک حجّ بیت الله الحرام و زیارت خیرالانام و ائمه بقیع علیهم السّلام بایران مراجعت فرمود و در وطن مألوف مسکن گرفت. و جمعی کثیر و جمّ غفیر از فرقه علماء و دانشمندان و غیرهم از خواب غفلت بیدار و از مستی جهالت هشیار شدند و بحلقه حق پرستی و خداشناسی داخل گشتند. و بعضی دیگر از جاهلان عالم نمای و عالمان جهالت پیرای بمضمون آیه کریمه ام یحسدون الناس بما آتیهم الله من فضله بر آنجناب حسد برده آزار بسیار و اذیت بی شمار بر آنجناب رسانیدند. و گروهی از فقهاء و سفهاء حکام و ارباب ریاست را تحریک کرده مورد مؤاخذه و اهانت گردانیدند و احوال حسنّه آنجناب را نزد پادشاه ایران باقیح وجهی عرض نمودند و بسعایت آن بزرگوار ساعی گشتند، و بر قتل و افنای وجود ذیجودش فتوی نوشتند! از آنجمله ملاّعلی نوری و سید محمد ولد میر سیدعلی مجتهد و حاجی ابراهیم کرباسی و امثالهم بودند، و زیاده از سایر علماء سعایت می نمودند. لاجرم شهریار اعظم در سنه هزار و دویست و بیست و نه هجری آنجناب را بدار الملک طهران طلبید، چه در اصفهان از دست جابران و ظالمان و چه در اثنای راه زحمت بی اندازه کشیده و زحمتهای گوناگون و محتتهای از حد افزون بر آنجناب دادند از آنجمله زنجیر بر پای معرفت پیمای آنجناب نهادند:

چون بتختگاه شاهی رسید و خدیو ایران بنظر امعان دید بمضمون ارباب الدول ملهمون شهریار دریافت فرمود که اشخاصی که سعایت نموده‌اند طریق حسد پیموده‌اند و گروه بیهوده‌گوی و قوم فتنه‌جوی بوده‌اند، لهذا شهریار گردون وقار نسبت بدان بزرگوار مراتب لطف و محبت بظهور رسانید و در کمال اعزاز و احترام بوطن مألوف بازگردانید. چند سال دیگر در اصفهان تشریف داشت و از علماء سوء زحمتها کشید و مشقتهای بسیار دید، آخر الامر باشاره غیبی و هاتف لاریبی در سنه هزار و دویست و سی و سه هجری قطع علایق از وطن ظاهر نموده بمسکن باطنی عتبات عالیات عزیمت فرموده در کربلای معلّا مسکن گزید، و جمعی از عظماء سلسله علیّه را حاضر گردانید و در حضور ایشان قطب‌العارفین و زین الواصلین مقرب درگاه سبحانی مجذوب‌علیشاه همدانی قدس سرّه را خلیفه‌ال خلفاء ساخت و در شب چهارشنبه یازدهم محرم الحرام در اول سنه هزار و دویست و سی و چهار هجری در حین خواندن قنوت نماز مغرب داعی حق را اجابت فرموده در مقام صدق عند ملیکت مقتدر منزل گزید و در خارج باب النجف مساوی دویست و هفتاد و چهار گام از دروازه دور مدفون گردید رحمة الله علیه.

مولانا مجذوب علی‌شاه طیب الله ثراه

نام نامی و اسم گرامی آن بزرگوار محمد جعفر در این ایام بوجود ذی‌جود آن مظهر آیات سلسله علیّه زیب و زینت گرفته و بیمن انفاس قدسی اساس آن مصدر کرامات طریقه معروفیه رونق پذیرفته بود، اگر جمیع سالکان سلاسل اولیاء بآن نور حدقه بینش افتخار کنند رواست و مجموع طالبان طریق عرفان بآن سرحلقه دانش مفتخر شوند سزااست، اگرچه تعریف و مدح آنحضرت مناسب مرتبه امثال ما فقیران نیست زیرا که هر کس بحسب مرتبه خود از آنحضرت چیزی تواند حاصل نمود پس در اینحال هر که هرچه اندیشد و گوید مناسب مرتبه خود خواهد بود، اما اقل درویشان و بنده آستان ایشان راقم این اوراق پریشان نخواست که این مجموعه از نام نامی و اسم سامی آنحضرت خالی ماند:

فظم

گرچه نتوان خورد طوفان سحاب	کی توان کردن بترک خورد آب
من بگویم وصف آن تاره برند	پیش از آن کز فوت آن حسرت خورند
نور حق است و بحق جذّاب جان	خلق در ظلمات و همند و گمان
گرچه عاجز آمده عقل از بیان	عاجزانه جنبشی باید در آن

رزقنا الله نصیباً من احواله بحق محمد و آله، پوشیده نماند که فقیر آنحضرت را نظیر شاه نعمت الله ولیّ و شیخ صدر الدین قونوی میدانند چنانکه در عالم رؤیا آنحضرت را ذات شاه نعمه الله ولیّ قدس سرّه دید، اصل آن بزرگوار از ایل جلیل قراگوزلو و از اویماق اوزبیگلوست و ابا عن جدّ بزرگ ایل و سرخیل قبیله خود بوده‌اند و گاهی نیز فرماندهی ولایت قلمرو را می‌نموده‌اند و بعضی از ایشان طریق وزارت فارس و سرداری ایران پیموده‌اند، و جدّ آنحضرت حاجی عبدالله خان ابن حاجی جعفرخان در زمان کریم‌خان زند اعتبار تمام داشت و پیوسته تخم برّ و احسان بر زمین خاطر خورد و کلان میکاشت و با وجود حکومت قلمرو بغایت سخی و عادل و باذل بود، و در اکثر لیالی بنفس خود نزد فقرا و مساکین تردّد مینمود و ایشانرا لطف و احسان می‌کرد و لوازم شفقت و مرحمت بایشان بجای می‌آورد، و چون لوای عزیمت

بصوب آخرت برافراشت فرزندان ارجمند در صفحه روزگار یادگار گذاشت از آنجمله حاجی میناخان در زمان سلطنت آقامحمدخان بغایت معتبر بود و آنشهریار در اکثر امور سلطنت بآن خان والاشأن مشورت مینمود، و دیگر نصرالله خان بود وی امیری جلیل القدر و منشرح الصدر بود و چند سال وزارت فارس و سرداری کرمان و غیره فرمود، و دیگر حاجی محمدخان است احوال خجسته مأل آن امیر غازی در ضمن جیحون آباد مذکور شد، و دیگر حاجی فضل الله بیگ که بزرگ ایل و ریش سفید قبیله بود در مهمان‌نوازی و غریب‌پروری گوی سبقت از همگان میربود و هر یک از اخوان اربعه را فرزندان رشید و ولدان صاحب تایید یادگار است، و اما حاجی صفرخان والد آنسر حلقه عرفان بغایت متقی و پرهیزگار و از امور دنیا معرض و برکنار بود و با وجود رفعت جاه و وسعت دستگاه از ماکول و ملبوس باقل مایقنع اقتضار مینمود ولیلاً و نهراً بطاعت و عبادت و اوراد و اذکار اشتغال داشت و دقیقه‌ای از دقائق اوقات فرخنده ساعات خود را مهمل و معطل نمیگذاشت، و اکثر سنوات بزیارت ائمه هدی (ع) شرفیاب میگشت تا در سال آخر در کربلای معلی از عالم فانی بسرای جاودانی درگذشت و در رواق مقدس مدفون گردید رحمة الله علیه، و آنحضرت از هنگام طفولیت و صباوت بتحصیل علوم و کسب کمال اشتغال مینمود تا بسن هفده سالگی در بلده همدان مشغول بتحصیل علوم ادبیه و منطق بود، آنگاه بدارالملک اصفهان تشریف آورد و در نزد علماء آندیار کسب علوم ریاضی و کلام و حکمت طبیعی کرد و مدت پنج سال بتکمیل آنها اشتغال داشت و دقیقه‌ای از دقائق آنعلم مجهول نگذاشت، بعد از آن بخطه کاشان عزیزت نمود و در نزد ملامهدی نراقی مدت چهار سال کسب حکمت الهی و علوم فقه و اصول و غیره فرمود و همواره طریق تحقیق و تحقیق طریق میفرمود، در آن اثناء در کمال زهد و تقوی و پرهیزگاری اوقات می گذرانید و عمر گرامی را بعد از هنگام تحصیل بطاعت و عبادت مصروف میگردانید، و کسب علوم آنحضرت مانند بعضی اشخاص نه از برای حبّ جاه و وسعت دستگاه و قرب حکام و جذب منافع دنیوی بود بلکه از برای رضای خدا و قرب حضرت آله تحصیل می نمود، و بسیاری کتب محققین و متکلمین هر فرقه از مخالف و مؤالف لاتعهد و لاتحصی از نظر معرفت اثر آنحضرت گذشت و بصحبت بسیاری عبّاد و زهاد و علما و عرفا و حکماء رسید مانند میرزا محمدعلی میرزا مظفر اصفهانی و مولانا محراب گیلانی و میرزا محمد مدرس اصفهانی و ملّا علی نوری و میرمحمدعلی کاشانی و میرزا ابوالقاسم قمی و میرزا مهدی مشهدی و آقا محمدباقر بهبهانی و میرسیدعلی بهبهانی و میرزا مهدی شهرستانی در کربلای معلی و سیدمهدی و شیخ جعفر در نجف اشرف و امثالهم، چون علوم ظاهری ایصال بمطلوب نبود و کمالات صوری عقده یقین نمیگشود و بموجب فرموده شیخ بهاء الدین عاملی رحمه الله:

فقط علم رسمی سربسر قیل است و قال نه از او کیفیتی حاصل نه حال

لاجرم دست طلب گریبان گیرشده پای بوادی جست و جوی نهاد و بصحبت جمعی از این طایفه در کشور خراسان و عراقین و غیره رسید و بسیاری از سالکان مسالک یقین را دید، آخر الامر مرید قطب العارفین و قدوة المتألهین العارف بالله حسین علی شاه اصفهانی قدس سرّه العزیز گردید و از یمن همت والا نهمت آنجناب بمرتبّه اعلی و درجه قصوی مشرف گشت، وصیت فضایل ظاهری و باطنی آنحضرت از این و آن و خورد و کلان درگذشت، و نیز بخدمت و صحبت عارفان حقّانی السید معصوم علیشاه دکنی و نورعلیشاه اصفهانی قدس الله اسرارهما مشرف گردید و از نظر کیمیا اثر آن دو بزرگوار فیضیاب شد، و جناب نورعلیشاه قدس سرّه العزیز در ارض اقدس کربلای معلی سنه هزار و دوویست و هفت هجری آنجناب را اجازت فرمود که ارشاد عباد و تلقین طالبان راه سداد نماید و در سنه هزار و دوویست و سی و چهار

هجری نیز در مشهد حسین(ع) جناب حسینعلی شاه قدس سرّه هنگام رحلت بالهام غیبی آنحضرت را خلیفه الخلفاء ساخت و امور کلی و جزوی سالکان سلسله علیّه را بر ذمت همت آنحضرت انداخت، و آنحضرت مراجعت بوطن مألوف نموده اوقات فرخنده ساعات خود را بعد از وظایف طاعات و عبادات بترویج شریعت غرّاً و طریقت بیضا و نشر علوم ظاهری و باطنی و تربیت سالکان و ترفیه احوال عجزه و مساکین و طالبان اشتغال مینمود و مدت‌العمر ذیل پاکش بلوث مناهی و ملاحی نیالود و بظلم و جور میل نمود و همیشه طریق عزلت و ریاضت و طاعت و عبادت پیمود، و عمر شریفش قریب بشصت و چهار سال رسید هرگز بگرد کبایر نگردید و باعمال نکوهیده و افعال ناپسندیده اقدام نفرمود، چنانکه اعدای آنحضرت نیز میگفتند که آنحضرت در اعمال سلمان عصر و در صدق مقال ابوذر وقت است، با وجود اینهمه اوصاف که شمه‌ای از احوال آنحضرت بود که مذکور شد همواره از علماء سوء و از فقهاء عبیدالبطنون جور بیحد کشید و ظلم بی‌نهایت از آنفرقه به آنحضرت رسید و فتوی بر کفر و قتل آنحضرت نوشتند و بر اطفاء نورذاتش متفق گشتند، و حکام جور آنحضرت را ایذا و اذیت بسیار رسانیدند و خاطر الهام مظاهرش را رنجه و آزرده گردانیدند و ترجمان زیاده از تکلیف کردند و لوازم اهانت و اذیت نسبت به آنحضرت بجای آوردند، عارفی گوید که چنین باید و خلاف این نشاید، زیرا که علت ضمّ جنسیت است و سبب مجالست مجانست و چون جنسیت مفقود گردد نفرت و عداوت قایم شود، نزد اهل خرد این مطلب روشن و مبرهن است که چون شخص بایزد تعالی نزدیکتر و قرب او بحق تعالی بیشتر گردد خصومت و عداوت اهل دنیا زیادتر شود و دشمنی ابنای دنیا با او افزونتر باشد:

تَفْظِمُ هر که در این بزم مقرب‌تر است جام بلا بیشترش می‌دهند

از بدو ایجاد آدم تا ایندم بر این نمط بوده والی یوم القیمه بر این منوال روی خواهد نمود و بر این شواهد بسیار است؛ از آنجمله معاویه جلف که از جمله طلقا بود و او هیچگونه نسبت باسرور اولیا(ع) نبود لهذا با آنحضرت برابری بلکه برتری نموده مقاتله کرد و بر آن نیز اکتفا نکرده سبّ و لعن که لایق او و معتقدان او بود بر آن افزود، و سایر انبیاء و اوصیاء و زمره اولیاء و ائمه هدی را چنین میدان و اگر باور نداری آیه لافترق بین احد من رسله بر خوان آخر بفتحوای یا علی انا و انت ابوا هذه الامه ائمتان فرزندان ایشانند و بمضمون الولد سرآبیه و بر طبق العلماء ورثه الانبیاء ارث پدر بفرزند میرسد و میراث انبیاء مال دنیا و اسباب و تجمل دنیوی نیست و هم قال یقول و فعل یفعل و صورت و هیولا و تصدیق و تصور نیست، و نیز علم مبتدا و خبر و لعان و ظهار و تواتر و امثال آنها نیست و بر وفق خبر المؤمنون کنفس واحده و بمصدوقه المؤمنون اخوه التبی مؤمن و وصی مؤمن و اولیاء ایشان نیز مؤمن‌اند و مراد از مؤمن اینجا مؤمن ممتحن است، و خبر کلا مناصب مستصعب لا یحتملها الا نبی مرسل او ملک مقرب او مؤمن امتحن الله قلبه للایمان مخبر از آنست و هرچه از بلا و رنج و عنا بر ایشان برسد بر مؤمنان نیز بقدر استعداد خویش باید برسد و مقدار قابلیت ارثی بمؤمنان عاید گردد.

تَفْظِمُ نازپرورده تنعم نبرد راه به دوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد

البلاء موکل علی الانبیاء ثمّ الاولیاء ثمّ الأمثل فالأمثل و طرفه‌تر آنکه هر که از مبدأ دورتر کار او بسامان‌تر و هر که بلوث غفلت آلوده‌تر در بستر راحت آسوده‌تر و هر که با ظلم و جور همدوش با عروس مراد پیوسته در آغوش و هر که با فتنه و فساد هم‌نشین با تمنای خویش هم‌قرین:

تَفْظِمُ فلک را عادت دیرینه این است که با آزادگان دایم بکین است

غرض از این مقدمات آنکه فقیر در اکثر معموره اقالیم سبعه گردیده و بصحبت اکابر و اعظم اکثر طوایف امم رسیده

بکمال فقر و فنا و زهد و تقوی مانند آنحضرت ندیدم:

شعیر گرد جهان گردیده‌ام مهر بتان ورزیده ام بسیار خوبان دیده‌ام اما تو چیز دیگری

الحق، ما صدق بیت مذکور در ذات خجسته صفات آنحضرت بود، سه چیز با آنحضرت یار بود که جمع آن در شخص واحد دشوار است؛ نخست اصل و نژاد که همیشه ابا امجد بزرگ ایل و سرخیل طایفه خود بوده‌اند و در دولت و عزت نشو و نما نموده‌اند و چه از طرف و والده و چه از طرف والد در مهد حرمت و کرامت غنوده و دست احسان همواره بر ارباب حاجت گشوده‌اند، اصل و نژاد تام دارد و اگر اصل و نژاد را اعتبار نبودی بایستی که زمره انبیا و اوصیا از خاندان دون و رذل ظهور نمودندی و علاّف زادگان و جولاهان و کرباس فروشان و امثال آنها نبی مرسل بودندی، اصل و نژاد در حیوانات نیز دخیل است چنانکه اسب تازی نژاد و بارگیر اوزبکی فرق ایشان ظاهر و در قاطر که مادرش اسب است ظاهرتر است و اگر بموجب آیه کریمه *يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ* احياناً از طایفه بی اصل و نسب شخص کامل و عالم عامل ظهور نماید نادر خواهد بود و از وجهی در ا و قصوری خواهد بود، یعنی نبی مرسل و ولی مکمل نمیشود چنانکه بر ضمیر متتبعین کتب اخبار و آثار مخفی نیست دویم آنکه علوم ظاهری و فضایل صوری، چه که آنحضرت در علوم نقلی مجتهد زمان و در فنون عقلی سرآمد همگنان است مخالف و مؤالف آنحضرت بدین اتفاق دارند و جمعی کثیر از مجتهدین مثل میرزا ابوالقاسم قمی و میرسیدعلی و غیره حکم بر اجتهاد آنحضرت نمودند، سیم مراتب عرفان و معالم ذوق و وجدان اگر شخصی پبای دقت سیر کند و بقدم فکرت سیاحت نماید و بدیده انصاف بنگرد بتحقیق داند که در ایران و سایر بلدان اگر کسی را اصل و نسب یاراست اما جهل و نادانی او را شعار است، و اگر کسی را علوم و فضایل ظاهریست اما او اصل و نژاد نیست یا بسر کرباس فروش است یا ولد دهقان زاده است و بعضی از ایشان که عالم اند بعلم عقلی عاری اند از علوم نقلی مانند ملاعلی نوری و ملااحمد یزدی و غیره، و بعضی دیگر عالمند بعلم نقلی و جاهلند از علوم عقلی مانند سیدمحمدبن میرسید علی و حاجی محمدحسن قزوینی و سید محمد باقر گیلانی و امثالهم بسیار است و اگر اقلّ قلیل بفرص محال از ایشان اصل و نژاد دارند و تحصیل علوم عقلی و نقلی نموده‌اند بعالم عرفان گذر نکرده‌اند و روی بمجاهده و ریاضت نیاورده‌اند و در خلوت و عزلت بتحلیه سرّ و بتصفیه قلب و تجلیه روح مشغول نشده‌اند و بسیف مجاهده و تیغ ریاضت نفس کافرکیش را نکشته و در میدان خلاف نفس بخون جگر نیاغشته‌اند، اگر تصدیق نمایند بر اینکه هدایت موقوف بتحصیل علم و دانش ظاهری است پس در این صورت نمیرسد ایشانرا ردّ و انکار آنحضرت زیرا که فضل و دانش آنحضرت مسلّم الثبوت است نزد ایشان، و اگر قایل شوند بر آنکه هدایت منوط بمجاهده و ریاضت و بکثرت طاعت و عبادت و بارتکاب اعمال حمیده و اجتناب افعال نکوهیده است در اینحال بطریق اولی نمیتوانند سخن گویند، چه که ریاضت و کثرت عبادت و طاعت آنحضرت *أظهر من الشمس* و *أبين من الالمس* بود بحدیکه هیچ جا حدی و حاسدی انکار آن نمیتوانست نمود، و اگر گویند که هدایت مربوط بتحصیل علوم ظاهری نیست و مشروط بکثرت عبادت و مجاهده و ریاضت نیست بلکه امری موهبی است و عنایت ازلی است، در این ولا بطریق اولی مذمت و انکار آن بزرگوار نتواند نمود و زبان طعن نتواند گشود چه علت آن ظاهر است، و چون کمالات و فضایل آنحضرت را دیدند و غایت بذل جهد آنحضرت را در طاعت و عبادت شنیدند و احوال و افعال خود را باحوال و اعمال آنحضرت سنجیدند اگر اذعان میکردند کمالات و فضایل و محامد صوری و معنوی آنحضرت را لازم می‌آمد که رضای خاطرش بچویند و طریق انقیادش بپویند، پس در این ولا بازار ایشان کاسد و هنگامه ایشان فاسد میگشت و کسی بمحفل ایشان نمی‌گذشت و حبّ جاه و میل دنیا مانع میشود از آنکه منقاد چنین شخصی بشوند و بچنین کسی بگروند، پس لابد شدند

که جهت حبّ جاه و رفعت دستگاه مذمت آنحضرت نمایند و زبان بطعن و تشنیع آنحضرت گشایند تا بازار ایشان با رونق بماند و امور دنیای ایشان منسق باشد، و دیگر چون آنکه اکثر علمای عصر بی اصل و نسب‌اند و نژاد درست ندارند بلکه اغلب ایشان فرومایه و رذل زاده‌اند و بسبب کسب علم و اصطلاحات چند نزد عوام از خواص محسوب میشوند و بهمان پست فطرتی و بداصولی باقی‌اند و بتهدیب اخلاق و کسب مکارم نمیکوشند و نفس کافرکیش را تادیب نمیکنند، لاجرم در مرتع خودرانی و خودروی میچرند و در هوای تمنّای نفس میپروند شاهد بر این مقال بسیار است از آنجمله، یکی آنکه در زمان پیغمبر آخرالزمان(ص) و صدراسلام هر که بمجرّدیکه شهادتین بر زبان آوردی او را مردم مسلمان دانستندی و با او معاشرت و مجالست کردندی و خویشی و وصلت نمودندی، و در اینزمان اهل ایمان را حکم بکفر مینمایند هرچند آن مسلمان گوید که من مسلمان و از اهل ایمانم نمیشونم! و اعتنا بکلام آن مسلمان مینمایند! طرفه‌تر آنکه اگر شخصی با درویشی مجالست کند و معاشرت نماید همان کس را بی‌شاهد و بی‌بگفته دو سه اجلاف تکفیر میکنند و اخراج بلدش مینمایند! و عجب‌تر آنکه طایفه اخباری را نیز تفسیق و تکفیر میکنند! سخن بسیار است و ما پایان سخن نتوانیم رسید الله تعالی از شرفته آخرالزمان محفوظ دارد بمحمد و آله الامجاد، حاصل کلام آنکه آنحضرت در فضایل اربعه وحید زمان بود و در کمالات ظاهری و باطنی بر عرفای زمان سبقت مینمود و در علم شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت زیاده از صد هزار بیت تحریر فرمود و کتب مفیده و رسایل متعدده نوشته و فقیر از سخنان آن قدوه عرفان در این مجموعه بر سیبل استشهاد و تزیین آورده و خواهد آورد، بلکه از باطن فیض موطن آنحضرت این مجموعه را جمع و مدوّن کرده است و خواهد کرد آری **هصیرع** «هرچه کند همت مردان کند» و آنجناب در شهر تبریز سنه هزار و دویست و سی و نه هجری از جهان پر ملال بسرای بهجت مآل انتقال کرد:

نظم

ایدریغا ایدریغا ایدریغ گشت پنهان آفتابی زیر میغ
قطره‌ای او بود در بحر مجاز سوی دریای حقیقت رفت باز

بعد از رحلت آنحضرت از این دار محنت بسرای راحت در میان فقرای سلسله علیّه اختلاف فراوان بظهور رسید و اختلال کلی از هر طرف ظاهر و پیدا گردید و شیوه ملوک طوایف شیوع و انواع فتن و محن وقوع یافت، حتی کسی که در طریقت هرّ از برّ فرق نتواند کرد بوادی خودسری شتافت! هم مگر باطن آن بزرگوار همت نموده امور طریقت نظام گیرد و کار و بار فقرا انجام پذیرد، فقیر معروض میدارد که از آن مظهر آیات کرامات بسیار دیده و خارق عادات بسیار شنیده که اگر جمیع آنها تحریر یابد هر آینه دفتری مبسوط گردد، اما بذکر چند حکایت آن مبادرت مینمایم، از آنجمله نوبتی فقیر از فارس بعزم زیارت آنحضرت رفته بود در حین رخصت مراجعت بعد از تقدیم مراسم اشفاق فرمود که امشب باید در فلان قریه منزل نمائی و از نزول فلان قریه احتراز لازم دانی و نام هر دو قریه را فرمود، فقیر بنا بر نسیان و عدم مساعدت وقت در آن قریه که نهی فرموده بود منزل گزیدم بعد از آنکه زحمت بسیار کشیده ضرر مالی نیز دیدم هنگام طلوع فجر نهی آنجناب بخاطر رسید، همانساعت از آنمنزل ارتحال نمودم و پناه بیاطن آنجناب برده عذر تقصیر نسیان و ضیق وقت کردم، و دیگر نوبتی تعلیق‌های بجهت سرافرازی فقیر ارسال فرموده در آن اشارت نموده بود که وقت رحیل نزدیک شده و من مأمور گشته‌ام که فلان دعا را ورد نمایم و چون در عبارت و مضمون دعا نظر کردم بغایت مضطرب گشته در همان چند یوم قصد زیارت آنحضرت نمودم، و چون بشرف حضور و موفورالسرور آنحضرت مشرف شدم، روزی بفقیر فرمود که اجل من قریب شده است و بعد از من باید که فقرا را متوجه شوی و مراقب احوال دوستان باشی،

فقیر عرض نمود که مرا در این عالم بجز حضرت تو تعلق نیست اگر همت فرمائی و توجه نمائی در خدمت تو بعالم دیگر انتقال نمایم غایت مکرمت باشد؟ در جواب فرمود که تو در این عالم مدتی در قید حیات خواهی بود و من عالم را بدرود خواهم نمود باید که مرا فراموش نکنی؛ فقیر را از استماع آن کلام صدق انجام رقت تمام دست داد، و مکرر میفرمود که از سفر آذربایجان برای من مراجعت اتفاق نخواهد افتاد، و دیگر نوبتی بر ذات خجسته صفاتش مرضی عارض گشت و اطباء انار تجویز کردند و حال آنکه در قلمرو همدان انار نمی‌باشد! بعد از توجه فرموده بودند که امروز یا فردا برای ما انار میرسد، فی الواقع یکی از مخلصان آنحضرت از خطه کاشان باری انار ارسال نموده بود همانروز یا روز دیگر رسید! آنحضرت از مشاهده آنحال بگریه درآمد، نزدیکان علت گریه را پرسیدند؟ در جواب فرمود که میترسم که این استدراج باشد و باری تعالی برای امتحان اینحال را بمن نموده باشد رحمة الله تعالی علیه از آنحضرت پنج پسر نیک اختر و سه دختر پاکیزه گوهر در صفحه روزگار یادگار ماند و اسامی فرزندان ذکور بر اینموجب است: آقا عبدالجواد و آقا ابراهیم و آقا عبدالحمید و این هر سه از بنت عم آنحضرت بوجود آمدند، و دیگر میرزا علی نقی و یکی دیگر که بسبب طفل بودن نام آن مرشدزاده در خاطر من نیست اگرچه بموجب مثل مشهور الولد الولی نصف الولی همگی ولی‌زاده و از قیود افعال نکوهیده آزادند اما اکبر و ارشد و افضل و اکمل ایشان آقا عبدالجواد است سلمه الله تعالی و ابقاء.

وصیتنامه حضرت مجذوبعلیشاه

الحاصل راقم (مستعلیشاه) گوید که:

- مدتها در خدمت آن جناب (مجذوبعلیشاه) بوده و از نظر کیمیا اثر آن حضرت اقتباس فیض نموده، آن حضرت به این بی‌بضاعت کمال شفقت داشت و در لوازم تربیت و تکمیل فقیر هیچگونه فرو نمیگذاشت و پیوسته مراقب حال و مترقب احوال فقیر بود و بر انقطاع تام و ذکر دوام و فکر مدام ارشاد و دلالت مینمود و از صحبت عوام و مجالست حکام نهی میفرمود.

چنانچه نوبتی تعلیقه به جهت سرافرازی فقیر ارسال فرمود و در آن اشارت نمود که وقت رحلت نزدیک است و من مامور گشته‌ام که فلان دعا را هر روز بخوانم و آن این است:

اللهم اني اسئلكه الراحة عندالموت و العفو عندالعذاب

و چون در عبارت دعا نظر کردم از مضمون آن بغایت مضطرب شدم و در همان چند روز قصد زیارت آن حضرت کردم^۸ از این متن مشخص و محرز میگردد که حضرت مجذوبعلیشاه نامه‌ای به جناب مستعلیشاه ارسال داشته که مفاد آن مبتنی بر دو امر بوده:

۱- اعلام به ارتحال قریب الوقوع

۲- تعلیقه‌ای به جهت سرافرازی جناب مستعلیشاه به سبب تعیین ایشان به جانشینی

^۸- بستان‌السیاحه، ۴۲۳

حرکت جناب مستعلیشاه به حضور حضرت مجدوبعلیشاه

جناب مستعلیشاه از شدت اضطراب و ناراحتی - به سبب احساس وفات قریب الوقوع مرشد بزرگوارشان بیدرننگ راهی زیارت ایشان در همدان میشوند و در طول اقامتشان حضرت مجدوبعلیشاه به ایشان وصیتهای شفاهی خویش را در امر سرپرستی فقرا مینمایند.

و چون به شرف حضور آن جناب مشرف شدم بعد از اظهار الطاف بسیار فرمود که: اجل من نزدیک شده، بعد از من باید متوجه فقرا شوی و مراقب احوال درویشان باشی و صحبت خود را درباره دوستان مبذول داری و در تربیت سالکان همت گماری.

این کلمات بعینه از آن حضرت است که به طریق نصیحت و وصیت و شفقت به فقیر فرموده است که: این کار را به دست گرفته‌ام باید به حول الله و قوته به پایان رسانید، سنت اصحاب کهف را باید بعد از اندراس احیا نمائیم. مردانه کمر همت ببندیم و از پای ننشینیم و کوشش بر وجه کمال نمائیم تا به مقر اصلی خود برسیم. با هر که نشینیم ابتدا به سخن حق کنیم پیش از آنکه او ابتدا بسخن باطل نماید. اگر سخن صواب صلاح نباشد، باری خموشی که احدی الصوابین است اختیار نمائیم^۹ و در مقام دیگر فرمود که:

اکابر عظام زحمت کشیدند و بلایا بر خود خریدند از همه فرق تا آن که بعضی مستعدین را فیضیاب نمودند، حالی که از تقدیرات آسمانی به این وضع شده است که می‌بینید پس خود را کنار کشیدن و از زحمت و تصدیع فرار نمودن و طالب و راغب به استراحت شدن بیصورت است. به قدر یسر و امکان باید سعی و اهتمام در استکمال مستعدین نمودن و آنچه از جهت خود خواهانند از دوستان مضایقه نمایند و همواره مسترشدین و مستعدین را به وظایف طاعات و اذکار سرگرم دارند و برعایت آداب شریعت مقدسه ترغیب نمایند و مهمل و معطل نگذارند تا این که بعون الله المتعال صاحب و مالک ملکه حضور شوند و اگر کسی استعجال نماید، بوالهوس است، طالب نیست. زیرا که مردم در طلب دنیای دنیه چه رنجها که نمیکشند و طلب حق جل و علاحق از آن است. اکابر زحمتها کشیده‌اند و عمرها گذرانیدند:

اوحدی ۶۰ سال سختی دید تا شبی روی نیکبختی دید

باید که عدم استقامت طالبان موجب افسردگی شما نشود، چه اکثر اهل این زمان همین حال را دارند. طالب صادق کم است و فرموده‌اند که اگر هزار یکی به منزل رسد مارا قبول است و باید در فکر این و آن نباشیم.^{۱۰} و در جای دیگر فرمود:

در این مدت مدید که در سلک اهل فقر به عنایت الله المستعان منسلک شده‌اید به طریق فراغت و آزادی گذران نمودید، حال دیگر آزادی را به کنار بگذارید و در کمال اهتمام متوجه طالبین باشید. هر کس را طالب دیدید به او فیض برسانید، به آداب و ارکان که به شما رسیده و ملاحظه فرموده‌اید تلقین ذکر خفی قلبی و فکر را فرمائید و باید بعون الله المتعال چراغ روشن شده را محافظت نموده و کمال سعی در زیادتی روشنی نمود. اگرچه مردان خدا کردند و میکنند، لیکن مخلصان هم به قدر امکان باید سعی در بیرون آمدن از عهده تکلیف نمایند تا شرمسار و منفعل به فضل الله المتعال نزد

^۹ - بستان‌السیاحه، ۴۲۲

^{۱۰} - بستان‌السیاحه، ۴۲۴

اولیای خدا نباشند، خلاصه همین است که باید کوتاهی به طلاب نمود و بحبل الله المتین متوسل ساخت.^{۱۱}

اختلاف در امر جانشینی حضرت مجذوبعلیشاه

چنان که گذشت حضرت مجذوبعلیشاه در سن ۶۳ سالگی رهسپار شهر تبریز گشتند و در این شهر به بیماری وبا مبتلا آمدند. یک روز که بیماری شدت گرفته بود به عموی گرامی خویش جناب حاج آقا محمدخان قره گوزلوی همدانی که در التزام رکابشان بودند، فرمودند:

- من شب گذشته هیچ نخوابیدم و تا صبح با جناب میرزانصرالله خان اردبیلی صحبت داشتم. همچنین به همراهان خویش نیز فرمودند که این لحظات آخر حیات من است. پارچه‌ای را که در صندوق نهاده‌ام کفن نمائید و مرا در مقبره امامزاده سیدحمزه دفن کنید و جناب نصرالله میرزا بر من نماز گذارد. دیگر وصیتی ندارم. روز بعد پنجشنبه ۲۲ ذی‌قعدة ۱۲۳۸ هجری قمری از این عالم ارتحال فرمودند و فقرای حاضر در محل برحسب وصیت ایشان عمل کردند.

پس از رحلت این بزرگوار مشایخ ایشان همانند جناب میرزا مسلم ارومی و جناب میرزانصرالله خان اردبیلی و برخی دیگر در خانقاه ایشان در بیوک آباد اجتماع کرده و حضرت حاج آقا میرزا زین‌العابدین شیروانی ملقب به لقب فقری مستعلیشاه نیز به این جمع پیوستند و پس از انقضای چهل روز گفتگو و استماع اقوال حضرت مستعلیشاه در مورد سفارشات و وصیتهای حضرت مجذوبعلیشاه به ایشان در مورد امر جانشینی و رویت نامه‌ای که در این خصوص به ایشان ارسال داشته و ایشان را به همدان احضار فرموده و حضوری مراتب لازم را برای بعد از خودشان به ایشان ابلاغ فرموده بودند و نیز بعد از مشاهده کراماتی که از جناب صادر شد، همگی بر جانشینی ایشان اتفاق نموده و با جنابشان بیعت کردند.

تذکار: بزعم نویسندگان و بویژه به اعتقاد پیروان جناب حاج آقا ملا محمد رضا همدانی - کوثر علیشاه - اختلاف بزرگانی امثال جناب میرزا نصرالله خان اردبیلی که تا دم وفات بر بالین حضرت مجذوبعلیشاه بود، و جناب میرزا مسلم ارومی و جناب ثابعلی با حضرت مستعلیشاه ناشی از این واقعیت است که مجذوبعلیشاه نه کتبا و نه شفاها سخنی درباره جانشین خویش انشاد نکرده بوده است. با این حال باید دانست که همه این بزرگان که پس از رحلت مجذوبعلیشاه در شبه بودند، پس از اجتماع چهل روزه در بیوک آباد همدان با جناب مستعلیشاه بیعت کردند و سالیان درازا از ارادتمندان ایشان باقی ماندند و سرانجام نیز با توقیر تمام ایشان را به پایتخت دعوت کردند و در مجلس نیازی که با حضور محمدشاه قاجار در تهران تشکیل شد ایشان را در صدر نشانندند تفصیل این مقال در همین مقدمه آمده است.

^{۱۱} - انتهی کلامه بستان‌السیاحه / ۴۲۰-۴۲۴

چنانچه زنی بتقدیر بجهت سزا فریزی هفتاد سال فرموده و در آن اشادت نموده که وقت نزول است او من مانور
 گشته ام که فلان دعا را سه روز بخوانم و آن آیت اللهم انما تسلك الارحام عند الموت والعفو عند الحساب
 و چون در عبادت دعا نظر نمودم از مضمون او نهایت مضطرب شدم و در همان چند روز صد زیارت آنحضرت کردم و
 چون شرف حضور آنجناب مشرف گشتم بعد از آنهار الطاف بسیار فرمود که اهل من نزدیک شده بعد از من باید توجبه
 قراشوی و مراتب احوال درویشان باشی و بخت خود را در باره دوستان بنده اول و در تربیت طالبان دست لگانت
 ماری اینجانب بدینست از آنحضرت است که بطریق وصیت و نصیحت شفقت بفرموده است که این کار که بدت کردند
 باید بزلت و دقت بسیار در سینه صفت اصحاب کفر را باید بعد از آنکه اساجیا نامیم مردان که منیدم و از پایی
 تشبیه و گوش بر وجه کمال بنامیر تا بقسم اصلی خود رسم (بیت) و امن دولت جاوده و گریبان امید جف
 باشد که گریه و دگر کند ابریم با هر که نشینم ابتدا سخن می گویم پیش از آنکه او اندام سخن باطل نماید اگر سخن صواب صلاح
 نباشد باین توتی که احدی را صراحت است اختیار نمایم و باید ترسیم و بدولت شوم این نوع وقایع خواهد پیش آمد (نظم)
 عش از اول سرکش خوبی بود تا گریزه رسم که پرونی بود و باید که از اقبال مردان چشمم و از اعراض ایشان بگین
 شوم از ایشان سر دور زبان نیست قال الله تعالی انما یستغفر لکم الله بغیر الذلایه و ان یغفر لکم الذلایه
 ذلایه لیستغفر لکم و بکی مقهور و مغلوبند و نامحسب ایشان بدت فدای قمار است و عا من ذلایه الا هو احد بنا صیبتها
 چنانکه خواهد شد اگر خواهد و اگر نخواهد خباب با کل ایشان این بود که آیتنا طوعا او کرها پس ایشان
 فرموده باشند در جای دیگر فرموده که بعد از تحسین و ثبات قدم بقسمتای و عدا لله الذین امنوا انکم و ذلایه الصا
 لیستغفر لکم فی الذلایه و ان یغفر لکم الذلایه من قبله و لیستغفر لکم الذلایه من بعد الذلایه انتم الذلایه انتم
 و لیستغفر لکم من بعد الذلایه من بعد الذلایه انتم الذلایه انتم الذلایه انتم الذلایه انتم الذلایه انتم الذلایه انتم
 و وصیت و طاعت مرتبات ان الله لا یخلف العقاد هرگاه ماریات با شمر بر سرست منف و حسن منف
 باید سلوک نمایم و بگر خود آوریم که اصحاب غیر الانام و الله لازم الاجسام صلوات الله و سلامه علیه بر کشند و بر آن هم
 فرموده و ثبات قدمها که کرده ایم با حافت آسمان فدایم رسانم الله احب الناس ان یؤمنوا
 انما وهم لا یفتنون و لقد خلقنا الذین یؤمنون علی قلوبهم و لیعلم الله ان صدق و یبطل الکافی من ان یؤمن
 هم بر ساینم و در کانی حاصل نمایم در کار خود و با ساین متواضع باشم که من تواضع لله تعالی رفته الله و با ساین
 نامیم که الکبر مع التکبر صدقه الاعداء الفرده و فی رواه آخر که التکبر مع التکبر عیاده و با ساین سبیح
 که بخدا دعوت الله و هو خادعهم و با صادفان صادق باشم که من غشنا قلبس مشا و با کدی که بجهت در زمین ما نیست
 جان این شوم و در سرس دانه و مباره نیاید الا ان انبیا الله لا خوف علیهم کلهم یخوفون و چون مردمان بعبادت
 بر خیزند دل بر می و دریم و پناه بخدا بریم که الذین قال لهم انما اناس قد جمعواکم فاحذوهم فنادوهم
 انما انما قالوا لعلنا الله فیکفر الکفر ایمان ایشان افزود و بجهت که صاحب یقین کامل مثل نهار است هر چه باور پیش روی
 اوند و مشوره او نیست تر و داری خاصیت محت صادق است که هر چه برای اظهار آن کنند اشغال او زیاد شود بجهت
 آتش که چون در گرفت هر چه در آن نریزد که آنرا فرو نشاند آتش در اوقه او نیست با ش سار و سبب یا دلی ماده او گرد
 و موجب فوت اشغال او شود و بجهت صادق و با نیاب خاصیت آتش در او در کبر فضل الله الکریم با و بجهت صادق باشم
 و معصا و ان است که کلامت لایم و عداوت حد و غیر اید الا قوت و سبب دیگر باعث فرزند ایمان ایشان بود که در
 بود که بر او می رود البسه باغی عداوت او بر میزند مستتر الله التي قد خلقت من قبل و تنجی الله مستبدلا

چون قیام برده ان را بعد اوت خود مشاهده کردند این معنی دلیل شد بر صدق ایشان در مقام تکمیل خود که اگر مقام نعمت
کشند و بلا بر خود خریدند از همه فرق تا آنکه بعضی مستعدین اینصیاب بودند حال که از تقدیرات آسمانی باین ضعیف شده است
که می بینند پس خود را کاشیدن و از رحمت تصدیق فرار نمودن طالب راغب با سرحا شدن بصورت بقدر بر دست
باید سی و ایستام در استمال مستعدین نمودن آنچه از جهت خود خوانند از دوستان مضایقه نمایند و چهاره سرشده این مستعدین
بوظایف طاعات اذکار بر سرگرم دارند و بر حایت آداب شریعت مقدسه ترفیب نمایند و مهمل و مهمل که از خدا تا آنکه بپوشانند
المغال صاحب مالک مکه حضور شوند و اگر کسی استعمال نماید بوالهوس است طالب نیت زیرا که مردم در طلب نیامی دینیه
چون بجهت نمی کشند و طلب حق قبل و صلاح اوقات اکابر زحمات کشیده و عمرها که زانیند نیت اوصی شفت سالی

سخنی دید تا شبی روی نیکت بختی دید باید که عدم استقامت طالبان موجب انفرادی نشا شود چه اگر شاهل نیزمان این
بسال را دارند طالب صادق کم است فرموده اند که اگر هزار کی بنزل برسد ارا قبولت باید در فکر این آن بیست و دو
موضوع دیگر فرمود که در زمان پیشین هر کس از مردم گناره گیری میکرد فارغ بود و عجب است که در این زمان چنین نیت و شاید که
بجز این نیت که دوستان در نیم این زمان نماند که عفت و صرفت صورتی نیز با اهل حسنی باشد بلکه امر بر عکس این جاریست
عاقلان بر آکشمیده در کلمه در این زمان بیسج ج راه رفتن حق آسان نیت اگر از
مخیر میسر میسر بعضی ایشان میری باشد و نفس با انقوت قدرت ندارد که سائر از نیت ایشان شود و اگر از ایشان بعضی
دوری مسی که نیتی بجهت ارباب بجزند جسم با طاعت معاومت با ایشان ندارد چه خیل با کثیر بر زیادت است که از روزگار

باید که در این وقت تمام دست او بر تغییر گریه بسیاری روی نهاد

رسن بسیار شکل شده است فرموده اند روزگاری بسیار که تنگت بخت را بجز نجا کس باشد از سابقین نجا اولی این روزگار است
بمجامع میان این دنیا و دین مان مشکل است پس بی را اختیار باید نمود و در این ایم حکم است دنیا فانی و دین پس گرا داد
و شمن کام ما شیم چه چرخ روزی آید که کار بر خلاف این باشد **سَيَجْعَلُ اللَّهُ لَكُمْ قِيَمًا لَكُمْ** تا آنکه چه مورد داده و در دین
نیت آنکه چه شمشاد گردیم چه خاری هست بجان نیز باشد چه در وی هست در مان نیز باشد **وَمَا يَلْبَسُهُمْ شَيْعِنٌ وَحَلِيْبَةٌ**
تَوَكَّلْ فَإِن تَوَلَّوْا فَنَحْنُ حَسْبُ اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ در جای دیگر فرمود که درین مدت
مدی که در سلک اهل قربنایات است المسمان مسکنت شده اید بفرین فراغت ازادی که زمان نموده حال دیگر ازادی ما بگنار که

در کال ایستام متوجه طالبین باشد هر کس را طالب بید و فیض برسانند بان آداب ارکان که شمار سبیده و علامت فرموده اید
نقش زکری خلی قبلی و فکر را فرمایند و باید بپوشانند المتعال چراغ روشن شده را محافظت نموده و کمال سی در زیادتی روشنی
نمودا که چه مرده ان خدا کرده و بکشند لیکن مخلصان هم بقدر امکان باید سی در بیستون آمدن از عده تحیف نمایند تا شمر ساند
بفضل استه المتعال نزد اولیای خدا نباشند خلاصه همین است که باید که نمانی بطلاب نمود و بپوشانند استین سوسل ساختنستی کلام
اعلی استه معافه قیر عرض نمود که مراد این عالم بجز حضرت شاتعلقی نیت بغیر از جناب شامپودی ندارد و اگر از روی گرم و از راه جناب
بت فرمایند توجه نمایند که در خدمت شامپود و دیگر شتام و غیرتون **لَا يَخْتَصِمُ مَعَهُ مَنَاجِبٌ** در اینجا نیت تقای طامان را در
زی سعادت خلقی و نبی صحبت گیری در جواب فرمود که تو در این عالم تانی خواهی بود و من این عالم را در دو خواهم نمود سخن بیانت که
کنند باید که مراد فراموش کنی قیر را از ایستام این کلام صدق انجام وقت تمام دست او بر تغییر گریه بسیاری روی نهاد

واقعه بیوک آباد همدان

پس از رحلت حضرت مجذوبعلیشاه چند نفر از معاریف فقراء با جناب مستعلیشاه شروع به مخالف نمودند. از جمله مرحوم حاج ملا محمدرضا همدانی معروف به کوثرعلیشاه که از دانشمندان بزرگ زمان خود بود به استناد سبقت در اجازه و معاضدت جناب مجذوبعلیشاه از طرف مرحوم نورعلیشاه اول اطاعت از ایشان ننموده و خودشان به استناد همان اجازه دعوی جانشینی نمودند و نیز مرحوم میرزا مسلم ارومی و مرحوم میرزا علی قهفرخی و مرحوم صدرالممالک اردبیلی و مرحوم حاج سیدحسین راجگویی طبق یادداشت‌های مرحوم صدرالعرفا ابن مستعلیشاه شروع به مخالفت نمودند. علت عدم اطاعت را نبودن اجازه کتبی برای ایشان می‌گفتند.

این اختلاف باعث تشتت و اختلاف در بین فقراء شد و بالاخره طبق خواهش بسیاری از فقراء تصمیم گرفته شد که مدعیان جانشینی در بیوک آباد همدان در خانقاه مجذوبعلیشاه مجتمع شده و مذاکره نمایند که تکلیف فقراء تعیین شود. حضور جناب مستعلیشاه هم به شیراز عرض شد و ایشان پذیرفتند و به طرف بیوک آباد حرکت نمودند و حاج حسین راجگویی که مرد نطق سخنور و فاضلی بود و بیش از دیگران هتاک می‌کرد به همراهی میرزا علی قهفرخی به آنجا رفت و جناب ایشان هم از راه تهران عازم شدند و مرحوم سید حسین جرقویه‌ای نیز که از فقرای بسیار صادق بود در خدمتشان حرکت کرده و از تهران هم مرحوم محمدخان قاجار که از ارادت کیشان آن حضرت بوده در خدمت حرکت کرده و در بین راه کرامت هم از آن جناب دیده و بر ارادت و خلوص او افزوده گردید. پس از ورود به بیوک آباد چند نفر مزبور هم حاضر بوده و جمعی از فقراء هم در آنجا مجتمع شده و چهل روز هم همه روزه مجلس منعقد شده و به مذاکره ادامه میدادند. شب چهارم محمدخان و جمعی از فقراء در آخر شب خدمت جناب ایشان رسیده و با اصرار و تضرع استدعا میکنند راضی نشوند بیشتر از این ما خجالت بکشیم و جواب این مدعیان را بدهید. ایشان تبسم نموده فرموده بود:

- فردا به همت اولیاء درست میشود.

اتفاقاً روز بعد حاج سیدحسین راجگویی بیش از هر روز هتاک می‌نموده و بی‌ادبی نموده و به ایشان توهین نمود و از جمله گفت:

- حاجی شیروانی از این فقرا چه میخواهی؟ دست بردار بگذار بزرگان به حال فقراء رسیدگی نمایند!

ایشان متغیر شده، فرموده بودند:

- خفه شود خبیث! ای بیحیا چهل روز است جسارت می‌کنی.

حاج حسین دفعتا بلند شده به زمین میخورد، به طوری که سخن گفتن نمیتواند و گویا گلوی او را گرفته فشار میدهند. مجلس منقلب شده همه به گریه میفتند و فریاد العفو العفو از همه بلند می‌شود و حاج حسین نزدیک به مرگ می‌شود. او را خدمت ایشان رسانده و او زانوی ایشان را بوسیده و از ته گلو با زحمت استدعای عفو کرد. ایشان فرموده بود:

- برخیز ای بیحیا! مشروط به آن که بعد از این اینطور جسارت و هتاک نکنی.

او هم فوراً حرکت کرده و نهایت ادب را در حضور ایشان ابزار داشت.

سپس جناب مستعلیشاه فرموده بودند:

- علت چه بود که این چنین جسارت میکردی؟

اظهار کرده بود:

- دیگران مرا تحریک نموده و ادار می‌کردند، و احتیاج مادی هم ممد شد.

بعد از آن حال او تغییر کرده و کمال ارادت و خلوص اظهار می‌کرد و ایشان هم برای او مقرری سالیانه تعیین نمودند و

مرحوم میرزا علی هم که امر برایشان شبهه شده بود، پس از مشاهده این امر توبه نموده و خدمت ایشان عذرخواهی و طلب عفو کرده و با نهایت خلوص نیت ارادت میورزید و با لقب ثابتعلی از مشایخ ایشان بود...^{۱۲}

با این همه یک سال و نیم بعد از این واقعه، یکی از با سابقه‌ترین و بزرگترین مشایخ سلسله علیه به نام مولانا حاج آقا محمدرضا همدانی و ملقب به لقب فقری کوثرعلیشاه با ارسال دو نامه خطاب به فقرای نعمت‌اللهیه اعلام ارشاد بالاستقلال نمود، و اختلاف عظیمی در کارها برپا گشت. زیرا بسیار اشخاص دیگر- فقط برای ارضای حب ریاست طلبی و به هوای نفس- در کار دعوی کردن جری شدند و پا از گلیم خویش فراتر نهادند چنان که اشاره میشود:

بعد از رحلت حضرت مجذوبعلیشاه از این دار محنت به سرای راحت در میان فقرای سلسله علیه اختلاف فراوان به ظهور رسید و اختلال کلی از هرطرف ظاهر و پیدا گردید و شیوه ملوک طوایف شیوع و انواع فتن و محن وقوع یافت، حتی کسی که در طریقت هر از بر فرق نتواند کرد به وادی خودسری شتافت! آن بزرگوار همت نموده امور طریقت نظام گیرد و کار و بار فقرا انجام پذیرد.^{۱۳}

حضرت مستعلیشاه- که در آن ایام به حال خفا در شهر شیراز در زاویه‌ای عزلت گرفته بودند- با آگاهی از مضمون دو نامه جناب کوثرعلیشاه کوشیدند تا با ارسال مراسلات تمهید مقدمات ملاقات با ایشان را فراهم آورند. اما مولانا کوثرعلیشاه این درخواست را نپذیرفت و به این ترتیب شکافی که در میانه ایجاد شده بود نه تنها پر نشد بلکه برای همیشه عمیقتر گردید. به این ترتیب پاره‌ای از فقرا با جناب کوثرعلیشاه بیعت نموده، و سلسله نعمت‌اللهیه از این زمان به طور مسلم به دو شعبه و بنا به قولی به سه پاره انقسام یافت. از آنجا که وقوع این شکاف در زمان تحریر کتاب مستطاب حدائق السیاحه بوده فلذا کهنترین سندی که درباره انشعاب سلسله در دست محققان قرار دارد همین کتاب میباشد که در آن به دقت جناب مستعلیشاه به این امر اشاره نموده‌اند، و از آنجا که ادب فقری اقتضا میکرده همه جا در آثار گوناگونشان از جناب کوثرعلیشاه که از مشایخ جلیل‌القدر سلسله و از پیش کسوتان سلوک محسوب میشدند با احترام و تعظیم هرچه تمامتر یاد نموده‌اند. اکنون با استفاده از این متن و سایر متون به معرفی چهره ارجمند جناب مولانا کوثرعلیشاه پرداخته و به براهین ایشان اشاره می‌شود و آنگاه به بررسی احوال زندگی حضرت مستعلیشاه و کیفیت اتصال سلسله به ایشان- تا آنجا که فضای مقدمه کتاب اجازه دهد- پرداخته خواهد شد.

معرفی چهره مولانا محمدرضا همدانی ملقب به کوثرعلیشاه

جناب ایشان فرزند ملا محمد امین همدانی است. از بدو صباوت در ظل عاطفت جناب آقای مجذوبعلیشاه کبودرآهنگی قدس سره العزیز تربیت یافته و هم در مرافقت ایشان تحصیل علوم عقلی و نقلی نموده و از یمن همت والانعمت آن جناب در ملازمت جناب حسینعلیشاه طیب الله ثراه تلقین شده و به خدمت اکثر مشایخ ایران رسیده و به حج بیت الله الحرام و زیارت خیرالانام موفق گردید، و سفر خراسان و آذربایجان و عراقین کرده. از علمای زمان سنگ طعن و لعن خورده و خانه آن عزیز را به تاراج بردند و بعد از آن خراب کردند و چنان مستاصل نمودند که در آن بلده نتوانست

^{۱۲} - مقدمه حدائق السیاحه به قلم حضرت رضاعلیشاه گنابادی صفحات ج- د/ مستند به یادداشتهای خطی حاج آقا میرزا علی صدرالعرفا به نقل از جنگ خطی مرحوم دکتر نورالحکماء.

^{۱۳} - حدائق السیاحه ۳۸۴.

مسکن گرفت، ناچار راه تبریز پیش گرفت. در فقه مجتهد زمان و در حکمت سرآمد دوران است.^{۱۴}

جناب کوثرعلیشاه تکمیل باطن در خدمت مولانا حسینعلیشاه قدس سره فرموده و از خلفای ایشان است و در فضل و کمال صوری و معنوی معروف و مشهور جهانیان است ... در فن مناظره بغایت قادر و به انواع سخن و مباحثه ماهر است.^{۱۵}

قدوة المتالیهین و اسوة المحققین مولانا محمدرضا ابن مولانا محمدامین افضل فضلائی زمان و اعلم علمای دوران بود و در فضایل انسانی و کمالات نفسانی بر اکثر علمای عصر تفوق مینمود. لقب گرامیش کوثرعلی بود و در بدو صباوت در ظل عاطفت والد و مرشدنا تربیت یافته و در خدمت شیخنا به تحصیل علوم عقلی و نقلی شتافته و از توجه دلالت شیخنا قدس سره از جناب عارف بالله حسینعلیشاه تلقین شده و به صحبت اکثر مشایخ عظام رسیده آخرالامر ناچار به دارالسلطنه تبریز رفت و چند سال در کمال عزت و احترام در آن دیار زندگانی نمود ... چون نایب السلطنه به عزم تسخیر به صوب کرمان توجه کرد آن بزرگوار در موکب همایون به آن صوت تشریف آورد، هم در آن سال که سنه ۱۲۴۷ هجری است در ماه جمادی الاول از دار فانی به سرای جاودانی انتقال نمود و در مزار فیض مدار مشتاقیه مدفون گشت. از آن بزرگوار تالیفات بیشمار و رسایل بسیار در روزگار یادگار است ... راقم به کرات و مرات با آن بزرگوار ملاقات نموده و ایام چند در خدمتش بوده است.^{۱۶}

از آنچه تاکنون از سه کتاب ریاضالسیاحه و حدائقالسیاحه و بستانالسیاحه نقل شد معلوم می‌آید که جناب مولانا محمدرضا همدانی در ابتدا به حکم حضرت نورعلیشاه معاضد و پیردلیل حضرت مجذوبعلیشاه بودند، و سپس از دست مبارک جناب حسینعلیشاه مستقلا اجازه ارشاد و لقب فقری کوثرعلیشاه دریافت داشتند و از خلفای ایشان شدند. و نظر به مرافقت قدیم و موافقت قویم در امر سلوک با حضرت مجذوبعلیشاه نام گرامیشان ذیل فرمان ارشاد مجذوبعلیشاه وارد شده و در آن بعنوان پیر دلیل سالکان معرفی گشتند، اما در این فرمان لقب فقری برای ایشان معین نشد. پس از آنکه رحلت حضرت حسینعلیشاه نزدیک شد ایشان در سنه ۱۲۳۳ هجری قمری معارف عرفای ایران را در کربلائی معلا احضار فرموده و در حضور ایشان قطب العارفین و زینالواصلین مقرب درگاه سبحانی حضرت مجذوبعلیشاه همدانی قدس سره العزیز را تصریحا خلیفه الخلفا ساخته، ایشان را به جانشینی خویش منصوب فرمودند و همگی حضار نیز با ایشان بیعت کردند و قبول ربقه ولایت ایشان نمودند. حضرت مجذوبعلیشاه نیز ماذونین و مشایخ را در منصب خویش تفویض کردند و بدین ترتیب جناب مولانا محمدرضای همدانی کوثرعلیشاه همچنان در درجه خلیفه‌ای به ارشاد عباد اهتمام داشت.

علت بروز شبهه پراپی جناب مولانا کوثرعلیشاه

البته نظر به آن که جناب مولانا کوثرعلیشاه نسبت به اغلب مشایخ سلسله علیه تقدم در سلوک و در اجازه داشتند، و نیز از آنجا که در عهد حضرت نورعلیشاه به عنوان پیر دلیل جناب مجذوبعلیشاه معرفی شده بودند، و نیز نظر به عمق معلومات فقهی و دارا بودن درجه اجتهاد و اشتهار فراوان در شریعت و طریقت در ذهن ایشان چنین مندرج شده بود که پس از

^{۱۴} - حدائقالسیاحه - ۵۵۱.

^{۱۵} - ریاضالسیاحه - ۷۲۰.

^{۱۶} - حدائقالسیاحه - ۶۱۴.

رحلت حضرت مجذوبعلیشاه مقام قطبیت به ایشان تفویض خواهد شد. اما وصیت حضرت مجذوبعلیشاه نشانی از این مضمون با خود نداشت. فلذا کلیه مشایخ در برابر حضرت مستعلیشاه منقاد شده و با ایشان در مقام قطبیت - که متکی به اثر صحیح و سفارش شفاهی و مراسله مکتوب حضرت مجذوبعلیشاه بود - بیعت نمودند. با این حال جناب کوثرعلیشاه نظر به مقدماتی که ذکر شد به روش سایر مشایخ تاسی نمود، و بالاخره یک سال و نیم بعد از استقرار امر در زیر رایت حضرت مستعلیشاه به دعوی ارشاد بالاستقلال اقدام نموده و مستند خود را نیز همان فرمان کهنه حضرت نورعلیشاه قرار داد.

تذکار

بر اهل بصیرت مخفی نیست که اصطلاح خلیفه که سابقاً در سلسله نعمت الهیه معمول بوده و امروز همچنان در میان سلسله قادریه برجاست، به معنی شیخ مجاز و ماذون در امر ارشاد میباید. و این اصطلاح بر درویشی اطلاق میشود که به سبب سلوک و جذبه همه عقبات راه را بریده و به کمال استعدادی خویش نایل آمده و دل مبارکش مهبط تجلیات انوار الهی شده است. نظر به آن که وجود وی محو در وجود پیر ارشاد است، بدینروی دست او دست پیر و دستگیری او با اجازه پیر است، و وی خلیفه وی محسوب می‌شود. یعنی امر هدایت او بالاستقلال نیست، بلکه به علت اتصال به وجود پیر، انوار هدایت مرشد وقت که ولی زمان است از مشکات او نیز ظهور مینماید.

به همین دلیل پس از رحلت قطب وقت، خلافت مشایخ نیز به محاق تعطیل در می‌آید و مستلزم امضای قطب لاحق میباید. معمولاً هر یک از اقطاب در زمان خود، مشایخ چندی را ماذون به ارشاد کرده و به خلافت خویش به اکناف و اقطار عالم روانه میسازند تا به ارشاد عباد و دستگیری از طالبان همت گمارند. از میان خلفای متعدده، آن کسی که امر ارشاد کلی پس از رحلت قطب وقت به وی واگذار میگردد خلیفه الخلفاء نامیده میشود، و در زمان خود قطب بلامنازع میشود و سایر خلفاء باید از چراغ او اقتباس نمایند. بر این مبنا باید دانست که حضرت مجذوبعلیشاه و حضرت حسینعلیشاه و حضرت معطرعلیشاه و حضرت فیضعلیشاه و حضرت مشتاقعلیشاه و حضرت مظفرعلیشاه از خلفای حضرات معصومعلیشاه دکنی و نورعلیشاه اصفهانی بودند. پس از رحلت حضرت نورعلیشاه، حضرت حسینعلیشاه خلیفه الخلفاء و قطب وقت خویش شدند و در زمان خود جناب حاج ملا محمدرضای همدانی را به خلافت ماذون فرموده و ملقب به کوثرعلیشاه ساختند. پس از رحلت حسینعلیشاه مقام خلیفه الخلفایی به حضرت مجذوبعلیشاه رسید، و در عصر ایشان نیز جناب کوثرعلیشاه همچنان جزء اولیای بنام و خلفای صاحب مقام سلسله علیه نعمت الهیه بودند.

ارسال دو نامه

قرائن موجود نشان می‌دهد که جناب مولانا در اعلام ارشاد بالاستقلال اشاره‌ای به وصیتنامه حضرت مجذوبعلیشاه ننموده‌اند، و آغاز امر ارشاد خود را بر ارسال دو نامه نهاده‌اند: مضمون این دو نامه به شرحی که در کتاب مستطاب حدائق السیاحه وارد و ثبت شده، چنین است:

معروض میشود که یکنفر از درویشان که از شان او بسیار دور بود از دارالملک تهران کتابتی برای فقیر (به شیراز) ارسال نمود و در آن کتابت سواد دو مکتوب بود، یکی مختصر و دیگری اندک مطول. در آخر آن کتابت، آن درویش نوشته بود که این دو مکتوب سواد مکتوب جناب حاجی ملا رضا (کوهرعلیشاه) است. در مکتوب مجمل این فقره بی‌زیاده و

نقصان مسطور بود:

سلام بر همه اهل فقر، سیما بر فقرای ری باد.

نوشته مرا بنویسید و بخوانید و حجت میانه خود و خدا دانید و هر کسی مرید حاجی محمدجعفر (= حضرت مجذوبعلیشاه) بود بر وی لازم است که نزد ما بیاید و از تربیت ما بهره‌مند شود، و اگر نیاید اختیار دارد. لیکن دیگر زحمت نکشد که ترقی نخواهد کرد.

الان علی العجالة همگی از حرف ارجمند سعادت‌مند میرزاالله ویردی بیرون نروند، سخن او را سخن ما دانند. والسلام

و در مکتوب مفصل - از آن جمله - نوشته بود که:

این قدر بدانید که این جانب خواهش این که مرا صاحب اختیار و خلیفه کار و یار فقر بدانید نیست، این برای کسی خوب است و ثمر دارد که این نقل را اسباب دنیا داری خود نماید. بنده را احتیاجی به دنیای مردم نیست، نه سر بلند پروازی دارم، نه هوای مریدپروری. اگر حقیقت امر را میخواهید دانسته باشید (آن است) که این نقل در ایران اختصاص به داعی دارد، و احدی را جای انکار نیست، مانند حاجی محمدخان و امثال او که هزارگونه غرض دارند و خودشان داخل هیچ جمع و خرجی نیستند. شما را به یک نوشتن کاغذی از راه میبرند.

در شریعت مرا همه کس مجتهد میدانند و در طریقت امروز این جانب را سرآمد روزگار میگویند.

آن اشخاصی که شما مقابل بنده کرده‌اید، آیا عرضه آن دارند که در مجلس من یک کلمه حرف بزنند؟ چه جای چیزهای دیگر!

با وجود این همه که گفتم اگر درباره داعی شکی باشد، برود و ارشاد نامه حاجی محمدجعفر مرحوم را ببیند که در آنجا جناب نورعلیشاه نوشته‌اند که تربیت مریدهای حاجی محمدجعفر مرحوم را باید فلانی بکند.^{۱۷}

نظر جناب مستعلیشاه

فقیر بعد از خواندن مکاتیب (دو نامه مذکوره) آیه انا لله و انا الیه راجعون بر زبان رانده در بحر حیرت افتاد: بسوخت عقل ز حیرت که این چه بوالعجبی است

عجیب تر آن که در آخر مکتوب (مفصل) نوشته بود:

- ... تربیت مریدهای حاجی جعفر مرحوم را باید که فلانی بکند ...

فقیر (= مستعلیشاه) گوید:

- هذا بهتان عظیم (= این دروغی بزرگ است).

ارشاد نامه جناب (نورعلی) شاه قدس سره اکنون نزد فقیر موجود است (همان است که فوقاً ذکر و بررسی شد) در آن نقلی نیست که دلالت صریح بر ارشاد و خلافت ایشان بکند، مگر همین قدر که جناب آقا محمدرضا از راه باطن خلق را به سوی مجذوبعلیشاه دلالت نماید.

از این کلام مفهوم میشود که ایشان در زمان حیات نورعلیشاه قدس سره خلیفه و صاحب ارشاد هم نبودند، چه جای نقلی

^{۱۷} - حدایق السیاحه - ۵۵۳

صورت فرمان حضرت نورعلیشاه در امر تعیین جانشین

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لمن ارشدنا بالحمد و الصلوه علي نبينا صاحب لواء الحمد و المقام المحمود و السلام علي اوصيائه خلفاء الله الملك المعبود اما بعد،

چون بيوچود ذيوچود كامل مكمل - در هر جزوی از اجزای زمان، بل هر قطری از اقطار دایره امکان - مراتب تکمیل، که مقصود الله تعالی از ایجاد عباد آن است، صورت وجود نمیگیرد و بدون مبلغی بالغ در هر دوری از ادوار، بل در هر بقعه‌ای از بقاع اقالیم جهان به حکم صریح: و بلغ رسالتك معنی امکان نمیپذیرد، بناء علیه، بر حکیم علی الاطلاق - که معالج امزجه انفس و آفاق است - لازم است که در هر عهدی از عهود عوالم امکان و در هر شهری از شهرستانهای اقالیم زمان و مکان، ماده قابل استعدادی را خلعت وجود ارزانی دارد و به ابلاغ احکام - که سرمایه تربیت جمهور انام و ممیز استعدادات متضاده خواص و عوام است - بگمارد تا همواره سلسله کمال و تکمیل ساری و پیوسته ماء معین ابلاغ و تبلیغ - که اصل اصیل غصون تربیت است - در جویبار وجود جاری باشد.

و چون طلوع کوكب این مقصود بجز از مشارق الانوار نبوت و ولایت ممکن نبود، شاهد دلارای این مطلوب بجز در مرآت حقایق نمای ذوات مقدسه و رسالت صورت نمی نمود - چرا که نفوس طیبه ایشان مجمع البحرین قدیم و حادث و برزخ دوجهتین ظاهر و باطن است - لهذا بقای این سلسله به بقای آن ذوات مقدسه (وابسته است) - که منطوقه: انا نظهر فی کل زمان بر آن شاهی است باقی، و دوام نشئه این افاضه را به مدلول: نحن صنایع الله و الناس صنایع لنا دست جود آن نفوس اقدس در مجاری محافل وجود ساقی است.

و در اوقاتی که مظاهر تامه و هیاکل مخصوصه ایشان به حسب ظاهر مرئی و محسوس نباشد و ظهور انوار و بروز آثار ایشان در سایر افراد انسان علی قدر تفاوت استعداداتهم لازم است تا سلسله منقرض و منقطع نگرددیده، فیوض غیبی به توسط آن معادن انوار لاریبی به عموم عالمیان رسیده است.

و سالکان مسالك دین مبین و طالبان طریقه انیقه حضرت سید المرسلین (ص) کمال آن وسایط را نظر به فرط محویت و کمال تخلق و تادب باخلاق النبی و آداب الولی در انبیاء و اولیاء سالفه محو و نیستی فرموده، در حقیقت به متابعت اوامر و نواهی ایشان به آن ذوات اقدس و نفوس مقدس متاسی میباشند.

و همچنین است که هر یک از اولیای مذکوره را در عهد خود تعیین نواب و وکلا به اطراف عالم و اصناف امم و اجب است - که در ابلاغ احکام الله به جمهور انام و توضیح طریقه حقه ولویه بر عموم خواص و عوام ساری گردیده - تا حجت الله بر عالمیان تمام گردیده، ایشان هم در تبلیغ ماموریت به اتیان به حق قیام کرده باشند، و از حین ظهور حضرت آدم - علی نبینا و علیه السلام - الی یومنا هذا یدا بید و نفسا بنفس این سلسله علیه علویه به نهج مسطور و روش مذکور جاری بوده و هکذا الی حین ظهور حضرت الخاتم و هو یوم الموعود و لتامه المشهود و اول سلسله العود.

بناء علی هذا المقدمات،

باشد، و همچنین رشته این معنی نیز از ازل باید متصل و در عهد ولایت هیچ یک از اولیاء از هم منفصل نگردیده تا در این زمان که نوبت ارشاد به مقتضای کمال استعداد به فرزند ارجمند نیک سیر آقامحمد جعفر ملقب به مجذوبعلیشاه رسیده، نظر به متابعت آن سنت سنیه، لازم نمود که یکی دیگر از فرزندان وحدانیت توامان را که ظاهرا و باطنا با مشارالیه سمت مناسبت و قوت مرافقت داشته باشد، به معاضدت او تعیین نموده، در سلسله ارشاد او دلیل راه ظاهرا و باطنا ارشاد اصحاب راه و اجرای احکام الله با او متفق و همراه نمایم، لهذا عالیجناب قدسی القاب، فضایل و کمالات اکتساب، جامع المعقول والمنقول، حاوی الفروع و الاصول، زبده السالکین و قدوه المحققین و خلاصه العارفین، فرزند ارجمند آقا رضا سلمه الله تعالی - را که او نیز عهدی است که به ارشاد حضرت ولایت‌شان تجرد نشان سلاله العارفین و زبده الواصلین فرزند ارجمند کامکار، رفیع المقدار، حسینعلی‌شاه، شرف ذکر و اجازه فکر رسیده و به آبیاری دهقان، مواظبت ذکر مدام و مراقبت فکر تمام، گل‌های تجلیات صدق و یقین در ساحت خاطر مخالفت مظاهرش دمیده، الحق مستعد ظهور انوار ولایت و قابل بروز آثار کرامت است - با عالیجناب سابق الالقاب مشارالیه معاضدت و متفق و همراه نموده، بالاتفاق مامور به ارشاد ارباب استحقاق مشغول گردانیدیم؛

که عالیجناب آقا رضای مشارالیه باطنا مشغول دلالت و راهبری باشند، و عالیجناب مجذوبعلیشاه مزبور ظاهرا در کار هدایت و راهنمایی هر یک از ارباب استحقاق - را که عالیجناب مذکور، طالب راه هدا، و مشتاق لقای حضرت مولا داند - دلالت به طریقه حقه مرتضویه نموده، به شرف ارشاد حضرت ارشاد پناهی، مجذوبعلیشاهش مشرف سازد، و در اطوار سبعه سیر و سلوک او را تنها نگذارد، بلکه همواره به قوت ولویه باطنیه متوجه تربیت ایشان شده، در القای قوانین سلوک دلالت به ترک رذایل و کسب محاسن و مواظبت به ذکر و ادامت به حضور کرده، درباره هر یک مساعی موفور به منصفه ظهور آورد.

پس عالیجناب فرزند ارجمند آقای محمدرضا به ملاحظه صورت اجازه، خود را به تقدیم این خدمت مامور و در اجرای آن مساعی مشکور (و) پذیرای عرضه ظهور نماید که به عنایت الله تعالی متاب و ماجور خواهد بود. به واسطه تقدیم این خدمت ابواب فیوض ولویه و افاضات علویه بر چهره خود خواهد گشود.

؟؟

جمهور فرزندان سعادت‌مند، سالکان راه، و عارفان آگاه از باب ارشاد، و سایر فقرای نیک نهاد سلسله جلیله نعمه‌اللهیه عایجنابان مشارالیهما را حسب المسطور صاحب مقام هدایت و ولایت دانسته، در حلقه ارباب ارشادشان مقام، و در زمره اولیای عالمقامشان مقیم دانند.

عموم طالبان صراط مستقیم طریقه حقه مرتضویه و جمهور رهنوردان بادیه طلب مقامات ولویه عایجنابان مشارالیهما را در بیدای طلب راهنما و راهبر دانسته، به ارشاد آن و دلالات این طالب مرتبه صدق و یقین {گردند، و} به متابعت اوامر و نواهی ایشان، خود را با شاهد مقصود قرین {سازند، و} طریقه حقه ایشان را یدابید و نفسا بنفس متصل به ائمه طاهرین، صلوات الله علیهم اجمعین بدانند، و رسالت و ولایت ایشان را ظلال رسالت و ولایت انبیاء پیشین دانسته، به مواظبت اوراد و اذکار خفیه قلبیه ایشان، خود را در ربه آیه: و الذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون منخرط {ساخته}، و به مراقبت افکار علویه ایشان، خود را در زمره: الذین یدکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات والارض منسلک شمرده، و به متابعت ایشان در اطوار سلوک حکم محکم: الذین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومة لائم را

مرعی و مسلوک دارند، و به متابعت ایشان در طریق، حکم: *یبایعون فی الاسلام را منهی و متروک نگذارند*، که به متابعت حضرت مولی به هدایت ایشان به مدلول: *علیک بخلق الذکر در حلقه اهل توحید در آیند*، و به دلالت ایشان به مضمون: *فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون ابواب مغلقه تجلیات غیبی و طرق منسده افاضات لاریبی را بر چهره خود بگشایند*.

تذکار: پیش از این یاد شد که حضرت مجذوبعلیشاه وصیتنامه مکتوبی در امر جانشینی از خود برجا نهاد و نیز بهنگام وفات به جناب میرزا نصرالله خان اردبیلی اظهار داشت من وصیتی ندارم. از وقایعی که بعد از رحلت ایشان پیش آمد، مشخص میشود که عامل اصلی عدم وصیت بیم از تفرقه فقرا بوده است. زیرا چنان که معلوم است شبهه جانشینی برای کوثرعلیشاه پس از رحلت مجذوبعلیشاه به وجود نیامده، بلکه حتی در دوران حیات مجذوبعلیشاه نیز ایشان خود را مرشد بالاستقلال می پنداشتند و - بدون آنکه بصراحت اعلام کند- مقام خود را همپراز مجذوبعلیشاه می شمرده و مجذوبعلیشاه نیز این امر را نادیده می گرفتند. پس از اجتماع بیوک آباد همه مشایخ و بزرگان سلسله - به استثنای جناب کوثرعلیشاه - به علو ولایت حضرت مستعلیشاه به عنوان جانشین مجذوبعلیشاه گردن نهاده و با ایشان بیعت نمودند، با این حال در زمانی که تفرقه های ابتدایی رو به افول میرفت، جناب کوثرعلیشاه خود را مطاع کل خوانده و همه فقرای سلسله نعمه اللهی را به پراکندگی از گرد جانشین مجذوبعلیشاه و فراهم آمدن به حلقه خویش دعوت نمود و همین امر برای نخستین بار موجب انشعاب سلسله به دو شاخه گردید. در همه این احوال مستند ایشان همین فرمان بوده است که از سطر سطرش امری خلاف گمان ایشان استنباط می گردد.

پروسی هتئی فرمان فوق الذکر

فرمانی که در فوق نقل شد به لحاظ تحولات بعدی سلسله جلیله نعمه اللهی حائز اهمیت بسیار زیاد است، و لهذا باید به دقت مورد بررسی و مذاقه قرار گیرد.

این فرمان مشتمل بر سه قسمت مجزا از یکدیگر است، که در حقیقت سه بخش جدا از هم میباشند که در یک صفحه گرد آمده اند و با یکدیگر پیوند یافته اند. بخش اول فرمان مشتمل بر تعیین جانشین و خلیفه روی زمین در امر هدایت و ارشاد باطنی است، بخش دوم فرمان مشتمل بر تعیین وزیر و معاضد و همکار برای آن خلیفه وقت، تا میان او و طالبان راه تحقیق واسطه و دلیل باشد، و بخش سوم مشتمل بر دستوراتی است که وظیفه طالبان و سالکان را در امر سلوک نسبت به پیر ارشاد و پیر دلیل مشخص مینماید.

اکنون به بررسی هر یک از سه قسمت فوق می پردازیم:

بخش اول: فرمان خلافت

بخش اول این فرمان خود به تنهایی مشتمل بر دو قسمت است. قسمت اول مقدمه و قسمت دوم ذوالمقدمه یا نتیجه ای است که آن مقدمه برای نیل به آن چیده شده است.

در قسمت مقدمه، جناب نورعلیشاه - وحی لثربته الفداء - به اصل اساسی هدایت اشاره می فرماید، و سخن را به این عرصه میکشد که چون در هر دوره ای باید خلیفه و نماینده و حجتی از جانب خداوند بر روی زمین باشد تا طالبان را هدایت نموده و سالکان را به مقصد اعلایشان نائل سازد، به این دلیل در هر عصری از اعصار که عمر خلیفه زنده رو به پایان

میرود، برای خاموش نشدن چراغ هدایت، لازم است که او به تایید الهی جانشینی برای خود تعیین نماید و خلعت خلافت الهی را بر حسب حکمی صریح بر تن او بیوشاند، و طالبان و سالکان را به پیروی از فرامین او فرا بخواند. این مقدمه به صورت زیر است:

بخش نخست: مقدمه - قسمت اول

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لمن ارشدنا بالحمد و الصلوه علي نبينا صاحب لواء الحمد و المقام المحمود و السلام علي اوصيائه خلفاء الله الملك المعبود
اما بعد،

چون بیوجود ذیجود کامل مکمل - در هر جزوی از اجزای زمان، بل هر قطری از اقطار دایره امکان - مراتب تکمیل، که مقصود الله تعالی از ایجاد عباد آن است، صورت وجود نمیگیرد و بدون مبلغی بالغ در هر دوری از ادوار، بل در هر بقعه‌ای از بقاع اقالیم جهان به حکم صریح: و بلغ رسالتك معنی امکان نمیپذیرد، مقصود غایی خداوند از خلقت انسان در جهان تکمیل معرفت او در سیر اطوار جوهری میباشد و این امر موکول به تربیت خمیرمایه افراد مستعد است، پیداست که بدون مریبان آگاه که خود به قله کمال نائل شده و قابلیت تکمیل دیگران را یافته‌اند، تربیت اشخاص مستعد ممکن نیست،
بناء علیه،

پس، در نتیجه این مقدمه

بر حکیم علی الاطلاق - که معالج امزجه انفس و آفاق است - لازم است که در هر عهدی از عهود عوالم امکان و در هر شهری از شهرستانهای اقالیم زمان و مکان، ماده قابل استعدادی را خلعت وجود ارزانی دارد و به ابلاغ احکام - که سرمایه تربیت جمهور نام و ممیز استعدادات متضاده خواص و عوام است - بگمارد تا همواره سلسله کمال و تکمیل ساری و پیوسته ماء معین ابلاغ و تبلیغ - که اصل اصیل غصون تربیت است - در جویبار وجود جاری باشد.

بر خداوند {= حکیم علی الاطلاق} لازم می‌آید که در هر مکان و در هر زمانی اشخاصی را بیافریند که مسئولیت هدایت طالبان را بدوش گیرند، تا سلسله اکمال و ابلاغ احکام و تربیت افراد منقطع نگردد.

و چون طلوع کوکب این مقصود بجز از مشارق الانوار نبوت و ولایت ممکن نبود، شاهد دلارای این مطلوب بجز در مرآت حقایق نمای ذوات مقدسه و رسالت صورت نمی نمود - چرا که نفوس طیبه ایشان مجمع البحرین قدیم و حادث و برزخ دوجہتین ظاهر و باطن است - لهذا بقای این سلسله به بقای آن ذوات مقدسه {وابسته است} - که منطوقه: انا نظهر في كل زمان بر آن شاهدهی است باقی، و دوام نشئه این افاضه را به مدلول: نحن صنایع الله و الناس صنایع لنا دست جود آن نفوس اقدس در مجاری محافل وجود ساقی است.

چراغ‌داران راه هدایت انبیاء و اولیاء الهی میباشند، که دوام آنها سبب بقای سلسله هدایت است.

و در اوقاتی که مظاهر تامه و هیاکل مخصوصه ایشان به حسب ظاهر مرئی و محسوس نباشد و ظهور انوار و بروز آثار ایشان در سایر افراد انسان علی قدر تفاوت استعداداتهم لازم است تا سلسله منقرض و منقطع نگردد، فیوض غیبی به توسط آن معادن انوار لاریبی به عموم عالمیان رسیده است.

در دوران ختم نبوت، و غیبت امام معصوم، نور هدایت ایشان از هیکل اشخاص دیگری متجلی میشود که در طریق

هدایت استعدادات خود را به فعلیت رسانده‌اند.

و سالکان مسالک دین مبین و طالبان طریقه انبیه حضرت سیدالمرسلین (ص) کمال آن وسایط را نظر به فرط محویت و کمال تخلق و تادب باخلاق النبوی و آداب الولی در انبیاء و اولیاء سالفه محو و نیستی فرموده، در حقیقت به متابعت اوامر و نواهی ایشان به آن ذوات اقدس و نفوس مقدس متاسی میباشند.

سالکان و طالبان نیز در دوران ختم نبوت و غیبت معصوم، با پیری از بزرگانی که باسیر و سلوک به کمال رسیده و در مقام محبت فانی در وجه اولیاء و انبیاء شده‌اند، در بستر کمال هدایت میشوند.

و همچنین است که هر یک از اولیای مذکوره را در عهد خود تعیین نواب و وکلا به اطراف عالم و اصناف امم واجب است - که در ابلاغ احکام الله به جمهور انام و توضیح طریقه حقه ولویه بر عموم خواص و عوام ساری گردیده - تا حجت الله بر عالمیان تمام گردیده، ایشان هم در تبلیغ ماموریت به اتیان به حق قیام کرده باشند، و از حین ظهور حضرت آدم - علی نبینا و علیه السلام - الی یومنا هذا یدایدا بید و نفسا بنفس این سلسله علیه علویه به نهج مسطور و روش مذکور جاری بوده و هکذا الی حین ظهور حضرت الخاتم و هو یوم الموعود و لتامه المشهود و اول سلسله العود.

بزرگانی که در دوران ختم نبوت و غیبت امامت زمامدار امر هدایتند، به نوبه خود موظفند تا نایبان و وکیلان و جانشینانی از سوی خود تعیین و به گوشه و کنار زمین بفرستند تا هر کجا طالب صادقی دیدند، او را هدایت نمایند، و این قاعده از عصر حضرت آدم همچنان در جهان پایدار بوده است.

مقدمه: قسمت دوم

بنا علی هذالمقدمات،

بر حقیر فقیر نورعلی بن فیض علی نعمة اللهی که در این جزء زمان در سلسله جلیله مفصله فوق الکتاب به شرف ارشاد مفتخر و مباهی و در اجرای آن به نهج حق متوثق به الطاف الهی است، لازم و محتتم است که بدایع ودایعی که دست ارشاد اولیای سلف در گنجینه خاطر اخلاص مظاهر نهاده و ابواب فیوضی که به برکت نفوس قدسیه ایشان بر چهره ضمیر حقانیت تخمیر گشاده، به مواد مستعده و استعدادات قابله عوالم وجود ابلاغ نماید و طالبان رحیق تحقیق را از آن صهبای فرحبخشای لبالب ایاغ نموده، هر یک از سلاک را که قابل انوار رسالت داند و لایق آثار ولایت مشاهده نماید به دست جد و جهد ابواب ارشاد را بر چهره او بگشاید و او را نیز به اهدای طالبان طریقه حقه مرتضویه - سلام الله - و سقاییت متعطشین زلال اسرار ولویه تعیین نماید که مهما امکن از عهده حقوق ابلاغ و تبلیغ بر آید.

پس از ذکر مقدمات فوق، اکنون نویسنده متن یعنی جناب نورعلیشاه فرزند فیض علی نعمة الله به معرفی خود میپردازد و مقامات خود را که خلافت الهی در امر ارشاد طالبان سلوک حقیقت است بیان می‌دارد، و بااستنتاج از آنچه بیان شد، به ضرورت تعیین جانشین از جانب خویش اشاره میفرماید.

در اینجا مقدمه نوشتار به پایان میرسد، و قسمت اول فرمان که مشتمل بر تعیین خلیفه و جانشین است مطرح میگردد:

فرمان خلافت جناب مجذوبعلیشاه

بالجمله در این اوان میمنت اقتران، عالیجناب قدسی القاب، فضائل {مآب} و کمالات اکتساب، عمدة السالکین و زیدالموحدین فرزندی آقا محمد جعفرین الحاج حاجی صفرخان قراگوزلو را - که مدتی است مدید و عهدی است بعید

که به ارشاد حضرت ولایت‌شان تجرید نشان سلالة العارفين و زبدة الواصلين فرزند ارجمند حسینعلی‌شاه شرف هدایت یافته و در زمره ارباب سلوک مسلوک درآمده، و در هر باب وظایف تجرد و تفرید را مسلوک داشته و در عتبات عالیات عرش درجات وارد حضور و منظور نظر حقانیت منظور شده، چندین اربعین را به ملازمت حضور و مواظبت ذکر مدام و فکر تمام قیام و اقدام نموده، مورد امتحانات لازمه طریقه حقه خیرالانام گردیده و جمیع اطوار و اخلاق او را به میزان تحقیق سنجیده، آثار کمال از ناصیه احوال او به منصفه ظهور رسیده، و الحق بر نص: موتوا قبل ان تموتوا او را از جمیع رذایل دنیه نفسانیه مرده و به اخلاق حسنه ملکوتیه زنده یافت، حسب الله ترخص او را به ارشاد سایر عباد از طالبین راه بر خود لازم دانسته و مجاهده او را در اجرای طریقه حقه ولویه متحتم دانسته، به تاریخ بیست و دوم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۰۷ در ارض اقدس کربلای معلی، مشارالیه را عارج معارج عز و علا و به تفویض شغل ارشاد و موقع امتحان و ابتلای حضرت مولی نموده، بین السالکین به خطاب مستطاب شاهی مخاطب، و در زمره عارفین به لقب ارجمند مجذوبعلی ملقب گردانید- که به عنایت الله تعالی گمشدگان بیدای ناپیدای طلب را حسب الله بلا مشارکت نفس و هوا رهنمایی به صراط‌المستقیم طریقه حقه ولویه نموده و به اجازه اذکار خفیه قلبیه و افکار علویه ملکوتیه ابواب تجلیات و طرق افاضات را بر چهره قلوب عشاق حضرت مولی گشوده دارد.

این فرمان مشتمل بر نکات بسیار مهم است که یکایک آنها را از نظر میگذرانیم:

الف- حضرت نورعلیشاه قطب و مطاع کل سلسله علیه نعمة‌اللهیه بزرگانی را تربیت نموده و به کمال نائل ساخته، و آنان را به سمت شیخ تعیین فرموده و ماذون در ارشاد طالبان و مجاز در هدایت سالکان و ناظر بر تحول استعداد جوهریه قابلان نموده بوده است. از جمله این مشایخ و ماذونین جناب حسینعلیشاه به شمار می‌آمده، که در تحت تربیت و کنف ولایت خویش بسیاری از سالکان را به اوج قاف قرب الهی ارتقاء داده بوده‌اند.

ب- یکی از راهرفتنگان و به مقصد رسیدگان و دست پروردگان بساط ولایت جناب حسینعلیشاه، آقا محمد جعفر فرزند حاجی صفرخان قراگوزلو بوده که مدتی مدید و عهدی بعید در سایه ارشاد جناب حسینعلیشاه با همت و بردباری و صبر و استواری سلوک نموده و بیابانهای تجرد و تفرد را به سر برده، و به کمال استعداد خود، که فوق استعداد دیگران از همگنان بوده نائل آمده بوده است،

ج- پس از مساعی جمیله مانند ذکر دوام و فکر مدام و اطاعات دقایق احکام شریعت خیرالانام، جوهر وجود آقا محمد جعفر کبودر آهنگی قراگوزلو مستعد گذرانیدن اربعینات شده، فلذا به اذن و اشاره جناب حسینعلیشاه ایشان چندین چله نشسته و در برخورد بسته و چشم دل باز گشوده تا به مشاهده تجلیات روحانی و ربانی نائل آمده، و از منیت و خودیت و صفات بشری منخل و فانی و به اخلاق و صفات الهی متخلع و باقی شده است.

د- چون نیل او به کمال محرز و بروز استعداد تکمیل دیگران از جانب او مسلم شده، حضرت نورعلیشاه فرمان خلافت و جانشینی خویش را به نام ایشان صادر فرموده است.

ه- حضرت نورعلیشاه جناب آقا محمد جعفرخان قراگوزلو را که از خویش مرده و در عالم ولایت زنده شده، و انسان کاملی در عرصه پیکر جسدانش متولد شده که در حقیقت فرزند ولوی جناب نورعلیشاه است، به خطاب فرزندی مخاطب ساخته، و نام جدید او را مجذوبعلی عنوان فرموده است.

و- از آنجا که ایشان در عصر خویش خلیفه و مطاع کل در سلسله نعمه‌اللهیه میباشند، و کلیه سالکان و طالبین و راهرفتنگان و مشایخ و ماذونین باید از ایشان تبعیت و پیروی نمایند، لهذا ایشان را به لقب شاه- که در اصطلاح ولایت به

معنی مطاع کل و خلیفه اعظم است - ملقب نموده است،

ز- به این ترتیب جناب آقا محمد جعفرخان قراگوزلوی کبودر آهنگی با نام و عنوان حضرت مجذوبعلیشاه جانشین حضرت نورعلیشاه شده‌اند.

ح- تاریخ صدور این فرمان مبارک بیست و دوم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۰۷ هجری قمری و محل صدور آن شهر کربلای معلای می‌باشد.

این فرمان ای صریحترین فرامین جانشینی است که در عالم عرفان ایران و جهان صدور یافته است. خواننده بی‌غرض با دقیق به مفاد این فرمان در می‌یابد که خلیفه مطاع و زمامدار امور هدایت در سلسله جلیله نعمه اللهیه، پس از رحلت حضرت نورعلیشاه، کسی جز جناب مجذوبعلیشاه نمیتوانسته باشد، زیرا این فرمان به صراحت از این حکم سخن میراند، و محلی برای تامل و چون و چرا برجای نمیگذارد.

اجازه دلالت آقا محمدرضا

مقدمه

و از آنجا که بنا به براهین محکمه عقلیه و نقلیه جمیع اطوار سفلیه ظلال آثار علویه و تمامی آثار ملکیه پرتو اضائه انوار ملکوتیه است - که: صورتی در زیر دارد، آنچه در بالاستی- و در هر قرنی از اقران و {هر} آنی از اوان که به حسن صورت {نبی} از انبیاء مامور به رسالت شده، یک نفر از اولیاء را نیز با او همراه فرموده‌اند، و هر گاه خلیفه‌ای بر اورنگ خلافت ناطق احکام ولایت فرموده‌اند، خلیفه صامتی را نیز بر اسرار او آگاه نموده‌اند، تا به معاضدت و مراقبت یکدیگر احکام نبوت و ولایت را جاری و در اثبات حق یکدیگر را یاری نمایند- چنانچه کلمه مبارکه: انا الصامت و محمد الناطق بر این برهانی است مطابق- و فی الحقیقه مراتب نبوت و ولایت در یکدیگر مضممر و مدغم و احکام ظاهر و باطن با هم توأمند، و مظاهر تامه این انوار مجمع‌البحرین حدوث و قدم، و بر جریده این معنی کلمه قدسیه: انا محمد و محمد انا رقم است،

در این بخش دوم حضرت نورعلیشاه فرمانی جهت تعیین پیردلیل تحریر فرموده‌اند، و معاضدی جهت جناب مجذوبعلیشاه که پیر ارشاد و خلیفه مطاع می‌باشند تقریر نموده‌اند، و ابتدا بیان مقدمه‌ای فرموده و در آن تفاوت میان ولی ناطق و ولی صامت را بیان داشته و اشاره کرده‌اند که ولی صامت یار غار و محرم اسرار ولی ناطق می‌باشد.

بخش اول

لهذا در هر عهد و اوانی، و در هر زمان و مکانی که آفتاب تربیت ایشان ماده قابله انسانی را مستعد ظهور آثار رسالت و انوار ولایت کند، لازم است که به حسب صورت دو مظهر از هم ممتاز و در معنی ایشان را به عز و حدانیت سرافراز دارد- که ایشان نیز باطنا معاضد و معاون یکدیگر، و ظاهرا از یکی آثار رسالت و از دیگری انوار ولایت جلوه‌گر باشد، و همچنین رشته این معنی نیز از ازل باید متصل و در عهد ولایت هیچ یک از اولیاء از هم منفصل نگردیده

در این بخش حضرت نورعلیشاه به این واقعیت اشاره می‌فرمایند که امر خلافت امری اساسی و جوهری، و امر دلالت امری تبعی و فرعی است، و چه بسیار اوقات و ازمان است که رسالت و ولایت از یکدیگر ممتاز و منفک نیستند، و هر دو در مظهر واحدی جمع و از هیکل یگانه‌ای بروز می‌یابند، اما اگر در دوره‌ای، دو زمینه مساعد و متفاوت فراهم آید، جا دارد که این دو مظهر از یکدیگر ممتاز شوند

بخش دوم

تا در این زمان که نوبت ارشاد به مقتضای کمال استعداد به فرزند ارجمند نیک سیر آقامحمد جعفر ملقب به مجذوبعلیشاه رسیده، نظر به متابعت آن سنت سنیه، لازم نمود که یکی دیگر از فرزندان وحدانیت توامان را که ظاهرا و باطنا با مشارالیه سمت مناسبت و قوت مرافقت داشته باشد، به معاضدت او تعیین نموده، در سلسله ارشاد او دلیل راه ظاهرا و باطنا ارشاد اصحاب راه و اجرای احکام الله با او متفق و همراه نمایم.

در اینجا حضرت نورعلیشاه بار دیگر برای رفع هرگونه شبهه یادآور میشوند که نوبت ارشاد و عهد خلافت عظاما به جناب مجذوبعلیشاه رسیده ولی برای اینکه ایشان در انجام امر هدایت و ارشاد وزیر و همراه و معاضد و مددکاری داشته باشند، فلهدا به تبع ولایت ایشان، یکی دیگر از تربیت شدگان مکتب سلوک به دستیاری ایشان معین میشوند. آنگاه به معرفی ایشان میپردازند و مینویسند:

لهذا عالیجناب قدسی القاب، فضایل و کمالات اکتساب، جامع المعقول و المنقول، حاوی الفروع و الاصول، زبده السالکین و قدوة المحققین و خلاصة العارفين، فرزند ارجمند آقارضا سلمه الله تعالی - را که او نیز عهدی است که به ارشاد حضرت ولایت‌شان تجرد نشان سلالة العارفين و زبده الواصلین فرزند ارجمند کامکار، رفیع المقدار، حسینعلی‌شاه، شرف ذکر و اجازة فکر رسیده و به آبیاری دهقان، مواظبت ذکر مدام و مراقبت فکر تمام، گلهای تجلیات صدق و یقین در ساحت خاطر مخالفت مظاهرش دمیده، الحق مستعد ظهور انوار ولایت و قابل بروز آثار کرامت است - با عالیجناب سابق الالقاب مشارالیه معاضدت و متفق و همراه نموده،

این قسمت از فرمان حائز اهمیت بسیار زیاد، و مشتمل بر جزئیاتی به شرح زیر است:

الف - شخصی که مامور به دستیاری جناب مجذوبعلیشاه شده است، آقای محمدرضا نام دارد

ب - ایشان نیز تحت ولایت و ارشاد جناب حسینعلیشاه سلوک نموده و به آن درجه از کمال معنوی نائل آمده که گلهای تجلیات صدق و یقین در خاطر پاکش دمیده است

ج - ایشان مستعد بروز آثار ولایت و انوار کرامت گشته‌اند

د - حضرت نورعلیشاه برای جناب محمدرضا لقب فقری - آنچنان که برای جانشین خود مجذوبعلیشاه، یا برای شیخ خود حسینعلیشاه، مشخص فرمودند - معین نکرده‌اند، تا تبعی بودن ولایت ایشان از شجره مجذوبعلیشاه مشخصتر گردد.

ه - حضرت نورعلیشاه برای منصب دلالت آقای محمد رضا فرمان جداگانه صادر نفرموده، و حکم ایشان را به تبعیت از فرمان خلافت مجذوبعلیشاه و در ذیل همان فرمان عنوان نموده‌اند، تا این امر گواهی بیشتری بر تبعی بودن ولایت آقا محمدرضا بنماید، و بعدا موجب بروز مساله و مشکلی نشود.

در دنباله فرمان حضرت نورعلیشاه معنی را بیشتر میشکافند و قید میفرمایند:

بخش سوم

بالاتفاق مامور به ارشاد ارباب استحقاق مشغول گردانیدیم؛

که عالیجناب آقا رضای مشارالیه باطنا مشغول دلالت و راهبری باشند، و عالیجناب مجذوبعلیشاه مزبور ظاهرا در کار هدایت و راهنمایی هر یک از ارباب استحقاق - را که عالیجناب مذکور، طالب راه هدا، و مشتاق لقای حضرت مولا داند - دلالت به طریقه حقه مرتضویه نموده، به شرف ارشاد حضرت ارشاد پناهی، مجذوبعلیشاهش مشرف سازد، و در اطوار سبعه سیر و سلوک او را تنها نگذارد، بلکه همواره به قوت ولویه باطنیه متوجه تربیت ایشان شده، در القای قوانین

سلوک دلالت به ترک رذایل و کسب محاسن و مواظبت به ذکر و ادامت به حضور کرده، درباره هر یک مساعی موفور به منصفه ظهور آورد.

در این بخش اخیر حضرت نورعلیشاه معین میفرمایند که جناب آقا محمدرضا دارای منصب پیر دلیل، و حضرت مجذوبعلیشاه مستقر بر اریکه خلافت و مطاعت اند. و البته پیر ارشاد یعنی خلیفه مطاع، بدون پیر دلیل ماذون در دستگیری و ارشاد است، اما ولایت پیر دلیل، مستقل نیست، و همیشه به تبع ولایت پیر ارشاد می باشد، و لهذا پیر دلیل به تنهایی نمیتواند کسی را ارشاد و هدایت نماید.

از این گذشته در بسیاری از موارد در سلسله نعمة اللهیه امر بر تعیین پیر ارشاد و خلیفه کل دایر میشود، و ایشان به تشخیص خویش هر بار که لازم بدانند، پیر دلیلی نیز تعیین میفرمایند. البته پیر دلیل از میان درویشان راه رفته و به مقامات نائل شده برگزیده میشود، اما با این حال ولایت او همیشه محدود و تحت ظل ولایت خلیفه وقت قرار دارد. به همین دلیل است که حضرت نورعلیشاه نیز متذکر شده اند

هر شخصی که توسط آقا محمد رضا قابل هدایت تشخیص داده شد، پس از جمع لوازم مقدماتی، باید توسط ایشان به خدمت حضرت مجذوبعلیشاه دلالت و راهنمایی گردد، و دست ارادت به ایشان دهد و از ایشان تعلیم اذکار و اوراد به طریقی که در سلسله معمول است بگیرد:

هر یک از ارباب استحقاق را که عالیجناب مذکور (آقا محمد رضا) طالب راه هدا و مشتاق لقای حضرت مولا دانند، دلالت به طریقه حقه مرتضویه نموده، به شرف ارشاد حضرت ارشاد پناهی مجذوبعلیشاهی مشرف سازد.

البته پیش از نیل به خدمت خلیفه وقت یا ماذونین ایشان، طالب باید اسباب و وسایل سرسپردگی و بیعت را مهیا سازد و دستور آن را از پیر دلیل طلب مینماید، و بعد از این که مراسم بیعت انجام گرفت، و طالب مشغول سلوک شد، باز هم در احوال قلبیه که برای او دست میدهد، پیر دلیل مراقبت مینماید، و او رادر تحولات قلبیه و جوهریه اش تنها نمیگذارد، تا آنکه سرانجام او به کمال قوت استعدادیه اش نائل شود. با این حال هر چه که پیر دلیل میکند، دارای سه خصوصیت اساسی است:

۱- ولایت پیر دلیل تبعی است، نه قائم بذات. بلکه وی مستضییء از انوار ولایت خلیفه وقت است، و هر چه میکند باید با نظر و اجازه ایشان باشد.

۲- پیر دلیل، راهنمای طالب به جانب خلیفه وقت است. به این دلیل وی مجاز در قبول بیعت و دستگیری، و تلقین ذکر و فکر و ورد و اقامه نماز نیست. یعنی بصرف پیر دلیل بودن نمیتواند اقامه جماعت یا تلقین ذکر و فکر و ورد نماید، بلکه انجام هر یک از این امور در گرو صدور فرمان مجزا می باشد،

۳- پیر ارشاد یعنی خلیفه وقت یا ماذونین و مشایخ ایشان، بدون نیاز به پیر دلیل، مجاز در قبول بیعت و ارشاد می باشند. اما پیر دلیل به تنهایی قادر به انجام دلالت نیست، زیرا او باید سالک را به جانب بزرگ وقت دلالت نماید. به همین دلیل، دلالت او محتاج به بیعت کامل او با ولی زمان و بزرگ وقت است.

در پایان حضرت نورعلیشاه بر محدود بودن و تبعی بودن دایره ماموریت آقا محمدرضا اشاره مجدد میفرمایند، و یادآور میشوند که ایشان باید در چهارچوب همین اجازه کتبی - که در ذیل فرمان مجذوبعلیشاه درج شده - یعنی در ذیل ولایت مجذوبعلیشاه و تسلیم مطلق فرمان ایشان به دلالت مشغول شوند، تادرهای رحمت الهی بر ایشان گشوده گردد.

پس عالیجناب فرزند ارجمند آقای محمدرضا به ملاحظه صورت اجازه، خود را به تقدیم این خدمت مامور و در اجرای

آن مساعی مشکور {و} پذیرای عرضه ظهور نماید که به عنایت الله تعالی متاب و ماجور خواهد بود. به واسطه تقدیم این خدمت ابواب فیوض ولویه و افاضات علویه بر چهره خود خواهد گشود.

دستور العمل به سالکین و طالبین

در پایان فرمان، حضرت نورعلیشاه روی سخن را به جانب سالکان و طالبان معطوف میسازند و آنان را به بهره گیری از افاضات این دو بزرگوار فرامیخوانند و میگویند:

جمهور فرزندان سعادتمند، سالکان راه، و عارفان آگاه از باب ارشاد، و سایر فقرای نیک نهاد سلسله جلیله نعمه اللهیه عالیجنابان مشارالیهما را حسب المسطور صاحب مقام هدایت و ولایت دانسته، در حلقه ارباب ارشادشان مقام، و در زمره اولیای عالمقامشان مقیم دانند.

عموم طالبان صراط مستقیم طریقه حقه مرتضویه و جمهور رهنوردان بادیه طلب مقامات ولویه عالیجنابان مشارالیهما را در بیدای طلب راهنما و راهبر دانسته، به ارشاد آن و دلالات این طالب مرتبه صدق و یقین {گردند، و} به متابعت اوامر و نواهی ایشان، خود را با شاهد مقصود قرین {سازند، و} طریقه حقه ایشان را یدابید و نفسا بنفس متصل به ائمه طاهرین، صلوات الله علیهم اجمعین بدانند، و رسالت و ولایت ایشان را ظلال رسالت و ولایت انبیاء پیشین دانسته، به مواظبت اوراد و اذکار خفیه قلبیه ایشان، خود را در در ربه آیه: و الذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون منخرط {ساخته}، و به مراقبت افکار علویه ایشان، خود را در زمره: الذین یدکرون الله قیاما و قعودا و علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات والارض منسلک شمرده، و به متابعت ایشان در اطوار سلوک حکم محکم: الذین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومه لائم را مرعی و مسلوک دارند، و به متابعت ایشان در طریق، حکم: یبایعون فی الاسلام را منهی و متروک نگذارند، که به متابعت حضرت مولی به هدایت ایشان به مدلول: علیکم بخلق الذکر در حلقه اهل توحید درآیند، و به دلالت ایشان به مضمون: فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون ابواب مغلقه تجلیات غیبی و طرق منسده افاضات لاریبی را بر چهره خود بگشایند.

در این بخش آخر باز بر این نکته اساسی تکیه شده که آقا محمدرضا (سلمه الله) پیر دلیل، و حضرت مجذوبعلیشاه خلیفه وقت و پیر ارشاد هستند، و این تاکید مجدد از باب آن است که بعدها قضیه مخدوش نشود، و مشکلی در مصب سلسله خودنمایی ننماید.

اکنون که کم و کیف مطالب فرمان مذکوره از نظر خوانندگان گرامی گذشته و دایره ولایت جناب کوثرعلیشاه روشن گشته لازم می آید یادآور شویم که رجوع به این فرمان کفایت از مقصود ایشان نمینماید، چون شان ایشان اجل و مرتبه ایشان بالاتر از دایره محدود دلالت باطنی است. زیرا آنچه در این فرمان آمده معاضدت و عدم استقلال است و ایشان حتی ملقب به لقب فقری نیز نشده اند، حال آن که آنچه در امر ارشاد اهمیت اساسی دارد دست به دست دادن و بیعت جسدانی است، والا دلالت باطنی امری معنوی است که از ارواح مجرد از اجساد بزرگان از دنیا رفته نیز ساخته و منشاء رابطه ارادت و بیعت ولویه خاصه نمیشود.

برعکس جناب مولانا محمدرضا همدانی بعد از دست حسینعلیشاه فرمان ارشاد طالبین دریافت داشته و ملقب به لقب کوثرعلیشاه گشتند.

با این همه مشاهده میشود که ایشان بجای استناد به فرمان خلافت و شیخیت و اذن ارشادی که از دست حسینعلیشاه

در یافته داشته‌اند، به فرمانی استناد مینمایند که در امر ارشاد ایشان فاقد سندیت است

اما چرا ایشان به فرمان شیخیت و خلافت خود اشاره نکرده‌اند، و به ارشاد نامه مجذوبعلیشاه استناد نموده‌اند؟ به نظر میرسد علت اساسی این امر آن باشد که فرمان حسینعلیشاه دایر بر صدور اذن ارشاد به کوثرعلیشاه بوده است. لکن از آنجا که این امر مورد انکار هیچ یک از اهل فخر به شمار نمی‌رفته، به این دلیل استناد به آن تحصیل حاصل محسوب می‌شده است.

از جانب دیگر کوثرعلیشاه نه در صدد اثبات مقام شیخیت و بیان داشتن اذن در ارشاد- که امر مقبولی بشمار می‌رفته- بلکه در پی تحصیل مقام قطبیت بوده و این امر از فرمان حسینعلیشاه استنباط نمی‌شده، و مجذوبعلیشاه نیز در این باره فرمانی برای خلیفه الخلفایی ایشان صادر ننموده بودند. فلذا جناب حاج مولانا محمدرضای همدانی کوثرعلیشاه برای تحکیم داعیه قطبیت خویش به فرمان ارشادنامه نورعلیشاه درباره مجذوبعلیشاه استناد جسته است! به هر حال همین استناد به فرمان نورعلیشاه ضعف استدلال ایشان را لازم می‌آورد و نیاز به برهان بیشتری در میان نیست.

رساله بیان واقع

فقیر (حضرت مستعلیشاه) گوید (که جناب مولانا حاج محمدرضا کوثرعلیشاه) از این مقوله سخنان بی‌بنیان بسیار نوشته و استدلال بر قطبیت خود نموده^{۱۹} اراده چنان است که آنچه استدلال بر قطبیت خود نموده و تحریر کرده به طریق اجمال نوشته آید و رد آن نماید تا بر ارباب بصیرت معلوم شود که اشخاصی که از حق غفلت می‌ورزند، با وجود کثرت فضل و کمال چگونه سخنان پریشان می‌گویند و مینویسند و نیز بدانند کسانی که طالب راه حق بوده‌اند با کثرت متغلبان و قلت حق پرستان چگونه طریق دینداری و نکوکاری پیموده‌اند. اسم آن ساله بیان واقع نهاده شده است و قدری قلیل نوشته‌ام، عنقریب به انجام خواهد رسید.^{۲۰} جمیع کلمات ایشان در رساله بیان واقع مسطور و اجوبه‌ای که گفته شده آن نیز مذکور است.^{۲۱}

استیصار

بر ارباب عرفان پوشیده و پنهان نخواهد ماند که تا سالک به کمال علم الیقین بلکه به مقام عین الیقین نرسد و تمکین نیابد، وی از بند شبهات نرسته و از قید خطرات نجسته است، بلکه هر آنی و زمانی او را خطرهای مهلک پیش می‌آید و نفس شبهه‌انگیز چیزی در نظرش می‌آراید اصل نیست لاجرم هر لحظه او را میرباید و به ویل خیالات نفسانی و هواجس شیطانی می‌اندازد. دام سخت است مگر یار شود لطف خدا و نه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم بزرگان گفته‌اند که سخت‌ترین قید علم رسمی است العلم حجاب الاکبر اکثر سالکان در این بحر بیکران غرق شده‌اند و از هزار یک و از بسیار اندک به ساحل نجات آمده‌اند، و اشخاصی که از این گرداب خلاص یافته‌اند به ورطه حب جاه و ریاست افتاده‌اند و به سبب رفعت جاه و وسعت دستگاه عاقبت خویش را به باد فنا داده‌اند، چنانکه حدیثی بر این مضمون

^{۱۹} - حدایق السیاحه - ۵۵۳.

^{۲۰} - حدایق السیاحه - ۵۵۲.

^{۲۱} - حدایق السیاحه - ۵۵۳.

است که آخر چیزی که از سر صدیقان بیرون آوردند حب جاه و ریاست خواهد بود و نیز بسیار دیده و شنیده شده است که سالک مدتها طریق هدا پیش گرفته و ریاضت و مجاهده نموده و صفای خاطر نیز حاصل کرده، بالاخره حب ریاست بر وی غالب و بر سرخ و سفید دنیا طالب گشته، دین و ایمان خویش را باخته و خود را خسرال دنیا و الاخره ساخته و در کتب اخبار و آثار از این مقوله حکایات بسیار است. نظر مرد حقین به حسن عاقبت است نه به حسن معاملات. غرض از این تمهیدات و مراد از این مقدمات آن که مولانا (کوثرعلیشاه) را خبط عظیم روی داده و در خطر عاقبت و خیم افتاده و زبان بر دعوی باطل گشوده و ادعای امری نموده که از امثال ایشان به غایت غریب و بی نهایت عجیب مینماید. از تاریخی که جناب قطب العارفین شیخ کمترین قدس الله سره العزیز (حضرت مجذوبعلیشاه) از جهان فانی ارتحال فرمود، بعد از یک سال و چند ماه این ادعا را نمود و اختلال فراوان در میان درویشان آورد و جمعی از صادقان راه را در تردد و خطر انداخت و جم غفیر از سالکان سلسله علیه را پریشان خاطر ساخت و فتنه جویان که منتظر چنین روزی بودند از هر طرف چون عنکبوتان ظهور نمودند و به جهت صید مگسان دست و پای زدن گرفتند. کردند آنچه کردند و میکنند. ندانم جواب این مواخذه را چگونه خواهند داد و در روز بازخواست به چه زبان خواهند گشاد. فتنه‌هایی که از ادعای وی زائیده و فسادهایی که از دعوی او ظاهر گردیده، اگر نوشته شود، هر آئینه دفتری گردد.^{۲۲} با این حال از آنجا که جناب مستعلیشاه به عنوان قطب قائم زمان خویش - که مورد انکار جناب کوثرعلیشاه قرار گرفته بودند - راضی به پراکندگی و تفرقه و دودستگی فقرای نعمت‌اللهیه نمیشدند. با ارسال مکتوبی برای آقامیرزا الله ویردی - معتمد کوثرعلیشاه - از جناب کوثرعلیشاه خواهان ملاقات و مذاکره حضوری بمنظور رفع سوء تفاهم شدند، اما این درخواست مقبول کوثرعلیشاه نشد. چنان که در حدایق السیاحه^{۲۳} وارد شده است:

پیشینه‌ها حضرت مستعلیشاه برای مذاکره حضوری

جناب مستعلیشاه میفرمایند:

نوبتی فقیر مکتوبی نوشته، برای میرزا الله ویردی ارسال نمود.

جمعی از درویشان - نه در سیرت ایشان - دیدند و خواندند و به نظر مولانا نیز رساندند، ولی ایشان جواب ارسال نداشتند! گویا صلاح خود را که مبنی بر فساد حال فقرا و اختلاف درویشان سلسله علیه بود در آن دیدند. از کرم خداوند کریم و از لطف حضرت قدیم امید است که عنقریب شبهاست رفع شود و تفرقه درویشان به جمعیت و اتفاق مبدل گردد.^{۲۴}

الحال پس از بررسی دقیق مفاد مورد استناد، بر اهل تحقیق است که میان کم و کیف قضایا قضاوت نمایند، و آنچه را که اصح و اصلح تشخیص میدهند برگزینند.

^{۲۲} - حدایق السیاحه - ۵۵۲.

^{۲۳} - حدایق السیاحه - ۵۵۳.

^{۲۴} - حدایق السیاحه - ۵۵۳.

گوثرپه

چنان که یاد کردیم پس از گذشت یک سال و اندی از رحلت مجذوبعلیشاه قدس سره، و در زمانی که تقریباً همه مدعیان جانشینی مجذوبعلیشاه سر بر خط فرمان حضرت مستعلیشاه نهاده بودند، ناگهان جناب مولانا حاج آقا محمدرضا همدانی ملقب به گوثرعلیشاه با کتابت دو نامه فقرای نعمت الهی را به گرد خود و پراکندگی از محضر مستعلیشاه فراخواند و خود را قطب مطاع و بلا منازع خطاب نمود.

بعد از آن در سفری که به کرمان فرمودند رحلت خود را نزدیک دیده فلذا فرزند خود حاج آقا میرزا علینقی را با لقب فقری جنت‌علیشاه (و یا به قول دیگر ساغرعلیشاه) به جانشینی معین فرمودند. جناب جنت‌علیشاه مدت ۴۹ سال به سرپرستی امور پیروان خویش مشغول بود تا آن که در روز پنجشنبه ۲۲ رجب ۱۲۹۶ در همدان وفات یافته و در بقعه باباطاهر عریان طاب ثراه مدفون گردید. پس از رحلت ایشان یکی از مشایخ ایشان با نام آقامحمد تقی متقی خوبی ابن حاج عبدالکریم تبریزی ملقب به لقب فقری صمدعلیشاه دعوی خلافت کرده و در چاله میدان تهران خانقاهی دایر نمود و پاره‌ای از پیروان جنت‌علیشاه را به گرد خود جمع آورد. اما از جانب دیگر جناب حاج میرسلام الله موسوی فرزند حاج آقا محمدباقر ملقب به لقب فقری مجذوبعلیشاه مراغه‌ای و مشهور به حاج کبیر آقا و متخلص به تخلص شعری مجرم بعنوان تنها جانشین منصوص از طرف جنت‌علیشاه در مراغه به سرپرستی امور پیروان جنت‌علیشاه پرداخت و بیست و هشت سال تمام در مسند خود باقی بود تا آن که در سال ۱۳۲۴ هجری قمری در شهر مراغه رحلت نمود و در همان ناحیه نیز بخاک سپرده شد. رحمة الله علیه.

پس از رحلت ایشان حاج آقا میرزا عبدالوهاب معین العلمای مراغه‌ای ملقب به لقب فقری فخرالمتالهین طبق وصیت مکتوب و صریح حاج کبیر آقا عهده‌دار جانشینی ایشان گردید، و مدت هژده سال تمام سرپرستی فقرا و پیروان خویش را مینمود تا سرانجام در سال ۱۳۴۲ هجری قمری مطابق با ۱۳۰۲ هجری شمسی در مراغه روی به عالم باقی آورد و در کنار مراد و مرشد خود به خاک سپرده شد. رحمة الله علیه.^{۲۵}

ایشان قبل از ارتحال وصیتنامه‌ای به خط خود تنظیم و جانشین و خلیفه الخلفای خود را تعیین کرده است. نظر به آن که متن این وصیت‌نامه شباهت بسیار به مفاد وصیت مجذوبعلیشاه در مورد حضرت مستعلیشاه دارد و حتی برخی از قسمتها کاملاً اقتباس بلکه بعینه نقل شده است، فلذا برای آگاهی خوانندگان و مقایسه دو متن به نقل بخشهای مشابه آن مبادرت مینمائیم. بمنه و کرمه:

قسمتهایی از متن وصیت‌نامه حاج آقا فخرالمتالهین رحمه الله

..... حال که تقدیرات آسمانی به این وضع شده که میبینید، پس خود را کنار کشیدن و از زحمت و تصدیق فرار نمودن و طالب و راغب به استراحت شدن بی‌صورت است. به قدر یسر و امکان باید سعی و اهتمام در استکمال مستعدین نمود و آنچه از خود خواهند از دوستان مضایقه نمایند. همواره مسترشدین و مستعدین را به وظایف طاعات و اذکار سرگرم

^{۲۵} - لازم به تذکر است که جناب آقای دکتر مسعود همایونی از کسانی میباشند که به این بزرگوار دست ارادت داده و به نوشته خودشان از انفاس قدسیه آن بزرگوار بسیار کسب فیض کرده و مورد محبت و عنایت خاص ایشان بوده است. بحمدالله. ص ۸۸ کتاب سلسله‌های نعمت اللهبیه در ایران.

دارند و به رعایت آداب شریعت مقدسه ترغیب نموده، و مهمل و معطل نگذارند. تریاکی و نفس پرست را راه ندهند تا به عون الله صاحب ملکه و حضور شوند. اگر کسی استعمال نماید طالب نیست، بوالهوس است:

اوحدی ۶۰ سال سختی دید تا شبی روی نیکبختی دید

مردم در طلب دنیا چه زحمتهای کشند و چه رنجها برند، بعد از قرنیه اگر مشیت خداوندی علاقه بگیرد معیشت فانی تحصیل نمایند یا نه، و طلب حق جل و علاحق از آن است که اکابر زحمتهای کشیده و عمرها گذرانیدند و اربعینها نمودند تا معرفت حقه حاصل آمد.

عدم استقامت مریدان و طالبان موجب افسردگی شما نشود چه اکثر اهل زمان همین حال را دارند، بلکه طالب دنیا هستند. طالب صادق خیلی کم است. اگر در دنیای ایشان فی الجمله فوری واقع شود روگردان میشوند. اگر از هزار یک به منزل و به مقصد برسند ما را کافی است، دیگر در فکر این و آن نباشید.

من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

مترصد خدمت و طاعت باشید، بحول الله و قوته این قدر باشد که به فضل الله و کرمه مقصر نباشیم.

اما برادر در این زمان راه رفتن خیلی صعب و مشکل است. فرموده اند کن مع الخلق و لاتکن منهم. اگر با مردم محشور شویم متصدع به تصدیع ایشان باید شد، و اگر از ایشان جدایی و دوری گزینیم به معادات برخیزند. جسم طاقت و مقاومت ندارد. و الیه نستعین و علیه نتوکل ...

بر محققان آگاه و طالبان با انتباه پوشیده نماند که جملائی که به صورت شکسته نقل شده کلمه به کلمه در کتاب مستطاب حدایق السیاحه^{۲۶} وارد شده و عبارت از عین کلماتی است که جناب مجذوبعلیشاه همدانی به جناب مستعلیشاه شیروانی فرموده و ایشان را از ادامه مسافرت و سیاحت ممنوع و به ارشاد عباد و دستگیری مستعدین و ترغیب طالبین تشویق نموده اند.

به هر روی به موجب وصیت نامه ای که فوقا نقل شد مولانا محمدحسن پیر مراغه ملقب به محبوبعلیشاه بر مسند جانشینی فخرالمتالهین جلوس فرموده، مدت ۳۲ سال تمام به ارشاد پیروان خویش اهتمام داشت تا آن که در سن ۹۶ سالگی در شهر تهران چشم از جهان فرو بست و در روز دوشنبه هیجدهم جمادی الاولی ۱۳۷۵ هجری قمری مطابق با یازدهم دیماه ۱۳۳۴ هجری خورشیدی به عالم باقی شتافت و پیکر پاکشان در آرامگاه اختصاصیشان در سه راه ورامین شهرری به خاک سپرده شد. رحمه الله علیه.

(آقای دکتر همایونی در مورد رابطه خود با جناب محبوبعلیشاه مرقوم داشته اند:

نگارنده سالها در خدمت آن جناب بوده و از نظر کیمیا اثر ایشان کسب فیض نموده و مورد لطف و عنایات باطنی ایشان قرار گرفته ام. آن جناب پیوسته مراقب حال و مترقب احوال فقیر بود و بر انقطاع تام و ذکر دوام و فکر مدام ارشاد و دلالت میفرمود. فقیر همیشه از انفاس قدسیه آن بزرگوار کسب فیض نموده و هنوز هم از باطن ایشان انوار فیضیه را دریافت میدارد. نگارنده در آخرین روزهای زندگانی آنجناب در حضورشان بوده و در تفسیل و تکفین آن بزرگوار شرکت داشت^{۲۷}.

^{۲۶} - ص ۴۳۴

^{۲۷} - صفحات ۹۱ و ۹۲ کتاب تاریخ سلسله های نعمه اللهیه در ایران.

جالب توجه است بدانیم که عین عبارات فوق الذکر که بطور شکسته نوشته شده در کتاب حدایق السیاحه^{۲۸} مذکور است و حضرت مستعلیشاه با این عبارات بیان عنایات حضرت مجذوبعلیشاه را نسبت به خود نموده‌اند! رحمه الله علیه و طیب الله ثراه که آثارش مورد استفاده بیدریغ همه اهل ذوق بوده است، اگرچه قدرش را نشناختند و در مقام انکارش برآمدند). بنا به نوشته آقای دکتر مسعود همایونی پس از رحلت جناب محبوبعلیشاه علیه رحمه الله، مولانا جناب آقای علی اصغر ملک‌نیا اهل تبریز و متولد به سال ۱۲۹۰ شمسی ملقب به لقب فقری ناصرعلیشاه در روز چهارم رحلت محبوبعلیشاه به اصرار عده‌ای از فقراء و برای ممانعت از اشتداد اختلافت پدید آمده در میان پیروان محبوبعلیشاه بر مسند جانشینی ایشان نشستند، و هم اکنون پیروان ایشان در گوشه و کنار عالم از فیض مواهبشان بهره‌مند میشوند. آن جناب هم اکنون غالباً در ترکیه ساکن و گهگاه به اروپا و آمریکا مسافرت میفرمایند. متع الله المسلمین بطول بقائه.

طریقه شمسینه!

ناگفته نباید نهاد که بنا به نظر پاره‌ای از محققان در کنار سلسله نعمت اللهیه که توسط حضرت مستعلیشاه تداوم یافت و علاوه بر پیروان جناب کوثرعلیشاه که به طریقه کوثریه مشهور شدند، شاخه دیگری نیز پس از رحلت حضرت مجذوبعلیشاه پدید آمد که به طریقه شمسینه اشتهار یافت. بر این مبنا از کرسی نامه‌ای که مرحوم آقای حجت بلاغی (حجتعلیشاه) در کتاب زندگانی شمس العرفا نقل کرده چنین استنباط میشود که طریقه مزبور با چهار واسطه به حضرت مجذوبعلیشاه میرسد. به این ترتیب که شمس العرفا جانشین شیخ عبدالقدوس کرمانشاهی (متوفی در سال ۱۳۰۹ هجری قمری) و وی جانشین میرعلمشاه هندی و او جانشین شاه کللال لکهنوی و او جانشین سیدحسین استرآبادی و او جانشین مجذوبعلیشاه همدانی بوده است. آقای دکتر همایونی در صفحه ۹۵ کتاب تاریخ سلسله‌های نعمت اللهیه در ایران میفرایند نگارنده تاریخچه این چهار بزرگوار را پیدا نکرد و فقط به اسامی آنان قناعت کرده و به شرح حال مرحوم شمس العرفا میپردازد.

سیدحسین حسینی تهرانی نعمت اللهیه این سیدمحمدرضا ملقب به شمس العرفا متولد سوم ماه شعبان ۱۲۸۸ قمری در تهران و متوفی در سال ۱۳۵۳ هجری قمری مطابق ۱۹۳۵ میلادی.

بنابه روایتی که در کتاب زندگانی شمس العرفا نقل شده وی در سال ۱۳۰۳ هجری قمری در دوران تحصیلی خود روزی از امامزاده زید تهران میگذشت، ناگاه صاحب‌دلی از آن جناب خواهش پولی نمود، شمس چون فکر میکرد پولی همراه ندارد جواب منفی به او داد، ولی صاحب‌دل به او گفت فلان مبلغ در کیسه تو است. وی اعتنا نکرد ولی چند قدم آن طرفتر دست در کیسه خود برد و دید همان مقدار که صاحب‌دل اشاره کرده بود پول در کیسه خود دارد. پس انقلاب حالی یافته و دست به دامن آن صاحب‌دل شد، و مرید او گشت و توسط او که همان شیخ عبدالقدوس کرمانشاهی نام داشت تربیت شده و ظرف دو سال و اندی به مقام هدایت و ارشاد رسیده و از طرف او ملقب به شمس العرفا گشت، و آنگاه پس از رحلت شیخ عبدالقدوس در سال ۱۳۰۹ هجری قمری به عتبات عالیات رفته به اربعین و ریاضت پرداخت و سپس به ایران مراجعت نموده و خانقاهی در جنوب تهران دایر کرد.^{۲۹}

^{۲۸} - ص ۴۲۳

^{۲۹} - ص ۹۶. همان کتاب

در اینکه جناب مرحوم شمس العرفا تعیین جانشین نموده یا خیر گفتگوهای فراوان در میان است، که از موضوع سخن ما خارج می‌باشد. نهایت مطلب آن که ایشان خود مردی ریاضت کشیده و ممارست نموده بشمار میرفت که به سبب مشاقیهای مختلف نیروی روحی قابل توجهی کسب نموده و به علت نبوغ و مطالعه فراوان درهای معرفت بر جانش گشوده گشته و لذا به شرح و تفسیر آثار عرفا مبادرت میکرد، و علاوه بر آن مردم را به یاد خدا فرا میخواند. آثاری که از باقی مانده و آنچه درباره او مسموع میشود همه گواه بر این امرند از جمله آنکه:

وی کتاب مرصادالعباد شیخ نجم‌الدین رازی را تصحیح و منتشر ساخت و زندگی‌نامه خود را تحریر و بچاپ رساند. ایشان گلشن راز شیخ محمود شبستری قدس سره العزیز را شرح و تفسیر میفرمود، و از جمله و با پاپ رهبر کاتولیک‌های جهان مراسله داشت و با ریپکا خاورشناس چکسلواک ملاقات نمود ...

این همه درست! اما آنچه که از لحاظ تحقیقی ایجاد ابهام میکند، مساله کرسی نامه او است.

آیا حقیقتا او استادی به نام شیخ عبدالقدوس کرمانشاهی داشته یا نه، قابل تحقیق نیست. نام میرزا عبدالقدوس جای دیگری به نظر نرسیده، و اگر در هر حال چنین بزرگی وجود داشته، چگونه میتوان سلسله اتصال او را به حضرت مجذوبعلیشاه قبول نمود.

به هر حال آنچه مسلم است آن که حکایت برخورد شمس العرفا با شیخ عبدالقدوس یک اقتباس صد درصد از زندگینامه حاج آقا میرزا حسن اصفهانی ملقب به صفیعلیشاه که پنجاه سالی پیشتر از ایشان در قید حیات بوده است، می‌باشد.

آری، در منظومه‌ای که از مرحوم آقارضا اصفهانی ملقب به حضور علی برادر جناب صفیعلیشاه در دست است و در حقیقت زندگینامه صفیعلیشاه می‌باشد، این حکایت بعینه و بدون ذره‌ای کم و کاست نقل شده و از جمله آمده:

در بمبئی بودم. روزی از منزل بیرون آمدم. دم در درویشی را دیدم. گفت چیزی به من بده. گفتم پولی همراه ندارم. بیخبر از اینکه در جیبم چند دیناری هست. درویش گفت بگو نمیدهم مگو که هیچ ندارم، الان فلانقدر پول در جیب تو هست، میخواهی بده نمیخواهی نده. وقتی بیرون آوردم و شمردم دیدم همان مبلغی که گفته بود درست است. گفتم فقیر هر روز بیا اینجا و از من یک روپیه بگیر. تمام مدتی که در آنجا بودم هر روز این پول را به او میدادم و منت هم داشتم. اهل صفا در هر لباس هستند.

این اصل حکایتی است که توسط آقارضا حضور علی اصفهانی ملقب به شمس العرفا برادر صلبی صفیعلیشاه در شرح وقایع حیات صفیعلیشاه نقل شده و بعدا بعلت تشابه لقب (شمس العرفا) به احوال سیدحسین حسینی تهرانی گسترش یافته و در هر حال نمیتواند معتبر شمرده شود.

اگر به ماجراهای زندگی آقای سیدحسین حسینی دقیق شویم معلوم میشود که در زمانی که ایشان به شغل بزازی در تهران سرگرم بودند با فقرا و پیروان مشایخ سلسله علیه نعمت الهیه معاشرت مینمودند و بخصوص همیشه در منابر مرحوم کیوان قزوینی منصورعلی شرکت می‌جستند و حتی چنان که از مکتوبات کیوان قزوینی برمی آید با خود زیر لباده چوب چماق نیز حمل میکردند تا در صورت حمله او باش ایشان از منبر کیوان دفاع نمایند.

در همان ایام ناگاه انقلاب احوالی دست داده و ایشان دست از کار و کسب خود که همان بزازی و شاگرد خیاطی بود کشیده، به عتبات رفته و در آنجا به ریاضت و ممارست پرداخت و بعد با عنوان شمس العرفا در تهران خانقاهی دایر نمود!

آقای همایونی مرقوم فرموده‌اند که به شرح حال شیخ عبدالقدوس کرمانشاهی و میرعلمشاه هندی و شاه کلال لکهنوی و سیدحسین استرآبادی دسترسی نیافته‌اند. این بنده ناچیز نیز نشانه‌ای از آنها مشاهده نکرده و به فرض یافتن چنین نامهایی، برقراری ارتباط میان آنان بصورت خلافتی امری غیرمقدور می‌باشد. فلذا با توجه به محدودیت اطلاعات و نیز مخلوط شدن حکایت حاج آقا میرزا حسن صفیعلیشاه با شیخ عبدالقدوس کرمانشاهی چگونه میتوان به وجود چنین سلسله‌ای اعتماد نمود؟ قضاوت با خوانندگان عزیز است!

تداوم سلسله نعمه اللهیه پس از حضرت مجددوبعلیشاه

مشخص شد که پس از گذشت چهل روز از رحلت حضرت مجددوبعلیشاه کبار فقرای سلسله علیه نعمت اللهیه و برخی از مشایخ کرام در خانقاه ایشان در بیوک آباد همدان اجتماع نموده و پس از استماع اقوال فیما بین و مشاهده تعلیقه‌ای که حضرت مجددوبعلیشاه جهت سرافرازی جناب مستعلیشاه به خط و مهر مبارک خویش صادر فرموده بودند و پس از دقت در براهین اقامه شده توسط جناب مستعلیشاه در بدنال مشاهده کرامت مبین معنوی از جانبشان، همگی بلا استثناء سر بر خط فرمانشان نهاده و ولایت مطلقه ایشان را به عنوان مطاع کل سلسله نعمت اللهیه پذیرفتند و با ایشان بیعت نموده و سپس به بلاد خویش رجعت کردند، تا از سایر سلاک و طالبان به نام ایشان بیعت جدید بگیرند یا تجدید بیعت کنند. به این ترتیب حضرت زین‌العابدین شیروانی مستعلیشاه پس از سی سال سیاحت و جهانگردی و مشاقتی و ریاضت به مقام ارشاد کلیه در سلسله علیه رسیدند و به تربیت نفوس مستعده طالبان همت تازه فرمودند. از آنجا که آشنایی با احوال باطنی و تحولات معنوی ایشان از بدو طفولیت و صباوت تا دوران ارتحال از این دنیا سرمشق بزرگی جهت جویندگان حقیقت است، لهذا با استناد به آثارشان به تنظیم شرح مختصری از احوالشان مبادرت شد. و من الله التوفیق و علیه التکلان

ذکر احوال مسعود دفتر پر سپیل اجمال

جناب آقای حاج زین‌العابدین شیروانی قدس سره العزیز ملقب به لقب فقری مستعلیشاه و متخلص به تخلص تمکین در سال ۱۱۹۴ هجری قمری برابر با سال ۱۷۸۰ میلادی در قصبه شماخی از توابع شیروان متولد شده، در پنج سالگی به همراه خانواده خویش راهی کربلا گشت و در آن دیار به تحصیل پرداخت. چنان که خود ایشان در این باب نوشته‌اند:

بر ضمیر منیر ارباب عرفان پوشیده و پنهان نماند که فقیر در نیمه شعبان المعظم سنه ۱۱۹۴ هجری در آن دیار (قصبه شماخی از توابع شیروان) از بیدای عدم به فضای وجود قدم نهادم و از عالم راحت و مرور به دار محنت و غرور افتادم. چون به امر سبحانی از مراحل زندگانی پنج مرحله طی گشت، بر وفق تقدیر بل به حکم حضرت قدیر، والد حقیر با متعلقان به صوب عراق عزیمت نمود و در عتبه ابا عبدالحسین (ع) مجاورت اختیار نمود، و فقیر مدت دوازده سال در خدمت والد و سایر علما به استحصال علوم رسمیه و فنون ادبیه مشغول گردیده،

به مقدار استعداد فطری خوشه‌ای از خرمن افضال ارباب فضل و کمال چید و از تلاطم امواج هجوم روزگار آسوده، و از تراکم غموم لیل و نهار غنوده، با فراغت بال و استراحت احوال تحصیل مینمودم.^{۳۰}

^{۳۰} - حدایق السیاحه/ ۲۷۵

وفات والدین جناب مستعلیشاه

راقم گوید والدین فقیر مدتهای مدید در آن مکان شریف مجاور بودند و هم در آنجا از دار فانی به سرای جاودانی انتقال نمودند و فقیر مدت دوازده سال در آنجا به تحصیل علوم رسمی اشتغال داشت و به خدمت جمعی کثیر از فضلا و علمای آن دیار رسید و به صحبت جمعی از بزرگواران و دانشمندان موفق گردید.^{۳۱}

اساتید صوری حضرت مستعلیشاه

در آن اوقات جمعی از فضلا مثل آقا محمد باقر بهبهانی و میرسید علی مجتهد و میرزا مهدی شهرستانی و مولانا عبدالصمد همدانی و سید مهدی نجفی و شیخ جعفر نجفی و حاجی میرزا محمد اخباری و شیخ موسی بحرانی در کاظمین و سید محمد بحرینی و غیرهم را ملاقات کردم.^{۳۲}

مولانا سیدعلی بهبهانی

یکی از علمایی که جناب میرزا زین العابدین شیروانی مستعلیشاه در عنفوان شباب نزدش تحصیل کرد چنانکه خود ایشان نوشته‌اند مولانا حاج آقا سیدعلی بهبهانی بود. ایشان در ابتدا در کربلا به شغل کفن‌نویسی اشتغال داشت و بعد رساله‌ای عملیه تدوین کرد و به اخذ درجه اجتهاد نایل آمد و مرجع تقلید بسیاری از شیعیان اهل هند و سند و عراق عرب و غیره شد. وی از یمن اقبال عامه ثروت بیکرانی اندوخته بود چنانکه پس از حمله و غارت عتبات به دست ناپاک وهابیان از ایشان به هنگام وفات در سال ۱۲۳۷ چهل هزار تومان نقد سوای باغات و عمارات و مواشی و چهارپایان و کتب نفیس به میراث باقی ماند. در عتبات معروف بود که دلیل ایشان بر وجود خدا آن بود که روزی گوشه خاطرش هوای خوردن انار نمود، از قضا دو سه ساعت بعد برای او انار آوردند و او به وجود خدای قادر یقین کرد! مولانا از طایفه درویشان کراهِت عظیم داشت و فتاوی بسیار در قتل و آزار، و تفسیق و تکفیر آنها صادر کرد.

مناظره حاج آقا علی بهبهانی و حاج آقا محمد جعفر

اتفاقا یکبار که جناب حاج آقا محمد جعفر قره گوزلوی همدانی - که از عظام مجتهدان عصر خود بود و معذلک سر بر آستان ارادت حضرت نورعلیشاه نهاده و به مقامات عرفا نایل شده و ملقب به لقب فقری مجذوبعلیشاه گشته بود - به کربلای معلا وارد شدند بنا به خواهش مولانا سیدعلی مجتهد در منزل شخصی تشریف بردند و میان این دو ملاقاتی دست داد. پس از اختتام شام مولانا سید علی بهبهانی آغاز به سخن کرده و حاج آقا محمد جعفر قره گوزلوی کبودرآهنگی همدانی را مخاطب قرار داده عرض کرد:

- حیف و دریغ باشد که مانند تو فاضل و عالمی درویش گردد و بر عقب عمر و یزید برود.

جناب حاج آقا محمد جعفر قره گوزلوی همدانی میفرمایند:

- هر چند بسیار گفت کم شنید. آخر الامر بعد از تکرار و اصرار متوجه جوابش گردیده، به سخنان شافی و دلایل کافی

^{۳۱} - حدایق السیاحه/۴۲۷

^{۳۲} - حدایق السیاحه/۲۷۵

سکوتش دادم و مهر خاموشی بر دهانش نهادم. چنان که هیچگونه نتوانست جواب گوید و ندانست که طریق مناظره چگونه پوید.

بعد از تأمل بسیار در جواب گفت:

- دلایل و براهین شما وضوح تمام و قوت لاکلام دارد. اما ما مردم دنیا نیستیم. اگر با درویشان صحبت نمائیم جاه و منزلت ما را زیان دارد و سود دنیوی از ما بریده گردد!

آن جناب در جواب فرموده بود که:

- تو از اهل روزگاری و خوف از زوال جاه و منزلت خود داری. من که از اهل دنیا نیستم که در مقام دنیا داری بایستم.^{۳۳}

حاج آقا سید محمد مجتهد

پس از وفات مولانا حاج آقا سیدعلی مجتهد منصب ایشان به فرزندش حاج آقا سیدمحمد مجتهد ابن مولانا سیدعلی رسید. وی با عارفان بالله طرفه عداوت داشت و دقیقه‌ای از لوازم عناد و فساد ارباب صلح و سداد مهمل نمیگذاشت. بسیاری از درویشان را ایذاء و آزار رسانید و از آن جمله مولانا حاجی میرزا محمد اخباری را او مقتول گردانید و جناب حسینعلیشاه و مجدوبعلیشاه قدس سرهما را تکفیر نمود و بر قتل آن بزرگواران فتوا داد، اما کسی در عراق به فتوای او اعتنا ننمود. سیدنا را در اکثر بلاد ایران قبول عامه پیدا شد و با ملوک ایران وصلت نمود و خسرو ایران فتحعلیشاه قاجار در تعظیم و تکریم او مبالغه تمام کرد و لوازم اخلاص و ارادت بجای آورد و بالاخره از او نفرت فرمود. وی در سال ۱۲۴۱ هجری قمری در کربلا وفات یافت.^{۳۴}

اوضاع حوزه‌های علمیه در عتبات عالیات

البته نباید از نظر دور داشت که در این زمان جامعه تشیع دستخوش تحولات بسیار اساسی و عمیق بود. شیخ مرتضی انصاری و ملا احمد نراقی مکتب اصولی را دوباره تجدید و احیاء نموده و طرفداران و مقلدان آنان در برابر پیروان مکتب دیرپای اخباری به صف آرایی برخاسته بودند. دربار قاجار نیز صحنه کشمکش میان این دو جناح روحانیت شد، برخی اوقات میل به جانب اخباریون میکرد، و زمانی به سوی اصولیون کشیده میشد. شیخ احمد احسائی که از مکتب شیخ مرتضی انصاری بیرون آمده بود ضمن مسافرت‌های دراز مدت خویش نظریه مبتنی بر رکن رابع را تشریح و نظر بسیاری از مستمعان را به خویش جلب مینمود. اوضاع داخلی مملکت به علت محاربات دراز مدت با همسایه مقتدر شمالی بکلی آشفته و نابسامان بود. از جانب دیگر بزرگان عرفان که از عصر صفویه از ایران نقل مکان نموده بودند دوباره به مملکت بازگشته و آوازه دعوت خویش به گوش شاه و درویش رسانده بودند.

مقدمات تحول معنوی

در چنین جوی بود که خانواده میرزا زین‌العابدین از شماخی وارد کربلا شد و در آنجا رحل اقامت همیشگی افکند و

^{۳۳} - حدائق السیاحه/۴۲۸

^{۳۴} - حدائق السیاحه/۴۲۹-۴۲۸

میرزا زین العابدین را به مکتب روانه داشت. زین العابدین با جناب سید محمد مجتهد ابن مولانا سیدعلی بهبهانی در ریعان جوانی همدرس بود و با وی در خدمت پدرش مولانا سیدعلی مجتهد طریق تحصیل میپیمود.^{۳۵} جناب زین العابدین همچنین در همان ایام صباوت و شباب رساله فتاوی مولانا محمدباقر مجتهد متوفی به سال ۱۲۷۸ هجری قمری را در خدمتش آموخت.^{۳۶}

ایشان پس از آنکه نزد مراجع بزرگ به تحصیل علوم رسمی اشتغال ورزید، به ناگاه در سن هفده سالگی و پس از دوازده سال دانش آموزی تحولی در احوالش پدید آمد چنان که خود میفرماید:

چون از تحصیل بجز تعطیل اوقات حاصل نگشت و عمر گرانمایه به بیهوده و عبث در گذشت نه از عالم مبداء خبری، و نه از جهان معاد اثری ظاهر گردید و سنین عمر به هفده رسید، لهذا در بحر حیرت افتادم، قدم در وادی جستجوی نهادم.

آغاز تفکر در باره نفسی

مقارن این حال شبی در خبر من عرف نفسه فقد عرف ربه به فکر دقیق و اندیشه تحقیق تامل نموده به خاطر رسید که نفس کیست و حقیقت آن چیست؟ که شناخت ایزد تعالی به شناخت آن منوط و معرفت حق جل و علا به معرفت وی مربوط است. گفتم طلب العلم فریضه علی کل مسلم و مسلمه اگر چه به چین باید رفت اطلبوا العلم ولو بالصین بر ضمیر آمد که دامن مطلوب دست نیاید مگر بر وفق وابتغوا الیه الوسیله به وسیله دانایی، و چشم بر جمال شاهد مراد نیفتد الا بر طبق فاستلوا اهل الذکر به همت بینایی. عزیزی گفت:

- استحصا لمراد بجز از خدمت علماء محال و العلماء ورثه الانبیاء شاهد مقال و علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل موید حال است. تعجیلا به خدمت ایشان بشتاب و خذ العلم من افواه الرجال را دریاب. چون این سخن شنیدم، لاجرم بیشتر از پیشتر به خدمت علمای صورت بینان و ظاهرجویان که از عالم معنی بیخبر بودند و انکار طریق باطن مینمودند تردد نمودم و به حکم الغریق یتشبث بکل حشیش به هر گیاهی توسل میجستم و جد و جهد بسیار کرده مراسم تفحص و تجسس بجا آوردم. بجز حیرت نیفزود و به غیر از شبهه روی نمود. بجز حرص و حب دنیا و طول امل و قلت عمل و کثرت میل به اسباب و تجمل دنیا چیزی مشاهده نشد. چون به عاقبت نظر کردم دیدم که هر فرقه‌ای بر اعتقاد خود اعتماد کرده بر امضای مشتبهات طبع خویش مقصور شده‌اند و موافق مطلوب خود دلیلی احداث نموده‌اند و بر وفق گمان خود نشانی میدهند از منزل خویش، ان الظن لایغنی من الحق شیئا، و هر طایفه بر ظنون خویش گرفتار آمده یقین پنداشته‌اند و هر قومی دل بر ورق خیال داده، چون جان نگاهداشته‌اند لیس الخیر کالمعاینه. در این اثنا توفیق سبحانی رفیق این سرگشته حیران شده، در همان دیا به خدمت علماء ربانی سید معصومعلیشاه دکنی و نورعلیشاه اصفهانی و بعضی از مشایخ آن سلسله قدس الله اسرارهم رسیدم.

مفاوقت با همدرسیان

از اثر آن ملاقات‌ها، احوال جناب میرزا زین العابدین زیر و رو میشود آن چنان که ایشان با مناعت طبع تمام به همه

^{۳۵} - حدایق السیاحه/۴۲۹.

^{۳۶} - حدایق السیاحه/۴۲۸.

همدرسان خود الوداع میگوید و طریق سفر باطن مییوید، تا راه و چاه را به توفیق اله از هم بازشناسد. چنان که خود در مورد رفیق همدرشش آفاسیدعلی مجتهد ابن آقا سیدمحمد بهبهانی مینویسد:

وی کسوت علوم اجتهادیه پوشید و فقیر به تکمیل باطن کوشید. او به مراد خود فایض گردید و فقیر به غایت مقصد نرسید (زیرا مقصد عارفان بالله نهایی ندارد!) اما منت ایزد را که مردان حق قبولم کردند

نیکی پیرمغان بین که چو ما بدمستان هرچه کردیم به چشم کرمش زیبا بود^{۳۷}

چگونگی تشرف هیروزا زین العابدین به حضور پزرگان

در آن ایام صیت شهرت حضرات سیدمعصومعلیشاه دکنی و نورعلیشاه اصفهانی همه جا پیچیده، و میان علمای بزرگ در تعیین تصمیم در مورد کار آنان اختلاف افتاده بود. چنان که خود ایشان میفرماید:

استماع افتاد که سید معصومعلیشاه دکنی و نورعلیشاه اصفهانی را فرقه‌ای از علمای ایران مانند آقا محمدعلی کرمانشاهی و حاجی ابراهیم کرباسی اصفهانی و حاجی محمد حسن قزوینی و ملاعلی نوری و سیدمحمدبن سیدعلی بهبهانی تفسیق و تفجیر بل تکفیر میکنند، حال آن که جمعی دیگر از فضلاء ایران مانند ملا عبدالصمد همدانی و حاجی ملا رضا همدانی و میرزا محمدتقی کرمانی و حاجی محمدحسین اصفهانی و شیخ زاهد گیلانی و حاجی محمدجعفر قره‌گوزلو همدانی و حاج ملارضا همدانی و مولانا محمدنصیر دارابی و سیدابراهیم تونی و حاج ابراهیم خوئی و امثال ایشان لاتعد و لاتحصی تمجید میکنند و در وصف ایشان مبالغه مینمایند^{۳۸}

در میان این گفتگوهای متضاد و مخالف خوانی‌های متقابل جناب میرزا زین‌العابدین شیروانی دل به زنجیرز عشق دلدار روحانی می‌بندد و دست از گفتگو و قال و مقال اهل ظاهر برمیدارد. چنان که اشاره میفرماید:

در سنین جوانی در عتبات ابا عبدالله الحسین بودم. هم در آن دیار به خدمت علماء ربانی سیدمعصومعلیشاه دکنی و نورعلیشاه اصفهانی و بعضی مشایخ آن سلسله قدس الله اسرارهم رسیدم. ارادت جناب نورعلیشاه طیب الله ثراه را برگزیدم. بنا بر انقلاب حال به امر حضرت لایزال به دارالسلام بغداد شتافته ملازمت آن جناب را کره بعد اخیری دریافتم.

در محضر حضرت نورعلیشاه اصفهانی

جناب نورعلیشاه با این قلیل البضاعه لطف بیحد داشت و همواره نظر مرحمت بر این بی‌بضاعت می‌گماشت و به نصایح سودمند سرافراز فرمودی و مواعظ بهره‌مفتخر نمودی و به تکریم التفات مکرم ساختی. هنگامی که در کربلای معلا کتاب جنات‌الوصال را به سلک نظم میکشید جهت فقیر خواندی و مضامین مکرمت قرین آن را به گوش جان فقیر رسانیدی. ایشان در دارالسلام بغداد به ذکر خفی فقیر را تلقین فرمودی و به فیض خاص و لطف مخصوص مفتخر و سرافراز نمودی.^{۳۹}

^{۳۷} - حدایق السیاحه/۴۲۹

^{۳۸} - حدایق السیاحه/۴۴۹

^{۳۹} - حدایق السیاحه/۳۲

ملاقات با بزرگان طریقت و شریعت

آنگاه عازم عراق عجم گشتم و بر اکثر بلاد آن دیار گذشته و آقا محمدعلی مجتهد را در بلده کرمانشاهان دیده و به خدمت جناب مجذوبعلیشاه قدس سره و کوثرعلیشاه در همدان رسیدم، و با جمعی کثیر از علما و عرفای عراق ملاقات روی نمود. از آن جمله میرزا ابوالقاسم قمی و ملا احمد نراقی و حاجی ابراهیم کرباسی اصفهانی و ملامصطفی قمشه‌ای و ملاعلی نوری و سیدمحمد تقی قزوینی و غیرهم بودند.^{۴۰}

ادامه سیاحت و ملاقات در ایران

بعد از گردش آن دیار به دارالمرز گیلان درآمده، از قلت یاران و کثرت باران ترآمده بر آمدم، و چندگاه در بلاد شیروان و مغان و طالش و آذربایجان سیاحت کرده و لوازم مجالست و معاشرت با هر جماعت به جای آوردم، از آن جمله ملا نظرعلی را در سالیان و میرزا اسدالله و الحاج محمدباقر مجتهد را در بادکوبه و آقا محمد ابراهیم را در خوی و میرزا ابوالقاسم را در تبریز ملاقات نمودم.

ملاقات با اکابر عرفان در ملک تهران

در سال ۱۲۱۱ هجری قمری در تهران خدمت حضرات مظفرعلیشاه و معطرعلیشاه رسیدم. در آن احوال مجذوب‌وار در اوقاتی به ترک حیوانی و قلت طعام و قلت منام و دوام صیام و اجتناب از صحبت خاص و عام گفته بودم و به ذکر دوام اشتغال داشتم. هم در این ایام در دارالملک تهران به خدمت جناب مجذوبعلیشاه و معطرعلیشاه و نورعلیشاه و درویش عباس و مظفرعلیشاه و جمعی دیگر از عرفای عالیمقدار مشرف گشته و در بعضی لیالی جمعه در خدمت آن عزیزان به سر بوده میشد، و انقلاب احوال از فقیر به نظر ایشان می‌آمد. تا آن که روزی جناب مظفرعلیشاه جناب معطرعلیشاه را مخاطب ساخته فرمود که:

- چرا همت نمیکنی که این درویش تمکین یابد و آرام گیرد؟

جناب معطرعلیشاه در جواب فرمود:

- این درویش تا سیاحت هند نکند و به خدمت فقرای هندوستان نرسد تمکین نخواهد یافت.

فقیر از استماع آن کلام کرامت انجام حیرت نمود، زیرا که در خاطر فقیر قصد سیاحت نبود. فی الواقع همان‌طور شد که آن عزیز فرموده بود.^{۴۱}

رفتن به خراسان

چون مقدر بود که فقیر سفر دور نماید پیماید لهذا در سنه ۱۲۱۱ بعد از آن که در ملک تهران به خدمت جناب مظفرعلیشاه کرمانی و جناب معطرعلیشاه و رونقعلیشاه و درویش عباس قدس‌الله اسراراهم مشرف شدم به قصد ملاقات ملازین‌العابدین میامی به کشور خراسان افتادم، اگرچه آن جناب مرحوم شده بود، اما بحمدالله به خدمت جمعی از اکابر

^{۴۰} - حدایق السیاحه/ ۲۷۶-۲۷۵

^{۴۱} - حدایق السیاحه/ ۴۱۰-۴۰۹

دین و علمای اهل یقین رسیدم از آن جمله میرزا مهدی و سید محمد المدعو به سید کوچک و الحاج ابو محمد در مشهد مقدس و الحاج محمد امین در نیشابور ملاقات ایشان مرزوق گشت. بعد از مراسم زیارت سلطان الاولیاء و سایر مشایخ به ملک هرات رفته، و چندی توقف و محمد شریف بک شاملو صوفی اسلام را ملاقات نموده آن گاه عزیمت ولایت زابل کرده بنا بر حکم ازلی چند گاه در آن دیار بوده و طریق مخالطت با اکابر و اعظام آن کشور پیموده، بعد از گردش و سیاحت به دیار کابل شتافته، ملازمت مقرب درگاه اله حسنعلیشاه قدس سره العزیز را دریافتم و مدت مدید در خدمت آن حضرت بوده ملازمتش مینمودم.^{۴۲}

ذکر مقرب درگاه اله درویش حسنعلی شاه اصفهانی

حضرت مستعلیشاه میفرماید:

درویش حسنعلی قدس سره از قریه جورنان اصفهان بود که در ابتدا دست ارادت به دست جناب ارشاد مآب نورعلیشاه زده و در دامن حضرت مشتاقعلیشاه تربیت شده و در خدمت سید معصومعلیشاه و حسینعلیشاه سفر خراسان نموده و حسب التمنای تیمورشاه بن احمدشاه پادشاه افغانستان و به اشاره بزرگان عرفای ایران در دارالملک کابل استقرار یافته و مدت بیست و دو سال فیض وجودش را به خاص و عام افاضه نموده بود. درویشی بیخویش و فقیری یگانه اندیش، مجردی آزاده و قلندری خانه برباد داده بود، که در فقر و فنا گوی تفوق از عرفای جهان میربود. آواز خوشش مرغ را از طیران و آب را از جریان بازداشتی و تقریر دلکشش در قلوب سالکان و طالبان غم و اندوه نگذاشتی. وی عامی بود و قال یقول نخوانده بود. اگر راست‌پرسی سخنی متعارف نیز نتوانست گفت. فقیر اگر چیزی خوانده‌ام فی الحقیقه در نزد آن خوانده‌ام. یعنی اگر به خدمت وی نرسیدی مطلب این طایفه را نفهمیدی. مدت چهار سال در خدمت آن حضرت بودم و از انفاس قدسی اساسش استفاده مینمودم. وی در ماه شعبان المعظم از سنه ۱۲۱۶ هجری قمری در شهر پیشاور به دیار باقی شتافت و در مزار کثیر الانوار سید کریم بن علی بن موسی الرضا (ع) مدفون گردید.^{۴۳}

ادامه سفر

جناب میرزا زین العابدین میفرماید:

درویش حسنعلیشاه در سنه ۱۲۱۶ در بلده پیشاور داعی حق را اجابت کرد و به این سبب تلاطم غموم و تراکم هموم بر فقیر هجوم آورده، به اقلیم هندوستان عزیمت نموده به مملکت پنجاب و دهلی و فیض آباد و بنگاله و گجرات دکن درآمد، با فرقه مهراج و مالکان دیهیم و تاج و زمره نواب همنشین شدم و ابواب موافقت و مراقبت بر روی هر فرقه گشاده با جماعت جوکیان و سناسیان و بیراکیان مصاحبت نمودم.^{۴۴}

میرزا زین العابدین میفرماید:

وبا نانک شاهیان و بت پرستان و زردشتیان مجالست کرده، و با فرقه جلالیان و مداریان و قادریان طریق معاشرت بجای

^{۴۲} - حدایق السیاحه/ ۲۷۶

^{۴۳} - ریاض السیاحه/ ۶۴۹

^{۴۴} - حدایق السیاحه/ ۲۷۶

آوردم و با زمره دهریان و حلولیان و مباحیان راه اتحاد سپرده و با جماعت رایان و راجگان و برهمنان و رگهسران ایامی چند بسر بردم و مدتی مدید در آن بلاد ساکن بودم.

آنگاه به جزایر هندوستان و سودان و ماچین رفته، بسیاری از عجایب روزگار و غرایب بحار دیده و از تلاطم امواج دریاها و تراکم افراج راجه‌ها زحمت بی‌نهایت کشیده، عاقبت الامر به ولایت سند آمده، از راه مولتان و کوهستان به خطه کشمیر رسیده، در اثنای راه کوهستان سخت و جبال پر درخت مشاهده شد و مسالک بسیار صعب به نظر آمد.^{۴۵}

مدتی با قوم قلندران و پنج پیران و سیاه‌پوشان پیوسته، و چندگاه با طایفه بینوایان و خاکساران نشست، و با ملوک و اهل سلوک آن دیار مجالست نموده. بعد از مسیر و تفرج آن دیار از راه مظفر آباد و کابل به ولایت طخارستان و توران و ترکستان و جبال بدخشان افتاده و به صحبت نقشبندیان و چشتیان و سفیدجامگان دل داده و با گروه اسمفعلیان و ختائیان و مانویان صحبت داشته و با زمره مزدکیان و خرمیان مراسم مجالست بجا آوردم.^{۴۶}

هراجعت به ایران

بالاخره از راه خراسان و عراق به ملک فارس آمده بنا بر تقدیر شهور چندی در آن دیار ساکن شده، معارف و مشاهیر آن دیار را دیده و به صحبت جمعی از صغیر و کبیر رسیده، و از طریق ذهبیان و نوربخشیان و سایر بزرگان واقف گردیدم.^{۴۷}

رفتن به حجاز و جزایر

آنگاه هوای حجاز و یثرب کرده از راه داراب و هرمز به عمان و حضرموت آمده، و بنادر یمن و برحبش مشاهده شده، و صحبت اباضیان و زیدیان و ابتریان شنیده، آنگاه علم سیاحت حجاز افزوده بعد از مناسک حج و عمره با طایفه وهابیان و صاحبان مذاهب اربعه طرح صحبت انداخته، در یثرب زیارت حضرت خیرالانام و ائمه بقیع علیهم السلام دریافته، و بعد به اقلیم صعید و مصر رفته و از روش قبطیان و ملحدان عبرت گرفته و بسیاری از دانایان و دانشمندان آن دیار را دیده و به خدمت اکابر و اعظم مشایخ ایشان رسیدم.

بعد از آن از راه دریا به ملک شام رسیده و به ارض مقدس آمده و به زیارت قبور انبیاء و مرسلین و اوصیاء و اولیاء دین مشرف گردیده، در مسجد اقصا دوگانه جهت یگانه بجای آورده، آنگاه به طور رفته و عجز و نیاز به درگاه کارساز بسیار نموده، بعد به دمشق آمدم. و هرچائی بزرگی بود ملاقات کردم.

و با گروه امویان و شیطان‌پرستان و جبریان و قدریان و سامریان و یهودان و رهبانان همدم شده، بعد از گردش اکثر بلاد شام به ارمینیه اصغر و آناتولی و قرامان و یونان و قسطنطنیه و آیدین و مغرب زمین و جزایر بحر اخضر و روم ایللی درآمده، با ارباب سلوک و طایف ملوک همشین گشته، با فرقه بکتاشیان و رفاعیان و عشاقیان و همزویان معاشرت نموده

^{۴۵} - حدایق السیاحه/ ۲۷۶

^{۴۶} - حدایق السیاحه/ ۲۷۶

^{۴۷} - حدایق السیاحه/ ۲۷۶

مراجعت به ایران و ملاقات با پژرگان

حضرت حاج آقا میرزا زین العابدین میفرماید:

بعد از سیاحت آن ممالک از راه دیار بکر و ارمنیه اکبر و آذربایجان به دارالملک تهران وارد شده، در سنه ۱۲۲۹ هجری قمری به شرف خدمت حسینعلیشاه قدس الله سره‌العزیز و دیگر باره به خدمت مجذوبعلیشاه قدس سره مشرف گشتم.^{۴۸}

فرمان ارشاد و لقب فقری

قرائنی در دست است که بر مبنای آنها میتوان استنباط نمود که حضرت مستعلیشاه در تمام طول سفر خویش تا زمان مراجعت به ایران مجاز در ارشاد عباد بوده‌اند، در نتیجه لازم می‌آید که حضرتشان در همان ابتدای تشریف به فقر زیر نظر کیمیا اثر بزرگان فقر سلسله علیه نعمت اللهیه تربیت معنوی شده باشند و اکمال احوال ایشان به انجام اسفار دراز مدت آفاقی و انفسی احاله شده باشد تا در طول این مسیر، غلیان وجودشان تقلیل یافته و حال تلوینشان به حالت تمکین مبدل شده باشد چنان که همین مضمون را حضرت معطرعلیشاه به حضرت مظفرعلیشاه اظهار داشته بوده‌اند. از جانب دیگر اگرچه اقامت جناب مستعلیشاه نزد حضرات معصومعلیشاه و نورعلیشاه و مجذوبعلیشاه و مظفرعلیشاه و معطرعلیشاه در ابتدای تشریف ایشان به فقر زیاد نبود، اما بر عکس ایشان چهار سال تمام در ملک کابل زیر تربیت معنوی حضرت حسنعلیشاه اصفهانی بودند و از یمن انفاست قدسی اساس ایشان بهره‌ها بردند. و از آنجا که بر وجود درویش حسنعلیشاه حالت جذبه و استغراق غلبه بالاطلاق داشت، فلذا از صدمت سطوات آن حالات، جناب مستعلیشاه نیز عمیقاً دگرگون و مستغرق میشدند و همچنان که خود اظهار داشته‌اند اگر به خدمت ایشان نرسیدمی مطلب این طایفه نفهمیدمی. به سخن دیگر دوران اقامت جناب حاج آقا میرزا زین‌العابدین شیروانی در خدمت درویش حسنعلی اصفهانی دوران صحبت و تربیت و اکمال در سلوک بوده، و به احتمال قریب به یقین در پایان همین مدت است که ایشان در سلسله علیه نعمت‌اللهیه مجاز و ماذون در ارشاد و در طریقت ملقب به لقب مستعلیشاه شده‌اند. پس از آن نیز در تمام طریق سفر آفاقی، ایشان سرگرم سیر انفسی و ممارستهای روحی و مشاقتی‌های باطنی بودند، و در حقیقت سیر آفاقی ایشان پرده‌ای بر سلوک انفسی و معنویشان بشمار میرفت. زمانی که ایشان در هند تشریف داشتند، ضمن معاشرت با اهل سلوک هند بر طبق اصول شرع قویم، و مطابق دستورات بزرگان عرفان ایران ریاضات شاقه میکشیدند. این مشاقتی‌ها، استعدادهای وجودی ایشان را به کمال رسانده بود آنچنان که جمال حق را اکثر اوقات در احسن صور عالم کثرات مشاهده میفرمودند، و رمزی از آن مشاهدات را تحت حکایت زیارت جناب احمدجو و ملاقات جناب عبدالله باز نموده‌اند.

بر این مبنا باید پذیرفت که هنگامی که ایشان سفرهای خود را به انجام رسانده و به ایران مراجعت فرمودند، از نظر صوری و معنوی در عالیترین مدارج عرفانی استقرار تامه داشته‌اند. از جانب دیگر چشیدن سرد و گرم روزگار و آشنایی با عمق اعتقادات مذاهب متعدده و اطلاع از عقاید متفرقه و کسب آگاهی از فنون مختلفه دقیقه و علوم متنوعه غریبه و معلومات رسمیه و اشراقات باطنیه و معارف صوریه در خلال اسفار سی ساله سبب شده بود که مقام تمکین به اعلا درجه برای جنابشان حاصل شود، و مقدمات معنوی احاله زمام سلسله نعمت‌اللهیه به ایشان فراهم آید. فلذا در سال ۱۲۲۹ هجری قمری پس از ورود موبک عالی‌مقامشان به دارالاماره تهران، فقرای سلسله علیه نعمه‌اللهیه از گوشه و کنار به حضور شتافته

^{۴۸} - حدایق السیاحه/ ۲۷۷

و به محبت ایشان مجلس آراستند و همین امر سبب بروز عناد معاندان و موجب ظهور مخالفت مخالفان گردید، که به نفی بلد و آواردگی ایشان به فرمان شاه ایران انجامید.

اما قرائتی که به موجب آنها محرز میگردد که حضرت مستعلیشاه در طول اسفار خویش مجاز در امر ارشاد بوده و بعنوان شیخ سیار در اقصا بلاد جهان سفر میفرموده‌اند در این کتاب فراوان است، از آن جمله مطلبی است که در صفحه ۵۵ همین کتاب مندرج و بیان احوال حاج رسول خان از وزرای دربار ملوک افغان است که در بلده کشمیر ربوده جناب مستعلیشاه شده و به دست ایشان توبه و انابه کرده و ملبس به لباس فقر و درویشی گشته و ترک ملازمت ملوک نموده و وارد وادی سلوک شده و در معیت ایشان به اقصا نقاط جهان شتافته و از یمن تربیت ایشان به کمال رسیده و در طریقت به درویش نازش علی ملقب گشته است.

ملافات با فتحعلیشاه قاجار

بعد از آن که حضرت مستعلیشاه و همراهان ایشان منجمله مشایخی که حضرتشان تربیت فرموده بودند به تهران وارد شدند درویشان شادمانی نموده به محبت ایشان مجلسی آراستند و برخی از اهل فساد به عداوت برخاستند و با فتنه‌گری مزاج پادشاه را متغیر ساختند. شهریار حضرتشان را احضار فرموده، استعلام نمود که:

- تو درویشی؟

فقیر عرض کردم:

- اگر خدای خواهد.

بعد از مکالمه بسیار فرمود که:

- در مملکت ماهمه طوایف آسوده و در مهد فراغت غنوده‌اند، مگر فرقه درویشان که ایشان مطرود و ملعون و از دایره اعتبار بیرونند، صلاح آن و مصلحت این است که از زمره مشایخ و عرفا تبرا جویی و برایشان سب و لعن‌گویی و از ایشان دوری نمایی تا در مملکت ما بیاسایی.

فقیر معروض داشت که:

- طریقه عرفا را حق میدانم و از مخلصین ائمه معصومین ایشان را میشناسم و بی حجت شرعی بر ایشان چگونه لعن توان نمود؟! و بی مستمسک شرعی زبان بر طعن ایشان چگونه توان گشود؟! بلی لعنت خداوند و نفرین رسول بر کسانی باد که خلاف شریعت مصطفوی و طریقت مرتضوی اقدام مینمایند.

شهریار ایران فرمود:

- باید اشخاص معین و مقرر را بخصوص لعن نمایی و طریق تبرا برای ایشان پیمایی.

فقیر هرچند معاذیر دلپذیر آورد خسرو ایران نپسندید، و (فقیر هرچه) دلایل شرعی و عقلی تقریر کرد بجایی نرسید! لاجرم عذر فقیر را خواسته، اخراج بلد فرمود فصبر جمیل و الله المستعان.^{۴۹}

^{۴۹} - حدایق السیاحه ۲۷۸-۲۷۷

آغاز دوران آوارگی

فقیر از ملک ری برآمد. چون این خبر در بلاد ایران شیوع یافته بود- و به مضمون الناس علی دین ملوکهم- به هر دیار رسیدم، مردم آن دیار ایذاء و آزار نمودند، حتی اشخاصی که بر ایشان گمان دیانت و عدالت بود، اذیت کردند. آخر الامر قسمت ازلی به ملک فارس آورد. بعد از چندگاه به کرمان رفته، در آن دیار به صحبت جمعی از عرفا و ارباب صدق و صفا رسیدم و به زیارت قطب العرفا شاه نعمت الله ولی موفق گردیدم. حاکم کرمان -ابراهیم خان- سخت مردی ستمگر بود، و در شیوه ظلم گوی مسابقت از ستمگران میربود. بر این فقیر ستمی فاحش کرد خت. فقیر لوای عزیمت به صوب شیراز افراخت. تا آن که در سنه ۱۲۳۶ هجری تاهل اختیار نمود. چون مدتی بر این بگذشت، جاهلا عالم نما و عالمان جهالت پیرا جهت پریشانی داعی جمعیت ساختند و حاجی محمد حسن مجتهد و ملاباشی مقلد و ملا احمد یزدی بدسیر و شیخ موسی اخباری بی خبر و میرزا هادی پیشنماز و جمعی دیگر از اهل مجاز بی حجت شرعی فتواها پرداختند- چون مقدر بود، لاجرم اجماع ایشان صورت نمود: چون قلم در دست غداری بود لاجرم منصور برداری بود مزاج فرمانفرما را متغیر گردانیدند و در این زبان سود خویش میدیدند، و عذر فقیر را خواستند و به این خاک منقصدت جمال حال خود آراستند. الحق این ستم فاحش را زکیخان غبی نوری نمود، و فرمانفرما را هیچگونه تقصیر نبود، و بالذات والی فارس را میل به آزدن عموم ناس نیست فکیف طایفه درویشان و گوشه نشینان را؟ فقیر ناچار از راه کرمان به شهر یزد آمده و از آنجا به اصفهان وارد شدم.

صیبه هیرزا زین العابدین شیرازی

حضرت میرزا زین العابدین شیروانی مستعلیشاه در مدت اقامتشان در شهر شیراز محل استقرارشان را در بقعه شیخ علی باباکوهی معین فرموده بودند و از آنجا که حضور ایشان آثار معنوی بسیار و جذبه فوق العاده ایجاد میکرد مردمی که برای تفرج و هواخوری به بقعه باباکوهی که واقع بر یک بلندی مشرف به شهر شیراز است میرفتند، غالباً در اثر یک ملاقات کوتاه یا یک گفتگوی مختصر مجذوب ایشان میشدند. اتفاقاً روزی از روزها، در سال ۱۲۳۴ هجری قمری فرزند امام جمعه شهر شیراز که جوانی با سواد و معمم، موسوم به میرزا زین العابدین شیرازی و ملقب به میرزا کوچک ابن حاج معصوم بود همراه با جمعی از طلاب به آن زاویه گذر کردند.

خانواده حاج میرزا کوچک همه اهل علم و اصلاً از شهر قزوین بودند که در کاظمین متوطن شده و سپس به فارس نقل مکان نموده و در شیراز اقامت جسته بودند. میرزا کوچک در سال ۱۲۰۸ هجری قمری چشم به جهان گشوده و در سال ۱۲۱۸ هجری به شیراز آمده بود، و پس از تکمیل مطالعات معهود نزد پدر ارجمندهش، در انتظار افتتاح مسجد جامع نو شیراز بود تا عهده دار سمت پیشنمازی آنجا گردد. اما به محض وقوع ملاقات میان ایشان و جناب میرزا زین العابدین شیروانی آتشی بر خرمن وجود میرزا کوچک افتاد:

برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر وه که با خرمن معجون دلفکار چه کرد

حاج آقا میرزا کوچک شیرازی آنچنان مجذوب حضرت میرزا زین العابدین شد که قوت مفارقت از ایشان در خود نیافت و به ناچار از همراهان خداحافظی کرده و با اصرار هرچه تمامتر از ایشان التماس استقرار در منزل خود را در شهر شیراز کرد. جناب میرزا زین العابدین ابتدا نپذیرفتند، اما سرانجام از روی لطف و محبت خواهش ایشان را اجابت نموده و به منزل ایشان نزول اجلال کردند. در تمام طول راه میرزا کوچک به زبان دل مترنم بود:

رواق منظر چشم من آشیانه تست

کرم نما و فرود آ، که خانه خانه تست!

میرزا کوچک به خدمت مستعلیشاه کمر همت بست و از دقیقه‌ای از دقایق مروت فروگذار نکرد، و هرچه بر خلوصش اضافه میشد التفات مستعلیشاه افزون میگشت و او را در شعله‌های محبت بیشتر بیغش مینمود.

مخالفت خانواده جناب میرزا کوچک زین‌العابدین شیرازی

سرانجام پدر و جد میرزا کوچک که هر دو از علمای والامقام شیراز بودند به میرزا کوچک که در لباس اهل اجتهاد بود پیشنهاد نمودند که در مسجد جامع جدید شیراز که مشهور به مسجد نو است نماز جماعت برپا کند و به امر امامت و پیشنمازی قیام و اقدام نماید. جناب میرزا کوچک که در تحت سطوات جذبات مستعلیشاه خویش و بیگانه را از یکدیگر باز نمیشناخت، این پیشنهاد را قبول نکرد و بر زبان آورد که:

- پیشنمازی ظل امامت مطلقه است و من خود را قابل آن نمیدانم، و خویشان را آلوده غفلت نمیگردانم و به صدای نعلین نیز مایل نیستم که به شوق آن در صف نخست بایستم. و سخنان چند و معاذیر دلپسند ادا نمود. گوئیا مضمون بعضی از آن این بود:

ابلیس شقی یک کس عقب انداخت لاجرم خود را ملعون ابد ساخت و خلفای جور بی اذن امام زمان امامت کردند، لهذا روی توجه به سوی دوزخ آوردند. شخصی که بی رخصت امام زمان و بی اذن نایب و حجت دوران امامت میکند یقین دان که به خیال دانه به دام بلا افتاده جان میکند. زیرا که آن شخص یا خود را عادل دانسته امامت میکند یا نمیداند. اگر خود را عادل میداند این خود گناه بزرگ و بحکم آیه کریمه ولا تزکوا انفسکم کبیره سترک است، خودبین هرگز خداین نگردد، و اگر خود را عادل نمیداند و امامت میکند این نیز نکوهیده عقلا و ناپسندیده جمهور عرفا است. بعد از تقریر این کلمات دلپذیر دست از گریبان بصیرت توامان وی برداشتند و طالبان کثرت آن سالک کنج وحدت را به حال خویش باز گذاشتند.^{۵۰}

اما از آنجا اهل ظاهر و بخصوص خانواده جناب میرزا زین‌العابدین شیروانی عامل اصلی تغییر احوال ایشان را حضور جناب میرزا زین‌العابدین شیروانی در شیراز می‌شمرند، فلذا عزم جزم کردند که ایشان را از این دیار آواره ساخته و بقعه باباکوهی را نیز تخریب نمایند.

قصید تخریب بقعه باباکوهی

جناب میرزا زین‌العابدین شیروانی در این مورد اشاره می‌فرمایند:

اهل شیراز خودشان مایل به خیرات و حسنات نیستند، سهل است، اگر چنانچه شخصی غریب مرتکب بنای خیر شود! و بر امر حسنه مبادرت ورزد! هرآینه در مقام ممانعت و ایذاء و اذیت بر می‌آیند و ابواب محنت و اهانت بر روی او می‌گشایند. شاهد بر این مدعا آن که چون مزار فیض آثار شیخ علی باباکوهی قدس سره جای خوش و محل دلکش است، آبش بغایت ناگوار و مکانش تنگ بود، بنابراین جهت، (در سال ۱۳۲۴ هجری قمری) که فقیر ساکن بقعه باباکوهی بود به جهت آسایش عبادالله برکه و صفه و باغچه محقری در آن بنا نمود. در عقب فقیر افتادند و ایذاء و آزار بسیار دادند، به

^{۵۰} - حدایق السیاحه ۲۹۷-۲۹۶.

جرم آن که باباکوهی مردی صوفی بوده، هر کس آنجا تردد نماید نیز صوفی خواهد بود. پس خراب کردن آن برکه لازم است و انعدام نمودن آن محل متحتم است. اگرچه بر وفق تقدیر خراب نگشت.

مصرع: رسیده بود بلایی ولی بخیر گذشت!
اما آزار بسیار دیدم و مشقت بیشمار کشیدم.

رفتن میرزا کوچک به همدان

به هر حال جناب حاج میرزا کوچک در سال ۱۲۳۶ هجری قمری به همراه همسرش بی بی رقیه بگم که مومنه ای ثابت قدم بود به اشاره مستعلیشاه از شیراز راهی همدان شده و در آنجا سر بر آستان مجذوبعلیشاه نهاده و به فقر مشرف شد، و جمعی از مشایخ عصر را نیز ملاقات نمود و طریق سفر عراقین و گیلان و خراسان و عمان و حجاز و یثرب پیمود. بعد از آن پدرش با او سختگیری زیاد نمود و پول به او نداد و حتی خانه مسکونی او را که حاج عبدالغفار پدر عیال حاجی معصوم به او و دخترش داده بود مصادره نمود. اما این زوج صبورانه بر سر ایمان خویش پا فشردند و خم بر ابرو نیاوردند. اهل شیراز که حاجی کوچک را از دست رفته یافتند، در عقب مستعلیشاه افتادند، و او را با ایذاء بسیار از شیراز اخراج نمودند.

وقوع وبا در شیراز

به دنبال این گستاخی ها میرزا زین العابدین با دلی شکسته و تنی خسته و در مخافت از غلبه عوام کالانعام به ترک فارس گشت و کار اهل این دیار را به ایزد دادار واگذار کرد. از قضا مقارن این اوضاع واقعه مهلکی در آن ناحیه اتفاق افتاد و موجبات هلاکت خلقی را فراهم آورد. چنان که جناب میرزا زین العابدین میفرمایند:

مردم آن دیار در سنه ۱۲۳۷ به شومی افعال و اعمال گرفتار شده و حق سبحانه و تعالی بالای وبا را بر ایشان گماشت. در مدت قلیل زیاده بر هشت هزار کس راه عدم در پیش گرفتند معذکک از خواب غفلت بیدار نگشتند و از کردار بد خویش نگذشتند^{۵۱}

ادامه حدیث حوادث مهلک

با بروز این انتقام غیبی اهل دنیا که از تیغ اجل جان سالم بدر برده بودند، بجای تنبه بر عناد خویش افزودند و آزارهای طاقت فرساتری به جناب میرزا زین العابدین وارد ساختند، چنان که ایشان میفرمایند:

چون از زمان تبعید فقیر پنجاه روز گشت منتقم حقیقی لشکر وبا را بر ایشان گماشت و در مدت اندک هشت هزار نفر به دارالجزا شتافتند. آری: ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم.^{۵۲}

^{۵۱} - ریاض السیاحه ۸۶۱-۸۶۲

^{۵۲} - حدایق السیاحه / ۲۷۸.

استقرار در قمشه

حضرت مستعلیشاه میفرماید:

فقیر از استماع این خبر به شیراز رفته، عیال خود را برداشته و به قصبه قمشه (ایران شهر) آوردم. و مدت بیست ماه در آنجا به اختلال احوال گذران کردم. (در این شهر ریاض السیاحه تالیف شد.) تا آن که حاکم قمشه قاسم خان ولد سلیمان خان بر وفق طینت خویش عمل نموده، عذب فقیر را خواست. اما فرمانفرما (از فارس) رقمی مرقوم و تکلیف رفتن به مدینه شیراز فرمود. جزاه الله خیرا. بعد از چندی بار دیگر اشقیاء دیو سیر هجوم آورده، در اخراج داعی فتواها دادند و الحق طرفه بنیاد ظلم و ستم نهادند. فقیر هرچند سعی نمود و پیغام فرستاد که مجلسی منعقد شده فقیر را احضار نموده به طریق شرع شریف و عقل منیف جرائم فقیر را ثابت کنند، احدی قبول نکرد! بلکه اصرار نموده رئیس الاشقیاء به مرتبه‌ای فقیر را مستاصل نمود که از شش جهت طریق چاره مسدود شد، و به مضمون آیه کریمه این المفر ففروا الی الله بجز لطف حق جل و علا جای فرار نماند:

خلق را با تو بد و بدخو کند تا تو را ناچار رو آن سو کند

به فحوای امن یجیب المضطر اذا دعاه و به حکم ادعوی استجب لکم و به امر والله الاسماء الحسني فادعوه بما گفتم رب انی مغلوب فانتصر. الهی تو پناهی به حق اهل بیت مظلوم نبی اکرمت و به حق خاندان رسول محترمت تو سزای ایشان بده و جزای آنها را در کنارشان بده. راه خداوند کارساز بنده نواز کرده به مضمون آیه کریمه اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون صبر و بردباری و پرهیزگاری از درگاه حضرت باری مسالت کردم و آیه کریمه یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید بر زبان رانده حواله بر تقدیر الهی نمود.^{۵۳}

بلای زلزله

مقارن آن حال در ۲۷ شوال المکرم یوم جمعه قریب به طلوع آفتاب سال ۱۲۳۹ هجری قمری به مصداق و زلزله زلزلا شدیداً زلزله شدیدی در شیراز روی نمود به مرتبه ای که گوئیا نمونه‌ای از روز محشر بود و جمیع عمارات عالیه رو به خرابی نهاد و اکثر خانه‌ها صورت عالیها سافلها گرفت و چند هزار کس سایه‌نشین دیوار عدم شدند و قریب به سه کرور ضرر مالی رسیده و ربع خلق شیراز آواره گردیدند، و در اکثر بلاد ایران بل عربستان کجراک منتشر متفرق گشتند. بعد از انقضای چهل روز یا کم و بیش میان مردم مرض موت افتاد و در عرض دو سه ماه قریب بیست هزار کس به دارالجزا خرامیدند و با وجود این همه صدمات و بلاهای پی‌درپی متنبه نگردیدند و بر ظلم و جور افزودند و در فسق و فجور مصر بودند.^{۵۴}

پیماری حضرت مستعلیشاه

و فقیر در آن اثنا مریض گشت و شدت مرض به حدی رسید که احباب از حیات این ضعیف مرفوع الطمع شدند و اسباب

^{۵۳} - حدایق السیاحه / ۲۷۸.

^{۵۴} - حدایق السیاحه / ۲۷۸.

موت حاضر نمودند با وجود این حال و کثرت اختلال سرحلقه اهل ضلال یعنی زکیخان و خامت مآل رقعہ نوشته، مضمون آنکه باید همین دم از شهر بیرون روی، والا بر قتل خود متیقن شوی! از این خبر در بحر حیرت افتاده، ناچار از شهر بیرون رفته در خارج قلعه در صحرا منزل گرفته که شاید چند روز دیگر قوت و توانایی به هم رسیده حرکت کنم.^{۵۵}

مصادره منزل مستعلیشاه

خانه فقیر را فخر الفجار - که خبر التاجر الفاجر بر او صادق آمده، به مضمون برعکس نهند نام زنگی کافور - حاجی صادق کذب نهاد حیلہ شرعی انگیزته ضبط نمود. الا لعنه الله علی الکاذبین، و درباره خویش درست گردانید. معہذا آن وخیم الحال و سقیم المآل خود را از جمله عدول مومنین میداندا! و نمیگوید که من تغلب و ستم نموده‌ام.^{۵۶}

سقط جنین همسر حضرت مستعلیشاه

عیال فقیر نیز بیمار گشته، از احوال آن حال طفلی سقط کرده و در خانه یکی از آشنایان منزل گزید.^{۵۷}

حرکت به کرمان

فقیر با هزاران زحمت راه کرمان و عراق پیش گرفت. بعضی از بندگان خدای محبت نموده به قدر ضرورت خرجی حاصل کرده، عیال خود را برداشته از راه دریا عازم زیارت شد.

چون ابراهیم خان حاکم کرمان و قاسم خان نزد شهریار ایران از من سعایت کرده بود، لاجرم حکمشاهی بر احضار فقیر صادر شد. دو نفر محصل آمده فقیر را از نیم فرسخی بندر بوشهر برگرداندند. در اثناء راه از خوف و بیم، عیال و اطفال مریض گشته، آزار بسیار کشیدند. بالاخره فرمانفرمای فارس (واسطه شده) و شهریار ایران را از سر اذیت فقیر در گذرانیدند.

دیگر باره با زحمت بمر اسباب سفر فراهم آورده، عزیمت زیارت شهید مظلوم نمود. چون به قصبہ قمشہ رسید قاسم خان قاجار غدار ستمگری کرد، مایعرف و مایحتاج فقیر را در حیطہ ضبط درآورد و عیال و اطفال و چند کس از دوستان که همراه بودند همگی را اسیر و دستگیر کرد و مدت سه ماه روزگار آن مرکز دایره اشرار انواع اذیت و آزار نمود.

عاقبت فرمانفرما رقمی صادر و ارسال فرموده و آن مظهر ابن سعد وابن زیاد، عیال را رخصت داده و عیال به همراه خال خود به شیراز مراجعت نمود. فقیر در آن هنگام به موجب الفرار ممالایطاق من سنن المرسلین فرار و در خطہ کاشان به مرض تب ربع گرفتار بودم.^{۵۸}

^{۵۵} - حدایق السیاحه / ۲۷۸.

^{۵۶} - حدایق السیاحه / ۲۷۸.

^{۵۷} - حدایق السیاحه / ۲۷۸.

^{۵۸} - حدایق السیاحه / ۲۷۹.

چگونگی ماجرای قمشه

در اثنای اوقاتی که حضرت مستعلیشاه متحمل این بلاهای غریب بود، جناب میرزا کوچک زین‌العابدین شیرازی در خانقاه بیوک آباد همدان در خلوت نشسته و در بروی غیر بسته و چشم عبرت گشاده و با دو بال جذب و سلوک تحت تربیت معنوی حضرت مجذوبعلیشاه در حال عروج بر معارج روحانی بود. نیمه شبی وقت سحرگاه به ناگاه جناب مجذوبعلیشاه در حجره میرزا کوچک را می‌گشایند و با تبسم به او می‌فرمایند:

- ای فرزند! بحمدالله مجاهدات و ریاضات شما در بارگاه الهی قبول افتاده و گنج مقصود به حصول پیوسته و مفتاحش این کاغذ است که فوراً گرفته، سوار شوی و از این راه پرخوف و خط‌نبدیشی. هر جا که حاجی شیروانی را دیدی به او بدهی، و همه جا با او باطنا همراهی نمایی و او راتنها نگذاری که این کار تو را است و دور دور رحمت است.^{۵۹}

به این ترتیب دوران خلوت و اربعین و ریاضت جناب حاجی کوچک ثمره خود را داد و ایشان به مراتب عالی‌تر عرفانی نایل شده، و با لقب فقری رحمتعلی و با اذن ارشاد به خلافت حضرت مجذوبعلیشاه از بیوک آباد همدان رهسپار شیراز شد، تا به دیدار جناب مستعلیشاه برود و نامه پیر بزرگوار را به ایشان تسلیم نماید. جناب رحمتعلی به سرعت به راه افتاد و از فیض باطن مجذوبعلیشاه کارها به سامان شد و در میان راه ناامن آزاری از اشرار و گردنه بندان به ایشان نرسید. اتفاقاً وقتی ایشان وارد قمشه گردید، در همان کاروانسرا با جناب میرزا زین‌العابدین شیروانی ملاقات نمود. ایشان به حکم تقدیر و به فشار فرمانفرما ناچار از ترک شیراز شده و به قمشه آمده بود. این دو بزرگوار یکدیگر را به محض ملاقات در آغوش کشیده و مصافحه کردند. بعد از آن جناب آقا میرزا کوچک رحمتعلی دست در بغل کرده و نامه گرامی حضرت مجذوبعلیشاه را بوسه داد و به خدمت جناب مستعلیشاه تقدیم نمود ایشان نامه را گشوده و مضمون آن را از نظر مبارک گذرانیدند، و بعد رو به جناب رحمتعلی نموده فرمودند:

- حضرت مجذوبعلیشاه همه را به شما سپرده‌اند.

بعد از گفتن این سخنان جناب مستعلیشاه به تعجیل از کاروانسرا بیرون شتافته و راه بیابان برهوت را در پیش گرفته و در گوشه‌ای مخفی شدند.

دیری نپائید که ناگاه عده‌ای یساول و میرغضب از گرد راه رسیدند و به جستجوی ایشان تمام کاروانسرا را زیر و رو نمودند، و چون مایوس شدند عیال و اولاد مستعلیشاه را همراه با میرزا زین‌العابدین رحمتعلی به زنجیر کشیده پیش‌امیر قاسم‌خان حاکم قمشه که از دشمنان سرسخت صوفیه بود بردند. در زندان قمشه جناب رحمتعلیشاه را به انواع شکنجه‌ها آسیب رساندند، تا این که سرانجام به وساطت حاج آقا میرمحمد مهدی امام جمعه اصفهان ایشان از زندان بیرون آورده و در منزل امام جمعه اقامت گزید. و بعد از کوتاه مدتی خانواده خود و خانواده حضرت مستعلیشاه را که از زندان خارج شده بودند به شیراز باز آورد. در طول این مدت جناب مستعلیشاه در کاشان مخفی بودند و به تب ربح گرفتار شده و بیهوش و بی‌رمق از پا افتاده بودند. اما چنان که خود مرقوم فرموده‌اند در تمام مدت بیهوشی همه نمازهایشان در سر وقت موعود ادا می‌گردید هرچند ایشان متوجه گذشت شب و روز نمیشدند. بعد از آن به علت آزارهای حاکم بدذات کاشان که مردی بد رو و بد خو بود ایشان به ناچار به محلات حرکت کرده و مورد لطف و احسان جناب حسینعلیشاه این شاه خلیل‌الله پیشوای فرقه اسمعیلیه قرار گرفته و وی در استعلاج ایشان سعی بسیار کرد و اسباب سفر را مهیا ساخت و آماده

^{۵۹} - طرائق الحقایق / جلد سوم / چاپ سربی به تاریخ ۱۳۴۵ شمسی - صفحه ۳۸۹.

کرد تا ایشان در سال ۱۲۴۲ هجری قمری دوباره وارد شیراز شدند. چنانچه میفرمایند:

به همان حال به محلات آمده، مظهر لطف و احسان حسنعلیشاه ابن شاه خلیل الله سلمه الله و ابقاه در استعلاج فقیر کوشیده و اسباب سفر مهیا و آماده گردانیده، در عین برف باریدن از راه بروجرد و شوشتر و بهبهان به طریق خفا در گوشه انزوا منزل دارم و لطف غیبی و عنایت لاریبی را در انتظارم. تا مردی از خویش برون آید و کاری بکند.^{۶۰}

در همین سال ایشان طرح نگارش حدایق السیاحه را پی افکنده شد و هم در این سال نگارش آن به پایان رسید.

هرگ قاسم خان

چنان که یاد شد حاکم قمسه از بدکرداران روزگار و از دشمنان قسم خورده و غدار اهل عرفان بود که به فرمانش جلادان برای شهید کردن حضرت مستعلیشاه به هر طرف روانه بودند، و چون ایشان را نیافتند به دستگیری و شکنجه و آزار جناب میرزا کوچک رحمتعلی پرداختند. اما از آنجا که آه بیداران کارگر است، دنیابه قاسم خان وفا نکرد و او به زودی به دارالجزا شتافت. چنان که حضرت مستعلیشاه میفرمایند:

قاسم خان ستم بنیان نسبت به آن سالک مسالک عرفان و ناهج مناہج ایقان (مقصود جناب رحمتعلی است) ایذاء و آزار فراوان رسانید و ضمیر صفوت تخمیرش را برنجانید و آنچه مایعرف و مایحتج همراه داشت همگی را آن ظالم ضبط گردانید، و این حرکت بر آن ستمگر میمون نیامد و ایزد تعالی نپسندید، و از اثر رنجش خاطر معرفت مظاهر آن گرامی عنقریب به دارالجزا خرامید، و در این روزها به طریق علم الیقین استماع افتاد که در عالم مستی از بام افتاد و از اقلیم هستی به دیار نیستی پای نهاد و تا دوزخ در هیچ مقامی و محلی نایستاد.^{۶۱}

سیرنوشته سیایر معاندان عرفان

اشخاصی که مصدر فساد بودند و جور و عناد مینمودند، اکثر بل یکسر ایشان طریق عدم پیمودند و قرب دو ماه میشود که طایفه نوری به ظلمت مذلت و خواری متواری شدند و زکیخان شقاوت بنیان و متابعان او از لطف الهی و کرم حضرت رسالت پناهی و از باطن جناب ولایت جاهی به کمند عمل خویش گرفتار گشته، منکوب و مخدول شدند:

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من بجز از گشته ندروی

ورد زبان رجال و اطفال ابتدل بیتدل ابتدالا شده است و جمیع طایفه نوری به درجه ای ذلیل و بی اعتبار گشتند که اگر یهودی را کسی قصد آزار نماید، یهودی قسم میخورد که من نوری نیستم، و نیز یک رباعی در السنه و افواه خلق دایر است که مصرع اخیرش این است:

بدتر ز یهود کیست / نوری، نوری! فقطع دایر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین.^{۶۲}

^{۶۰} - حدایق السیاحه / ۲۷۹.

^{۶۱} - حدایق السیاحه / ۲۹۶.

^{۶۲} - حدایق السیاحه / ۲۷۹.

حکمت مصائب

فقیر معروض میدارد که شاید بعضی از آن زحمات و بلیات جهت تربیت نفس و ترکیه اخلاق فقیر بوده باشد، و آن بلاها بر این ضعیف از حضرت حق تعالی محض عطا بوده، اگرچه بلا نموده باشد. چنان که مروی است که البلاء موکل علی الانبیاء والاولیاء ثم المثل فالامثل و نیز خبر لا یخلو المؤمن من قلة او ذلة او علة والحمد لله و المنة، هر سه در این ضعیف موجود است. امید از کرم حضرت کریم و لطف خداوند قدیم است که باعث درجات گردد. و مضمون من تشبه بقوم فهو منهم شامل حال شود و اخبار بسیار وارد است که دلالت بر ابتلاء اهل ایمان میکند.^{۶۳}

خلاصه احوال مولف گرانقدر حدائق السیاحه

غرض آن که مدت سی سال در اقالیم سبعه گردیده، و زحمات گوناگون و مشقات از حد فزون کشیده با اولیاء هر مذهب و فقراء هر ملت و علمای هر فرقه و عقلای هر زمره و عظمای هر ولایت و فهمای هر کشور مجالست نمودم، در هر طریقی صاحب تحقیقی و در هر دینی صاحب یقینی و هر مکانی اهل ایمانی و هر خانقاهی دل آگاهی و هر اقلیمی حکیمی و هر دیاری شهریاری بود، طریق مصاحبت پیمودم هر کسی را به چیزی مفتون و هر شخصی را به خیالی مرهون مشاهده کردم. عالم به علم خود در بند، و حکیم به حکمت خود خرسند. عاقل به گفتار خود مغرور، و جاهل به کردار خود مسرور. عابد به عبادت خود پایست، و زاهد از زهد خود سرمست. سلطان به سلطنت خود در ناز و گدا به مسکنت خود دمساز. هر یکی به هوایی دل داده و در پی تمنایی افتاده. جهان را دیدم سرابی بی بود و نمودی بی وجود. نه به عزتش اعتباری و نه ذلتش را مداری. در شهدش زهری مضمهر و در لطفش قهری مستتر. لاجرم از این گیر و دار رسته و رشته تعلقات گسسته. به مضمون مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من ركب فیها نجی و من تخلف عنها غرق در سفینه اعتقاد اهل بیت نشسته و به حکم و اعتصموا بحبل الله اعتصام به حبل المتین خاندان رسالت گرفته. منت ایزد را که شریعت نبوی و طریقت مرتضوی و مذهب جعفری دارم و نقش اخلاص سلسله علیه نعمت اللهیه را بر لوح جان و دل مینگارم، و سلطان العرفا و برهان الاتقیاء و ملاذ العارفين و ملجاء الطالبین قطب الافاق و الخلیفة بالاستحقاق مجذوبعلیشاه قدس سره العزیز را مریدم و بندگی آن حضرت و ملازمت آن درگاه را به خواجگی عالم و سلطانی بنی آدم برگزیدم.

ذکر سلسله علیه نعمت اللهیه

چون سخن به ذکر سلسله علیه نعمت اللهیه رسید و زمام مقصد به مرکز دایره وجود و شخص کامل و هادی زمانه کشید، لهذا بیان سلسله علیه مناسب آمد. بدان که:

فقیر حقیر زین العابدین الملقب به مستلعی مرید حضرت مجذوبعلیشاه همدانی است و آن حضرت مرید حسینعلیشاه اصفهانی و آن حضرت مرید نورعلیشاه اصفهانی و آن حضرت مرید سیدمعصومعلیشاه دکنی و آن حضرت مرید شاه علیرضا ولی دکنی و آن حضرت مرید شاه شمس الدین الحسینی الثالث و آن حضرت مرید میرشاه کمال الدین الحسینی الثانی و آن حضرت مرید میرشاه محمد الدین الحسینی الثانی و آن حضرت مرید میرشاه حبیب الدین محب الله الثانی و آن حضرت مرید میرشاه کمال الدین عطیه الله الحسینی و آن حضرت مرید میرشاه حبیب الله محب الله الحسینی و

^{۶۳} - حدایق السیاحه / ۲۷۹.

آن حضرت مرید میرشاه برهان الدین خلیل الله الحسینی و آن حضرت مرید شاه نعمت الله ولی و آن حضرت مرید شیخ عبدالله یافعی و آن حضرت مرید شیخ سعید و آن حضرت مرید شیخ ابی مدین و آن حضرت مردی شیخ ابومسعود اندلسی و آن حضرت مرید شیخ ابوالبرکات و آن حضرت مرید شیخ ابوالفضل بغدادی و آن حضرت مرید شیخ احمد غزالی طوسی و آن حضرت مرید شیخ ابوبکر نساج طوسی و آن حضرت مرید شیخ ابوالقاسم گورگانی و آن حضرت مرید ابوعمران مغربی و آن حضرت مرید ابوعلی کاتب و آن حضرت مرید ابوعلی رودباری و آن حضرت مرید شیخ جنید بغدادی و آن حضرت مرید شیخ سری سقطی و آن حضرت مرید شیخ معروف کرخی و آن حضرت مرید و دربان حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء است. لمولفه

بارالها حق شاه دین رضا	که ببخش از ما گناه ما مزی
حق آباء عظام آن امام	حق آباء کرام آن همام
که زما ما را بکل آزاد کن	بود ما از بود خود بنیاد کن
تا تو ما را سمع باشی و بصر	تا تو ما را فکر باشی و نظر
مائی ما را زما بستان تمام	تا تو مانی جاودانه! والسلام

۶۴

خليفة الخلفای حضرت مستعلیشاه

در شیراز این بار جناب رحمتعلی در خدمت حضرت مستعلیشاه قیام نموده و علیرغم همه بدخواهان دقیقه‌ای از مصاحبت و مجالست و خدمتگزاری ایشان کوتاهی نمی‌کرد. چنان که حضرت مستعلیشاه میفرماید:

میرزا زین العابدین ابن‌الحاج معصوم‌المدعو به میرزا کوچک، لقب گرامیش در طریقت رحمتعلی است و زبده اولاد حاج محمدحسن بل قدوه سالکان آن دیار است و اگر جمیع سالکان عراق و فارس به وجود ذیجودش افتخار نمایند سزاوار است، و در نزد سلسله علیه نعمت اللهیه عظیم المقدار است. فقیر گوید که قرب هشت سال میشود که اکثر اوقات با آن مظهر سعادت معاشرت و موانست مینماید و طریق محبت و اتحاد و خلت و وداد مینماید و همدم و محرم و در نزد فقیر مکرم و محترم است و صدف ضمیرش به در صدق و صفا و گوهر مهر و وفا گرانبار و بحر خاطرش از کدورات صفات ذمیمه و خس و خاشاک اخلاق رذیله برکنار، و ذات خجسته صفاتش به زیور فضایل صوری و معنوی آراسته و به کمالات ظاهری و باطنی پیراسته، دخلش خرج فقیر و درویش و منزلش مامن بیگانه و خویش و دلش مخزن اسرار و جانش مکن اطوار است و از اهل زمان و صحبت ایشان همواره محترز و برکنار است.^{۶۵}

علت استقرار در شیراز

از تصریحات فوق بطور وضوح معلوم میگردد که در این دوران جناب میرزا زین‌العابدین شیرازی از زمره مشایخ سلسله علیه و ملقب به لقب فقری درویش رحمتعلی بودند، اما از آنجا که بر وفق قضای پروردگار مقدر چنان بود که ایشان خلعت پوش تشریف مطاعیت کل و اریکه نشین مقام خلیفه الخلفایی و زمامدار امور عرفان طریقت نعمت اللهیه گردند،

^{۶۴} - حدایق السیاحه / ۲۸۰.

^{۶۵} - حدایق السیاحه / ۲۹۶.

فلذا حضرت مستعلیشاه دست از سیر و سیاحت کشیده و با سخت و خشن اوضاع فارس ساخته بود تا در تحت بال ولایت خویش احوال ایشان را به کمال برساند. چنانچه میفرماید:

- اکنون که سنه ۱۲۴۲ هجری است در بلده شیراز سکونت دارد. امید از کرم کریم و لطف عمیم خداوند قدیم چنان است که آن عزیز را به کمال عارفان بالله برساند و در مقام منتهای تمنای مقربان درگاه ساکن گرداند. بمحمد و آله الامجد. ۶۶

توبیت جناب حاج میرزا کوچک شیرازی رحمتعلیشاه

پیش از این سخن موالف و مخالف در باب امر جانیشینی حضرت مجذوبعلیشاه ذکر شد، الحال زمان مناسب است تا حقیقت موضوع و کیفیت تداوم سلسله علیه نعمة اللهیه شکافته شود.

چنان چه یاد شد حضرت آقای حاج آقا میرزا زین العابدین شیروانی ملقب به لقب فقری مستعلیشاه رباینده جناب میرزا کوچک زین العابدین شیرازی ملقب به لقب فقری رحمتعلی بودند. جناب حاج آقا میرزا کوچک بعد از انجذاب و در غلیان سرمستی به دستور حضرت مستعلیشاه روانه همدان گردید تا به دست حضرت مجذوبعلیشاه به عالم فقر مشرف شود.

پس از تشریف به فقر نظر به استعداد ذاتی جناب میرزا کوچک، حضرت مجذوبعلیشاه ایشان را تحت تربیت معنوی گرفته و به عزلت و خلوت اشاره نمودند. در اثنای این ریاضات استعداد ذاتی آن بزرگوار مانند گل نیلوفری شکفته شده و ایشان عارج معارج معنوی گردیدند. و لهذا به لقب رحمتعلی ملقب شده و دوباره به جانب حضرت مستعلیشاه حواله گشتند. در این سفر ایشان حامل نامه‌ای بودند که مضمون آن به تقریب این بود که زمام امور سلسله بعد از این باید به کف با کفایت جناب رحمتعلیشاه سپرده شود، و به این دلیل لازم است که حضرت مستعلیشاه دست از سیاحت کشیده و در شیراز مسکن گزینند و به امر تربیت جناب رحمتعلی ساعی گردند تا ایشان به کمال استعدادات خود نایل شود. از همین نظر بود که حضرت مجذوبعلیشاه هنگام گسیل داشتن جناب رحمتعلی به جناب حضرت مستعلیشاه بایشان فرمودند:

- این کار تو را است که دور دور رحمت است.

جناب مستعلیشاه نیز با رویت مراسله پیر بزرگوار خطاب به میرزا کوچک رحمتعلی میفرماید:

- همه را به شما سپرده‌اند.

علاوه بر آن در مطلبی که ایشان در خصوص وصایای مجذوبعلیشاه نگاشته‌اند مرقوم فرموده‌اند که ایشان گفتند: در این مدت مدید که در مسلک اهل فقر به عنایت الله المستعان منسلک شده‌اید به طریق فراغت و آزادی گذران نمودید. حال دیگر آزادی را به کنار بگذارید و در کمال اهتمام متوجه طالبین باشید. هر کس را طالب دیدید به او فیض برسانید. باید به عون الله المتعال چراغ روشن شده را محافظت نمود و کمال سعی در زیادتی روشنی نمود. ۶۷

آری، حضرت مستعلیشاه قدس سره العزیز در تمام طول عمر مبارک خویش از سن هفده سالگی به بعد در اقطار امصار

۶۶ - حدایق السیاحه / ۲۷۹.

۶۷ - حدایق السیاحه ۴۲۵-۴۲۴.

عالم گردیده و به صحبت اهل همه فرق رسیده و همه جا مورد توقیر و احترام واقع شده و از همه مکرمت دیده بودید. حال آن که از زمانی که پای در خاک ایران نهاد، جز زجر و شکنج و اذیت و آزار چیزی نصیبش نشد. با این حال مشاهده میشود که ایشان تمام این سختی‌ها را به جان می‌خورد، و این همه آوارگی‌ها را که معاندان به ایشان و همسر و فرزندان‌شان تحمیل میکنند، می‌پذیرد و خوف مدام از تیغ جلادان را تحمل مینماید اما پا از صحنه بلا بیرون نمینهد!

کندر بلای سخت پدید آید فضل و بزرگواری و سالاری

اما چرا؟

اینجاست که محقق باید غرض را به کنار نهد و به وجدان خود مراجعه نماید و بداند که حضرت مستعلیشاه بچه سبب این چنین پیکر ریاضت کشیده خود را زیر سنگ آسیای مصائب مینهد؟ ایشان در پی مال و جاه و مقام نیست که این همه را ملوک هند و سند به پایش میریختند و او بچشم بی‌اعتنایی بر آنها مینگریست. نام و آوازه او نیز از چهارگوشه اقطار عالم گذشته و همه جا صیت اشتهار او استماع میشد. پس برآستی به چه دلیل است که او دست از سیاحت بر میدارد و در کنج زاویه‌ای گمنام و پنهان از چشم خاص و عام در شیراز مخفی می‌شود؟!

پاسخ سؤال روشن است، زیرا او جان برکف گوش به فرمان مرشد خویش آماده به خدمت بوده و مرشد بزرگوارش از او خواسته که به شیراز رود و در آنجا اقامت جوید و میرزا زین‌العابدین شیرازی ملقب به رحمتعلی را در ظل ولایت خویش تربیت کرده، به کمال رساند تا این چراغ روشن هدایت را به او تسلیم نماید.

با دقت در این نکته باریک مشخص میگردد که حضرت مجذوبعلیشاه جناب رحمتعلی را به دایره مدار عالم عرفان سفارش فرموده و کار اکمال و تکمیل ایشان را بعد از خود به حضرت مستعلیشاه و انواده بودند. آن نامه که جناب رحمتعلی از سوی حضرت مجذوبعلیشاه به دست مستعلیشاه رسانید در حقیقت عین سواد وصیت‌نامه و تعیین جانشینی است، اما در همه احوال، چه در آن زمان که حضرت مجذوبعلیشاه در قید حیات بودند، و چه در عصر مستعلیشاه مصلحت نبود که این راز از پرده برون افتد. زیرا همه معاندان و دشمنان که بخون عارفان تشنه‌اند، و خاموشی چراغ طریقت را آرزو مینمایند، در همان لحظه که میرزا کوچک رحمتعلی را در قمشه دستگیر کرده و به مدت سه ماه به زندان افکنده بودند به حیات ایشان پایان میدادند.

این راز باید زمانی سر از پرده بیرون می‌آورد که دور دور درویشان شده و دست معاندان از کارها کوتاه افتاده بود. حضرت مستعلیشاه به پرورش میرزا کوچک رحمتعلی اقدام نمود تا این شیخ عزیز را به کمال درجات عارفان بالله برساند و مقام ولایت تامه را که از مجذوبعلیشاه به ایشان رسیده بود، به وی احاله نماید. فلذا علیرغم همه شداید در شیراز مستقر شده و عمر مبارکش را به امر تکمیل سلوک حاج میرزا زین‌العابدین کوچک شیراز ملقب به رحمتعلی اختصاص داد. چنان که در کتاب بستان‌السیاحه که چند سال بعد از کتاب حدایق‌السیاحه تالیف نموده مرقوم میفرماید:

ذکر سالک مسالک یقین‌الحاج میرزا زین‌العابدین بنی‌الحاج معصوم

لقب گرامیش رحمتعلی است. مدت ۱۴ سال میشود که اکثر اوقات جلیس و همدم و انیس و محرم فقیر است و عمر گرامیش در استرضای خاطر فقیر میگذرد و در ترفیه حال فقراء و مساکین و رعایت عموم سالکین اشتغال دارد و داننده خیر و رساننده راحت و مظهر رحمت و مصدر شفقت است. از حضرت واهب‌العطایا امید صادق و رجاء واثق است که

رحمتعلی را به کمال اولیاء الله برساند و در مقام فناء فی الله و بقاء بالله قایم و دایم گرداند و از برای خاطر دل من از چنگ وجود موهومی برهاند و او را خلعت تجلیات ذاتی و صفاتی و اسمائی بر دوام بیوشاند و دشمنان خانگی او را که عبارت از خیالات موهومی است معدوم گرداند.^{۶۸}

باید دانست که تالیف کتاب مستطاب بستان السیاحه بر حسب مقدمه مولف عالیجناب در سال مرغوب (=۱۲۴۸ هجری قمری) و مقارن سن ۵۴ سالگی ایشان واقع شده است.

بقیه هاچرا

گفتیم که حضرت مجذوبعلیشاه روزی به در خلوت و ریاضتخانه جناب میرزا کوچک رفته و به ایشان فرمودند که این کار تو را است و قرع بخت به نام تو اصابت کرده، زیرا دور تو دور رحمت است. جناب میرزا زین العابدین رحمتعلی در آن لحظه چیزی از رمز کلام حضرت مجذوبعلیشاه متوجه نشد. بعد از آن نیز ملاحظه مینمود که حضرت مستعلیشاه همچنان که خود ایشان نوشته‌اند شب درویشان را سحری قریب‌الوقوع انتظار میکشند و منتظر تغییر سریع اوضاع میباشند.

دگرگونی اوضاع

پیدا بود که در پشت پرده غیب تقدیر جدید مقدر شده است از قضا در اواخر سال ۱۲۴۹ هجری فتحعلیشاه قاجار فوت کرد و نوه او محمدشاه به تخت جانشینی نشست. و پرده از راز نهانی برفتاد!

ارادتمندی محمد شاه قاجار

سلطان جدید ممالک محروسه بر خلاف شاه پیشین با فقرا ارتباط داشت و به جناب مستعلیشاه در خفا ارادت میورزید^{۶۹} فلذا از این لحظه به بعد شرایط عالم عرفان بکلی دیگرگون شد و مشکلات پیشین رو در عدم نهاد. در کوتاه مدتی زمام امور مملکتی به دست ارادتمندان به بزرگان افتاد، و مردم نیز چون چنین دیدند بترک رویه پیشین گفته و در مکرمت عارفان مبالغه تمام نمودند. چنانچه کسانی که تا پیش از آن ظروف فقیران را نجس میشمردند، منبعه بر یکدیگر پیشی میگرفتند که از بقیه غذای آنها بجهت تیمن و تبرک بخورند!

منصب صوری رحمتعلیشاه

جناب رحمتعلیشاه در سال ۱۲۵۰ هجری قمری به اشاره مستعلیشاه عازم محلات شد، و مقارن فوت فتحعلیشاه در اصفهان، به اشاره مرشد خویش به منظور تعزیت و تهنیت محمدشاه قاجار به دارالسلطنه تبریز شتافت، و از آنجا در معیت محمدشاه به پایتخت نزول اجلال فرمود. در این زمان بنا به خواهش محمد شاه حضرت مستعلیشاه شیروانی نیز از شیراز به تهران تشریف فرما شده و مورد توقیر و احترام فراوان قرار گرفتند. پس از آن که حضرت مستعلیشاه با جبروت تمام در پایتخت نزول اجلال فرمودند جناب رحمتعلیشاه و جناب میرزا مسلم ارومی و جناب صدرالممالک اردبیلی به خیرمقدم گویی

^{۶۸} - حدایق السیاحه ۴۳۹.

^{۶۹} - مقدمه حدایق السیاحه ۵.

ایشان شتافته و به دعوت محمدشاه به ملاقات ایشان رفتند، و چون مجلس از اغیار خالی گشت، در همان قصر سلطنتی مجلس فقری خاصی تشکیل شده و بساط نیازی سبز شد. محمدشاه از فراز تخت مرمر به زیر آمده و در کنار فقیران الهی بر روی خاک نشست، و در سطوت جذبه‌های پیر طریقت اظهار نیاز و تهیدستی حقیقی نمود. پس از انقضای این مجلس، شاه قاجار منصب صدارت عظمی را به جناب نصرالله خان اردبیلی پیشنهاد نمود اما ایشان آن را نپذیرفت. فلذا جناب حاج آقا میرزا آغاسی که از حاضران این مجلس و از فقرای با محبت سلسله علیه نعمت اللهیه و از تربیت شدگان حاج آقا ملا عبدالصمد همدانی از مشایخ حضرت نورعلیشاه بود عهده‌دار این سمت شده، و جناب نصرالله خان خلعت مقام صدرالممالکی بر تن نمود، و به اشاره ایشان محمدشاه قاجار منصب نایب‌الصدری را به جناب رحمتعلیشاه تفویض کرد. پس از آن محمدشاه برای استمالت از حضرت مستعلیشاه و جبران تمام مصائبی که برایشان رفته بود، و برای آن که خاطر ارجمندش بیش از غلبه عوام و حقد جهال و حسادت بیخبران آزرده نشود و دوران آوارگیشان به سر آید و برای اثبات مراتب ارادتمندی و ادب خویش به ایشان شش‌دانگ ده کشن را که سالیانه هزار تومان عوائد آن بود در چهار کیلومتری شیراز خدمتشان تیول کرد. در سال ۱۲۵۱ هجری قمری حضرت رحمتعلیشاه با عهده‌داری کلیه مناصب دولتی ایالت فارس و با فرمان نایب‌الصدری رهسپار شیراز شده، و بر اریکه نایب‌الصدری تکیه زد و به این ترتیب وعده پیر روشن ضمیر که فرموده بود: این کار تو را است، که دور دور رحمت است تحقق یافت.

رحلت حضرت مستعلیشاه

حضرت مستعلیشاه در چهار سال پایان عمر عزیزش مورد اعزاز و توقیر تمام بود. با این حال ایشان که از کار دنیا به تنگ آمده، و از جانب دیگر جناب رحمتعلیشاه را به کمال مطلوب عارفان الی الله رسانده بود، با اطمینان خاطر از آینده سلسله علیه نعمه اللهیه عزم مسافرت به خانه خدا و حج بیت الله نمود. و در سال ۱۲۵۳ در سن شصت سالگی همراه با همسر ارجمندش راهی مکه معظمه گردید. در این سفر چندین تن از فقرای با محبت منجمله مرحوم حاج محمدتقی ابن حاج معصوم برادر رحمتعلیشاه در التزام رکاب بودند. آن چنان که در یادداشتهای آقا زاده ایشان آقا میرزا علی صدرالعرفا درج شده یکی از ملتزمین رکاب ایشان که غسل بود نقل نمود که:

- ایشان بعد از انجام اعمال حج و تصمیم مراجعت به شیراز روز آخر که برای وداع به مسجدالحرام آمدند، پس از طواف در مقام ابراهیم نماز خواندند و بعد از نماز دستها را بلند کرده، پس از دعای بسیار معروض داشتند:

- بارالها، جمعی مرا کافر و گروهی مسلم و جمعی مومن میدانند، و تو از ضمیر هر کس بهتر آگاهی و بهتر میدانی که آنچه تا کنون انجام داده‌ام برای رضای تو بوده. الحال از صدمات اهل روزگار ملول شده و مایل به زندگانی دنیا نیستم و اگر تو راضی به رفتن من باشی، من هم به رضای تو راضیم.

پس از ادای این کلمات به گریه افتادند. سپس بیرون آمده و به کاشانه مراجعت نمودند.

اتفاقاً همان شب تب و سردرد عارض ایشان شد و در قافله حجاج مرض ایشان شهرت یافت. با همان حال از مکه حرکت نموده و به فاصله دو روز رحلت فرمودند و در قبرستان جده مدفون گردید.

ناقل این کلمات همان شخص همراه است که از ایران در معیت ایشان رفته و کارش غسلی بوده و کارهای تغسیل و تکفین و تدفین ایشان را با کمال ادب و نهایت احترام مجری داشته بوده است. از آن جناب دو فرزند باقی ماند یکی به نام جلال‌الدین محمد متولد ۱۲۴۸ هجری قمری و متوفی به سال ۱۲۹۰، و فرزند دیگر به نام جناب حسام‌الدین علی متولد

۱۲۵۰، ایشان از فقرای راه رفته بود و در زمان حضرت آقای سلطانعلیشاه و بر حسب فرمان ایشان ماذون در تعلیم اوراد و اقامه جماعت گشت و حضرتش نسبت به ایشان لطف وافر داشتند.^{۷۰}

ذکر سالک مسالک یقین الحاج میرزا زین العابدین بن الحاج معصوم
 لقب کرامت جمعی است اصل آن بزرگوار از دیار قدسین است زنده اولاد الحاج محمد حسن بل قده اخبار آن یار و اگر جمیع سالکان عراق فاکر
 برودش افتخار کنند سر است بزور فضایل انسانی آراسته و بجلد کلمات فغانی پراسته بواسطه فقیرمید قطب العارین مجد و بعلی شاه قدس
 است و شرف صحبت آنحضرت رسیده و جمعی از شیخ عصر را بنسب دیده و بسیاری علمای زمانها فاتحان بوده و طریق سفر عاقبت و خراسان
 و حجاز و یرب پیچیده و شست بیهار از انبای روزگار کشیده و ز بهر مراتب ز دست بیگانه خویش و تو انکر و در و نرس چسبیده
 در چهارده سال شود که اکثر اوقات مجلس و عبادت و آنیس و محرم فقیر است و عمر کرامت در استر ضامی ظاهر فقیر میگذرد و در تریبه حال قرار
 در غایت عموم سالکین اشتغال دارد و داند خردور ساند و راحت و مظهر رحمت و مصد شفقت است زیرک و کاروان و عارف معارف
 عرفان صادق بسیار هم بان و مؤدب متواضع و سخی و قانع و قلب اگر در تن صابر و لسان شاکر او را طهارت و صدق و صفا و شرم
 و جفا و اراغاد مند از صحت و نماند که بران حمت از زرد دارد و از معاشرت بل فساد و افساد و اجتناب لازم شمارد و از
 حضرت واجب لطفای امید صادق در جا و دینی است که جمعی را بحال اولیا، اسد برساند و در مقام قانعی اسد و جبار با اسد قایم و در ایم کرد اند و در باقی
 دل من از چنگ وجود موبومی بر بندد و در اطلعت تجلیات زانی بصغنی و اسانی بر دوام پوشاند و دشمنان غالی او را که جبارت از خیالات موبومی است
 معدوم کرد اند **مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ**

اعلان مرتبه والای حضرت رحمتعلیشاه و اشاره به تفویض قریب الوقوع امور سلسله به ایشان^{۷۱}

گراهایت حضرت مستعلیشاه

با این حال که حضرتشان در سراسر کتاب مستطابی که به قلم خویش تالیف نموده اند از خود کمتر سخن رانده، و اگر بصورت سخنی درباره خویش فرموده اند آنچنان با خفص جناح و ادب بوده، که خواننده نا آشنا در گمان میفتد، برعکس هر جا از غیر سخن رانده اند در بیان شرح احوالش چنان داد سخن داده اند، که خواننده او را فراتر از آنچه بوده می پندارد. البته این همه آداب فقری است و باید از آن درسها گرفت:

از خدا جوئیم توفیق ادب بی ادب محروم ماند از لطف رب

به همین لحاظ نظر به آنکه حضرت مستعلیشاه از خود کمتر سخن گفته و بخصوص کرامتهای خویش را بکلی نهفته اند، بر محقق دریافت مقامات عرفانی ایشان مشکل است. با این حال اگر دیده گشوده باشد، در خلال رموز کلام ایشان بسی نکات است که از عظمت مقام ایشان حکایت دارد، و ما به بیان یکی دو تای آن بسنده مینمائیم:

- ۱- معالجه دختر راجه هند
- ۲- آوردن فتح و فیروزی به جبهه طرفداران عرفان
- ۳- دگرگون کردن اوضاع ایران به نفع فقیران

^{۷۰} - مقدمه حدایق السیاحه ۵.

^{۷۱} - نقل از بستان السیاحه.

۴- مستجاب الدعوه بودن ایشان

۵- ماجرای بیوک آباد

آثار علمی و عرفانی

از حضرت مستطاب مستعلیشاه چندین کتاب و رساله عرفانی برجا مانده است که از جمله عبارتند از ریاض السیاحه، حدایق السیاحه، بستان السیاحه. اما ایشان در کتاب حدایق السیاحه از رساله‌ای به نام بیان واقع نام برده‌اند که اثری از آن به دست نیامده است. با این حال از مضمون افاضات ایشان کمابیش میتوان به کم و کیف مفاد رساله مزبور واقف شد، و به قوت حدس چهارچوب آن را بازسازی نمود. این رساله از آنجا که به امر تفرقه در سلسله نعمه‌اللهیه اشاره دارد، از اهمیت فراوانی برخوردار است، و به همین دلیل مورد بررسی اجمالی نگارنده این سطور قرار گرفته و در این مقدمه نقل شده است.

چاقشینی حضرت مستعلیشاه

پس از رحلت این بزرگوار ارکان سلسله نعمت‌اللهیه به کف با کفایت حضرت رحمتعلیشاه سپرده شد. اگرچه نص جداگانه و فرمان مستقل جانشینی و خلافت‌الخلفایی ایشان به دست نگارنده نرسیده، اما از مضمون و مفاد نکاتی که حضرت مستعلیشاه در مورد جناب رحمتعلیشاه در کتب حدایق السیاحه و بستان السیاحه ذکر فرموده و در این مقدمه نقل افتاده، جای تردید نمی‌ماند که جانشین منصوب و منحصر به فرد حضرت مستعلیشاه قدس سره‌الغزیز کسی جز حضرت رحمتعلیشاه نبوده است. از جمله نکاتی که در مورد حضرت رحمتعلیشاه در کتاب حدایق السیاحه مسطور شده، چنین است:

... قدوه سالکان آن دیار است، و اگر جمیع سالکان عراق و فارس به وجود ذیجودش افتخار نمایند، سزاوار و در نزد سلسله‌علیه نعمت‌اللهیه عظیم‌المقدار است ...

همدم و محرم فقیر و در نزد فقیر مکرم و محترم است و صدف ضمیرش به در صدق و صفا و گوهر مهر و وفا گرانبار و بحر خاطرش از کدورات صفات ذمیمه و خس و خاشاک اخلاق رذیله بر کنار و ذات خجسته صفاتش به زیور فضایل صوری و معنوی آراسته و به کمالات ظاهری و باطنی پیراسته ...^{۷۲}

به همین جهت پس از رحلت حضرت مستعلیشاه، و استقرار حضرت رحمتعلیشاه بر اریکه ارشاد مطاعیت کل، کسی مدعی ایشان در امر هدایت عباد نگردید، و همه فقرای نعمت‌اللهی پیرو حضرت مستعلیشاه اعم از مشایخ قدیمی و سالکان با ایشان تجدیدعهد نمودند، و طالبان نیز به ایشان دست بیعت دادند.

حضرت رحمتعلیشاه علاوه بر دارا بودن مقام ارشاد و مطاعیت کل در عرفان، در علوم صوری و رسمی نیز به کمال و دارای درجه اجتهاد بودند، و بنا به درخواست جناب صدرالممالک اردبیلی و موافقت محمدشاه قاجار مسندنشین منصب نایب‌الصدری نیز به شمار می‌آمدند. از یمن وجود ایشان، تصوف و عرفان در ایران رواجی تام به هم رسانید و بسیاری از مردم اصناف و طبقات گوناگون به ایشان دست ارادت دادند.

^{۷۲} - حدایق السیاحه ۲۹۶.

رحلت حضرت رحمت علیشاه

حضرتشان در شب یک شنبه هفدهم صفر ۱۲۷۸ هجری قمری بعد از فراغت از مجلس روضه خوانی و اتمام اطعام مدعوین، با همه وداع نموده و همان شب در بستر خواب جان به جان آفرین تسلیم فرمودند. پیکر پاک ایشان پس از انجام تشریفات معهوده در قبرستان باب السلم شیراز به خاک سپرده شد، و بر روی سنگ قبر شعری از مرحوم وقار منقور گردید که مصرع ماده تاریخ آن چنین است: ره بیزم انس جست آن هادی راه یقین
از آنجا که الف آن ممدوه است ماده تاریخ ایشان ۱۲۷۸ هجری قمری میشود.

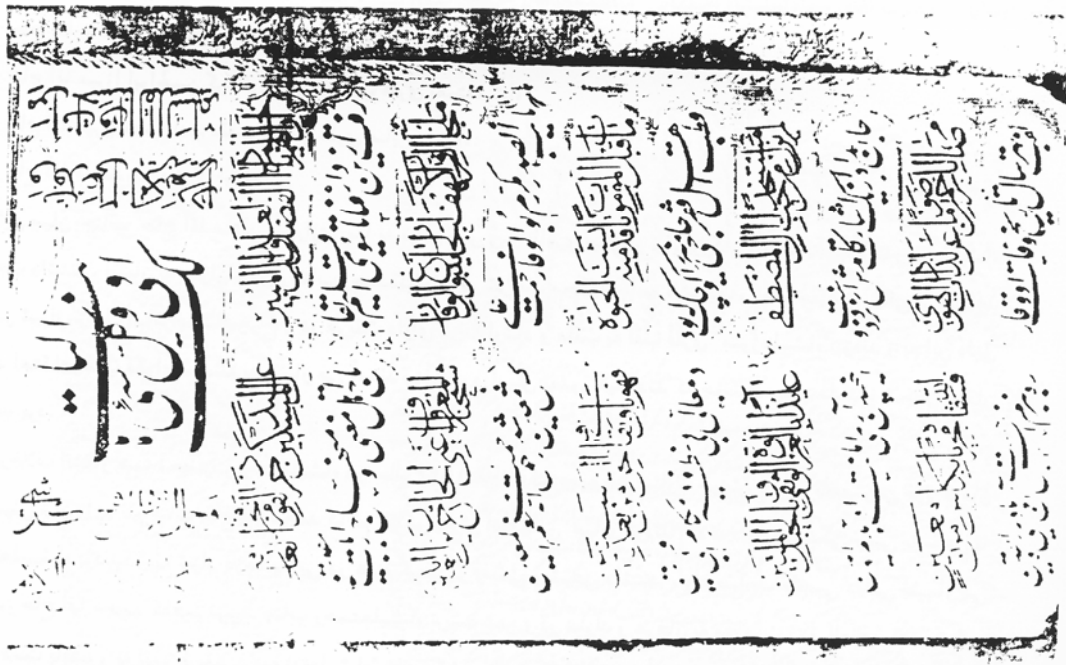
وضع سلسله علییه بعد از رحلت حضرت رحمت علیشاه

چنان که پیش از این یاد شد، پس از رحلت حضرت مجذوبعلیشاه سلسله نعمت اللهیه به تفرق و انشعاب دچار گردید و عده‌ای از فقرا از گرد حضرت مستعلیشاه پراکنده شده و به جناب کوثرعلیشاه ابراز سرسپردگی نمودند. اتفاقاً بعد از رحلت حضرت رحمتعلیشاه نیز سلسله بیش از پیش دچار تفرقه و چند دستگی گردید، و معتقدان و مریدان حضرت رحمتعلیشاه به سه دسته تقسیم شدند که عبارتند از:

۱- پیروان حضرت حاج محمدکاظم اصفهانی سعادتعلیشاه معروف به طاوس العرفا

۲- پیروان جناب حاج آقا محمد شیرازی منورعلیشاه

۳- پیروان جناب حاج آقا میرزا حسن اصفهانی ملقب به صفیعلیشاه.



سنگ لوح مرقد مطهر حضرت رحمتعلیشاه شیرازی

انشعابات جدید در سلسله نعمت اللهیه و امر جانشینی حضرت رحمتعلیشاه (ره)

در زمان رحمتعلیشاه فقرای سلسله نعمت اللهی با خاطری آسوده از لعن و طعن طاعنان میزیستند. زیرا:

- ۱- جناب رحمتعلیشاه علاوه بر درجه ارشاد در طریقت، دارای درجه اجتهاد در شریعت نیز بودند، و بدینروی بعنوان یک انسان جامع ظاهر و باطن مورد احترام قاطبه مردم اعم از سالکان و مسلمانان غیرسالک بشمار میرفتند.
 - ۲- علاوه بر مقامات فوق، جنابش دارای سمت دولتی نایب الصدوری مورد احترام خاصه و عامه بودن.
- بعلت جمع این ویژگی‌ها، در دوره قطیبت ایشان، سلسله نعمت اللهیه از اعتلای خاصی بهره‌مند گردید، که با تمام ادوار پیشین آن تفاوت داشت. تا قبل از این ایام با سعادت، غالباً قشریان روحانی نما با اخذ احکام دولتی و صدور فتاوی «شرعی» جان و مال و ناموس در اویس و عارفان را مورد هتک حرمت قرار میدادند، و فقرا در آن اوان در رنج و زحمت بسیار بسر میبردند، اما از بخت خجسته فال، زمان جناب رحمتعلیشاه اوضاع بطور کلی بسامان بود و فقرا در سایه رحمت الهی میزیستند. زمانی که رحلت جناب رحمتعلیشاه نزدیک شد، فقرای سلسله به تشویش فراوانی دچار شده، و با یادآوری ایام پیشین بیم تجدید آن خاطرات تلخ را داشتند، لذا آرزوی قلبیشان این بود که دوران جانشین ایشان نیز به صورتی تداوم دوران خود ایشان باشد، نه بازگشت مشکلات پیشین. البته جناب رحمتعلیشاه مشایخ چندی تربیت کرده و به ارشاد عباد اعزام نموده بودند، که علی‌القاعده یکی از میان آنان به سمت خلافت قطب وقت تعیین میشد.

غوروی در چند اجازه طریقتی

از مرحوم نایب‌الصدر شیرازی حاج آقا میرزا زین‌العابدین شیرازی رحمتعلیشاه چندین اجازه طریقتی در دست است که از اهمیت ویژه و بسیار فراوانی برخوردارند.

اگرچه صاحب کتاب طرائق الحقایق - مرحوم حاج محمد معصوم شیرازی ابن زین‌العابدین معروف به نایب‌الصدر ثالث - از مشایخ بسیاری نام می‌برد که از دست پدر بزرگوارش - حضرت رحمتعلیشاه - مفتخر به دریافت اجازه ارشاد شدند،^{۷۳} اما از نظر یک محقق که در کار تهیه یک گزارش تاریخی دقیق از تحولات سلسله متصله نعمت‌اللهیه است، روایات عموم مورخین - چون صاحب طرائق - زمانی قابل استناد به‌شمار می‌رود که به دلایل متقن تاریخی و اسناد غیرقابل انکار نیز اتکا داشته باشد.^{۷۴}

^{۷۳} - مانند حاج میرزا ابوالحسن کرمانی (نعمتعلیشاه)، حاجی محمدحسن نطنزی کاشانی (عبدعلیشاه)، میرزا محمدحسن غفاری کاشانی (محتاجعلیشاه مشرفی)، شیخ محمدحسن سیرجانی کرمانی (صفاعلیشاه قازانی)، و نیز یوسف‌علی، عنایت‌علی، قربان‌علی و....

^{۷۴} - متأسفانه کتاب طرائق الحقایق که زمانی در زمره امهات مراجع تصوف متأخر به‌شمار می‌رفت امروزه در مواردی از اعتبار چندانی برخوردار نیست و این امر ناشی از به‌دست افتادن مدارک قطعی است که عدم صحت برخی از مندرجات این کتاب را به اثبات می‌رساند. مخدوش‌ترین بخش‌های این کتاب به‌ویژه مربوط به وقایعی است که مربوط به ایام پس از رحلت پدر بزرگوار وی مرحوم رحمتعلیشاه و جانشین ایشان می‌شود. به عنوان اشاره به ذکر چند نمونه بسنده می‌شود:

الف - عین فرمان جانشینی حاج آقا محمدکاظم سعادتعلیشاه که به خط و خامه مرحوم رحمتعلیشاه انشا و تحریر و به مهر ایشان مهور شده و از گزند روزگار مصون مانده و امروزه در دسترس ماست و گراور آن در این مجیزه منعکس شده با متنی که صاحب طرائق نقل کرده تفاوت‌های اساسی دارد، و بسیاری از جمله‌های محوری و اساسی آن توسط صاحب طرائق محذوف و

اجازه‌های مزبور به ترتیب تاریخ صدور به قرار زیرند:

بخش‌های دیگر آن تحریف شده است. و اگر نبود که ما امروزه به اصل فرمان دسترسی داشتیم، گزارش مخدوش صاحب طرائق سیمای دیگری از حوادث واقعه پس از رحلت مرحوم رحمت‌علیشاه به دست محققان می‌داد.

ب - در طرائق الحقایق آمده که حاج آقا محمدکاظم اصفهانی از طرف رحمت‌علیشاه مفتخر به لقب "سعادت‌علی" شد، و این خلاف واقع است، چون ایشان در همان فرمان جانشینی سابق‌الذکر "درویش سعادت‌علیشاه" لقب گرفته که برهان دیگری بر امر نیابت مطلقه ایشان در تدبیر و تدبیر امور مربوط به سلسله است.

ج - در طرائق فرمان جانشینی به عنوان دستور تلقین ذکر قلبی معرفی شده؛ حال آن که در صدر آن متن سخن از انتقال اسرار اولیا از سلف به خلف است.

د - در طرائق الحقایق (ج ۳، ص ۳۹۵) نوشته شده که رقم نیابت و نصب مشایخ در هر ولایت به قلم "فخرالدین منصورعلی میرزا محمدحسین نایب‌الصدر ثانی" [یعنی فرزند ارشد رحمت‌علیشاه متوگد شعبان ۱۲۵۵ و متوفی به ۱۷ ماه صفر ۱۲۹۵] مقرر فرموده بود؛ حال آنکه چندین فرمان طریقتی موجود که در دست ماست (متعلق به حاج آقا محمدکاظم اصفهانی و حاج آقا ملامحمدحسن نظنزی) همه به خط خود رحمت‌علیشاه است.

ه - در طرائق الحقایق (ج ۳، ص ۴۰۴) نوشته شده که حاج محمدحسن نظنزی از جانب رحمت‌علیشاه «به لقب عبدالعلیشاه و اجازه ارشاد طالبین راه رشاد مفتخر» گشت. حال آنکه در فرمان‌های ارشاد حاجی مزبور که در دست است مطلقاً چنین لقبی مذکور نیست، و حاجی ملا محمدحسن که ذوق و طبع شعری داشت در اشعار خود "عبدعلی" تخلص می‌کرد، اما این لقب طریقتی او نبود.

و - در طرائق الحقایق (ج ۳، ص ۴۳۳) آمده که حاج آقا محمد شیرازی عموی مرحوم رحمت‌علیشاه «...برحسب نص صریح غفران‌مآب حاجی میرزا کوچک نایب‌الصدر [رحمت‌علیشاه] مرجع و مقتدای سالکین طریقه واضحه نعمت‌اللّه است...» حال آن که مرحوم عموی رحمت‌علیشاه - حاج آقا محمد شیرازی - اگرچه در فقه و اصول دستی داشت و موفق به اخذ درجه اجتهاد شده بود، در طریقت مقامی نداشت و اذن و اجازه و فرمانی دریافت نکرده بود و نص مورد ادعای صاحب طرائق دستخط برادرزاده او یعنی میرزا محمدحسین است و اعتبار طریقتی ندارد. نکته جالب آنکه خود مرحوم حاج آقا محمد شیرازی نیز همیشه به این امر اقرار داشت که از دست مرحوم رحمت‌علیشاه چیزی دریافت نداشته و معترف بود که «اجازه‌نامه مورد بحث را پس از فوت ایشان آوردند و به من دادند» (این مطلب را عیناً به مرحوم حاج آقا میرزا حسن اصفهانی گفته بود، و ایشان نیز در نوشته‌های خود آن را نقل کرده است. رجوع شود به نامه‌های صفی و مقدمه کتاب او در دیوان صفی‌علیشاه و نیز درآمدی بر تحولات تاریخی سلسله نعمت‌اللّه در دوران اخیر به قلم نویسنده این سطور [تهران، حقیقت، ۱۳۸۱]).

ز - در طرائق الحقایق از حاج آقا محمد مجتهد شیرازی به اسم "منورعلیشاه" نام می‌برد. حال آن که هیچ سندی برای این لقب در دست نیست، و از آنجا که این ترکیب یکی از القاب طریقتی است و حاجی مذکور در طریقت هیچ‌گونه جایگاهی نداشته، فلذا اعتباری ندارد. نکته قابل توجه آن که حتی در نص مورد نظر صاحب طرائق الحقایق [دستخط میرزا محمدحسین] نیز چنین لقبی به چشم نمی‌خورد.

از جانب دیگر بسیاری از محققان باتوجه به اختلاف دیدگاهی که بین خانواده رحمت‌علیشاه - که از فقها و مجتهدان به نام بودند - با شخص رحمت‌علیشاه - که برخلاف روش پدر و عموها و اجدادش عمل کرده و به تصوف گراییده و از بزرگان عرفان بود - در تشرّف عمومی ایشان به فقر نعمت‌اللّهی تردید جدی دارند و آن را محلّ تأمل قرار می‌دهند. این بحث در کتاب درآمدی بر تحولات تاریخی سلسله نعمت‌اللّهی تفصیلاً آمده است.

۱ - اجازه ارشاد جزئیۀ اولیہ برای حاج آقا محمد کاظم اصفهانی - مورخہ شوال المکرّم ۱۲۷۱ هجری. در این اجازه آمده است: «جناب محامد و محاسن انتساب برادر مکرّم آقا محمد کاظم استحضر از طریقت علیہ داشت، لہذا بہ تاریخ شوال المکرّم قرار دادم کہ در اصفهان ہر کس طالب طریقہ حقّہ باشد، ذکر انفاس را با اورادی کہ از مشایخ عظام یدآیید بہ ایشان رسیدہ تعلیم نمایند.» و در ادامہ از جملہ آمده است: «و شب‌های جمعہ ہر گاہ اسبابش جمع باشد بہ نہجی کہ بہ ایشان رسیدہ است، نیازی سبز کنند و دعای سفرہ معمول دارند».

بنابراین اجازه، حاج آقا محمد کاظم مجاز بہ تلقین اوراد و اذکار لسانی، ذکر انفاس و تشکیل مجلس نیاز و دعای سفرہ در شب جمعہ شدہ، اما مفتخر بہ دریافت لقب طریقتی نگشتہ است.

۲ - اجازه ارشاد جزئیہ ثانویہ حاج آقا محمد کاظم اصفهانی مورخہ ربیع الاول ۱۲۷۲. در این اجازه آمده است: «مجدّد قلمی می‌شود کہ طالبین حق در اصفهان یا جای دیگر ہر جا باشد بہ ہم رسد مأذون ہستند کہ ذکر انفاس و ذکر حیات و اوراد - بہ نہجی کہ بہ ایشان رسیدہ - بہ قدر استعداد طالبین بہ ایشان تعلیم کنند و تا ممکن است شب‌های جمعہ و نیاز را از دست ندهند و معمول دارند».^{۷۵}

این اجازه مکمل قبلی است و در آن جواز تلقین اذکار انفاسیہ و حیاتیہ و نیز اوراد و سبز کردن مجلس نیاز و مجالس شب‌های جمعہ ذکر شدہ و دایرہ ارشاد ایشان از انحصار بہ محدودہ اصفهان خارج گشتہ و اطلاق یافتہ است. مع ذلک در این اجازه نیز عنوان و لقب طریقتی ذکر نشدہ است.

۳ - اجازه مطلقہ کاملہ ارشاد کلیہ و فرمان نیابت و جانشینی و لقب طریقتی "سعادت علیشاہ" برای حاج محمد کاظم اصفهانی مورخہ شوال المکرّم ۱۲۷۶ در این فرمان آمده است: «در این تاریخ کہ شہر شوال المکرّم سنہ ۱۲۷۶ ہجری است، مجدّداً عالی جناب معارف اکتساب عوارف انتساب محامد و مکارم و مشایخ القاب آقا محمد کاظم معروف بہ شیخ زین الدین طاب‌ترہ^{۷۶} را کہ بہ حلیہ اوصاف حمیدہ آراستہ و از رذایل صفات نفسانی پیراستہ پیراستہ است، محکوم بہ ارشاد طالبین و مأذون در تلقین اوراد و اذکار قلبیہ و قالبیہ مأثورہ از اولیاء راشدین نمودم و ایشان را در طریقت "درویش سعادت علیشاہ" ملقب ساختم. جناب مشارالیہ باید ہمت اولیا را پیش نهاد نمودہ، از ارشاد طالبین و تربیت سالکین و انذار منکرین دقیقہ‌ای فرو گذاشت ننماید. و فقرای سلسلہ علیہ نعمت اللہیہ ہم از اطاعت و انقیاد ایشان خود را معاف ندارند و مردود ایشان را مردود فقیر و مقبول ایشان را مقبول فقیر شمارند».^{۷۷}

این فرمان دارای اطلاق و کمال خاصی است و چنان کہ در جملات صدریہ آن درج شدہ، آقا محمد کاظم را نہ تنها "مأذون در تلقین اوراد و اذکار" بلکہ حامل و مبلغ "اسرار اولیا" نمودہ و بہ این دلیل، کلیہ اذکار قلبیہ و قالبیہ اعم از انفاسیہ و حیاتیہ و ہیکلیہ و حمایتیہ و تہلیلیہ و... اوراد مختلفہ کہ یدآیید در سلسلہ متصلہ نعمت اللہیہ از اسلاف بہ دست اخلاف منتقل شدہ و در آن زمان در اختیار مرحوم رحمت علیشاہ قرار داشت بہ ایشان سپردہ گشتہ است، و مندرجات این فرمان منحصر بفرہد دلالت صریح بر امر نیابت مطلقہ و جانشینی بلافصل حاج آقا محمد کاظم اصفهانی دارد و بہ ہمین دلیل است کہ ایشان تنها شخصیّتی است کہ از طرف مرحوم رحمت علیشاہ مفتخر بہ اخذ لقب طریقتی شاہی گشتہ و بہ

^{۷۵} - رسالہ سعادت، آقا عبدالغفار اصفهانی، تہران، انتشارات حقیقت، ص ۳۰.

^{۷۶} - مرحوم سعادت علیشاہ از طایفہ شیخ زین الدین بود کہ از طوایف مشہور ساکن در ناحیہ اصفهان بہ شمار می‌رفتند و نسب بہ شیخ زین الدین

طاب‌ترہ می‌رسانند.

^{۷۷} - همان ص ۳۱.

درویش سعادت‌علیشاه ملقب شده است. این لقب و این اطلاق ولایتی و نیز بخش اخیر فرمان که خطاب به عموم پیروان و رهروان طریقه نعمت‌اللهیه است، نشانگر آن است که فرمان فوق، فرمان جانشینی مطلقه است خاصه آنجا که فرموده است: «مردود ایشان را مردود فقیر و مقبول ایشان را مقبول فقیر دانند». و این همان جمله بسیار مهمی است که صاحب طرائق الحقایق از نقل آن خودداری کرده و آن را به میل و تشخیص خود حذف کرده است.

۴ - اجازه اولیه ارشاد جزئییه برای حاج آقا ملا محمدحسن نطنزی کاشانی مورخه دهه دوم محرم الحرام ۱۲۷۷. در این اجازه آمده است: «فرزند مکرم مؤتمن الحاج محمد حسن خلف مرحمت‌مآب حاجی ملا احمد نطنزی را مأذون در اجازه ادعیه و اوراد و مأمور به تلقین اذکار لسانیه و ذکر انفاس نمودم که هر جا طالبی صادق یابند، از شراب طهور ورد و ذکر بچشانند».

بر مبنای این اجازه مرحوم حاجی مذکور مجاز به تعلیم اوراد و ذکر انفاس گشته و دایره ارشادش محدود به ناحیه معینی نشده است. از وی به عنوان "فرزند مکرم مؤتمن" یاد رفته ولی لقب طریقتی بر ایشان منظور نشده است. از آنجا که این فرمان در چند ماه آخر حیات مرحوم رحمت‌علیشاه صادر شده بود و احتمالاً می‌توانست مورد ایراد برخی از پیروان قرار گیرد، فلذا مرحوم رحمت‌علیشاه در انتهای فرمان با انشاء این جمله که: «فقرای سلسله علیه... قول ایشان را در طریقت قول فقیر دانند و از صلاح و صوابدید ایشان تخلف نمایند» مشیر بدان شده‌اند که تعالیمی که ارادتمندان از لسان حاج ملا محمدحسن دریافت می‌دارند از جانب خود ایشان نیست بلکه با اجازه رحمت‌علیشاه است.^{۷۸}

اصل اجازه‌نامه فوق، امروزه در دسترس بازماندگان حاج آقا ملا محمدحسن نطنزی نیست [و چه بسا در اختیار بازماندگان حاج آقا محمد شیرازی باشد] اما رونوشت آن که به قلم کاتبی خوش‌نویس تحریر یافته همراه با اصل متن [که دستخط مرحوم رحمت‌علیشاه بوده و چند نفر شاهد که اصل متن و رونوشت مزبور را دیده‌اند و شهادت خود را در زیر همین رونوشت تحریر کرده‌اند، این مطلب را نوشته‌اند] در سال ۱۲۷۸ - یعنی پس از رحلت مرحوم رحمت‌علیشاه - به نظر چند نفر رسانده شده. از کاتب مزبور نوشته دیگری نیز موجود است که عبارت از نامه شکوائیه مرحوم حاج ملا محمدحسن نطنزی به ناصرالدین شاه قاجار است.^{۷۹} حال اگر خط رونوشت فرمان رحمت‌علیشاه و خط متن شکوائیه که هر دو، دستخط کاتب واحدی است با دستخط خود حاج ملا محمدحسن نطنزی مقایسه شود، تفاوت‌های زیادی آشکار می‌گردد که نشانگر آن است که کاتب خوشنویس مزبور شخص ثالثی به غیر از مرحوم رحمت‌علیشاه و حاج ملا محمدحسن بوده است.

اجازه پنجم - اجازه ثانویه ارشاد جزئییه برای حاج ملا محمدحسن بدون تاریخ و بدون لقب طریقتی در حاشیه همان رونوشت فوق‌الذکر است. در این متن آمده: «باید جناب فرزند اکرم حاجی محمدحسن اوراد و اذکاری که به ایشان

^{۷۸} - چنان که یاد شد تنها مبنای شناخت حوادث واقع در ایام مورد بحث، اجازه‌های مرحوم سعادت‌علیشاه به خط رحمت‌علیشاه و یک نامه مورخه ۱۲۷۷ به ایشان بود. خوشبختانه اخیراً دیوان اشعار مرحوم حاج ملا محمدحسن نطنزی متخلص به تخلص شعری "عبدعلی" که نام خانوادگی "قطب" را برای خویش برگزیده بود تحت عنوان دیوان عبدالعیشاه کاشانی، به کوشش بازماندگان ایشان به تصحیح حسن عاطفی و با مقدمه افشین عاطفی در سال ۱۳۷۸ توسط انتشارات مرسل در ۳۲۰ صفحه انتشار یافت. در مقدمه این کتاب اجازه‌ها و دست‌خطهای مورد بحث ما در مورد مرحوم آقای نطنزی مندرج‌اند. اما گراور شهادت شهود در ذیل ورقه رونوشت منعکس نشده بلکه به حروفچینی گواهی شهود در صفحه بیست کتاب مذکور اکتفا گردیده است. و ای کاش این کمبود در تجدید چاپ مرتفع شود.

^{۷۹} - دیوان عبدالعیشاه کاشانی، مقدمه، صفحه نوزده.

رسیده است، هر طالبی که از روی صدق و صفا طالب طریقه نعمت‌اللّٰهیه بشود به ایشان بگویند و در شب‌های جمعه نیاز را به طریقی که رسیده است معمول دارند.^{۸۰} این اجازه بسیطر از قبلی است و تلقین ذکر در آن از محدوده انفاسیه خارج شده و اجازه سبز کردن مجالس نیاز نیز بدان افزوده گشته است. این اجازه به خط مرحوم رحمت‌علیشاه و ممهور به مهر ایشان است.^{۸۰}

چند نکته پیرامون اسناد مورد بحث

الف - اجازه‌های دو گانه ارشاد جزئیه برای حاج آقا محمد کاظم اصفهانی مورّخات ۱۲۷۱ و ۱۲۷۲ قمری در کاغذ واحد و به خط و به مهر مرحوم رحمت‌علیشاه است. این امر نشان می‌دهد که معمول ایشان آن بود که پس از مأمور ساختن سالکی به خلوت و صحبت و عزلت و خدمت - که ارکان اربعه سلوک‌اند - به مقدار معین و گشایش ابواب غیبی، ایشان را طی فرمانی مجاز به امر ارشاد می‌کردند، و پس از مأمور نمودن به ریاضات دیگر فرمان مکمل جدیدی در حاشیه همان اجازه قبلی ترقیم می‌فرمودند.

بر این منوال اجازه‌های دو گانه شیخی حاج آقا ملا محمد حسن نطنزی نیز که نشان از سلوک و کمال تدریجی ایشان دارد، باید در حاشیه یکدیگر قید شده باشد، اما چنین نیست؛ یعنی اجازه دوم رحمت‌علیشاه به ایشان که دستخط خود ایشان است، در حاشیه رونوشت اجازه اول شرف صدور یافته که به قلم کاتبی خوشنویس است. این در حالی است که از گواهی گواهان استنباط می‌گردد که اجازه دوم زمانی بر حاشیه رونوشت اجازه اول درج شده که اصل آن اجازه نیز موجود بوده است. اکنون سؤالی که مطرح می‌شود آن است که در شرایطی که اصل اجازه اول وجود داشته، چرا اجازه دوم در حاشیه رونوشت آن نگاشته شده است؟ زیرا اجازه دوم نیز می‌توانسته در حاشیه همان اجازه اول رقم خورده و از هر دو، دو رونوشت یکجا یا جدا جدا برداشته شود. مگر آنکه فرض کنیم که اصل اجازه اول به دلایلی به‌هنگام نوشته شدن اجازه دوم کنار گذاشته شده بوده تا حضرت رحمت‌علیشاه ناچار گردد اجازه دوم را در کنار رونوشت مزبور بنویسد. اما چرا؟

برای پاسخ دادن به این پرسش باید سیر حوادث را ضمن موضع‌گیری‌های مرحوم حاج ملا محمد حسن پس از فوت حضرت رحمت‌علیشاه پیگیری نماییم.

ب - چنان که فوقاً یاد شد، فرمان صادره در سال ۱۲۷۶ برای مرحوم حاج آقا محمد کاظم اصفهانی سعادت‌علیشاه نظر به کمال وسعت و اطلاق محتوای آن، نه تنها فرمان ارشاد و انذار بلکه جواز انتقال اسرار اولیا، از ولی حاضر به جانشین وی می‌باشد و فرمان بی‌چون و چرای جانشینی به‌شمار می‌رود. با صدور این فرمان و به شرحی که مبسوطاً در کتاب تاریخچه تحولات سلسله نعمت‌اللّٰهیه آمده است، خانواده مرحوم آقای رحمت‌علیشاه که از متشرعان متحجر و از مخالفان فقر و معاندان قسم خورده تصوف و عرفان بودند، با امر ولایت به صورت کالای قابل نقل و انتقال از طریق وراثت برخورد کرده و با انتقال امر خلافت از شیراز به اصفهان به مخالفت برخاستند و زمینه‌های متعددی برای وادار کردن مرحوم آقای

^{۸۰} - همان، صفحه بیست و سه. لازم به ذکر است که در صفحه مذکور، رونوشت اجازه اولیه ارشاد جزئیه و اصل اجازه ثانویه ارشاد جزئیه حاج ملا محمد حسن نطنزی صادره از طرف مرحوم رحمت‌علیشاه گراور گردیده که تنها اجازه دوم به خط جناب رحمت‌علیشاه می‌باشد، اما آقای افشین عاطفی، دو اجازه مذکور را یک اجازه تلقی نموده و هر دو را به خط مرحوم آقای رحمت‌علیشاه دانسته و بنابراین دو تصور اشتباه، در ذیل صفحه مورد اشاره، نوشته‌اند: «اصل اجازه رحمت‌علیشاه به حاج ملا محمد حسن [نطنزی]»

سعادت‌علیشاه از قبول مسؤولیت جانشینی و برای انصراف رحمت‌علیشاه از احاله امر به ایشان چیدند و چون از این امر طرفی نیستند (نامه آقای رحمت‌علیشاه به آقای سعادت‌علیشاه مورخه ۱۲۷۷ دیده شود)^{۸۱} تصمیم به ریختن طرحی جدید گرفتند. بر مبنای این طرح جدید قرار بر آن شد که پس از رحلت آقای رحمت‌علیشاه پسر بزرگ ایشان میرزا محمد حسین اجازه‌نامه معمولی به خط خود تحریر نموده و با مهر پدرش - که پس از درگذشتش به او به ارث می‌رسد - آن را مهور نماید، و در این متن معمول «عمّ امجد حاج آقا محمد را که بهتر از ایشان متصور نیست» به عنوان جانشین ایشان معرفی نماید.^{۸۲}

با دقت در متن اجازه مذکور درمی‌یابیم که انشای آن از مرحوم آقای رحمت‌علیشاه نیست و به فرامین حکومتی مانسته، و اساسی‌ترین نقطه ضعفش آن است که به خط و خامه غیر، تنظیم شده و این خلاف روش مشخص حضرت رحمت‌علیشاه بود که کلیه فرامین طریقتی را - که به عنوان نمونه چهار فقره آن را در این جا منعکس نموده‌ایم - به خط و خامه خود تنظیم می‌فرمود.

د - پس از درگذشت مرحوم رحمت‌علیشاه، مرحوم سعادت‌علیشاه در شهر اصفهان به عنوان جانشین ایشان پیروان سلسله متصله نعمت‌اللّٰهیه را به تجدید عهد با خود فراخواند و به هر کسی که به ملاقات ایشان می‌رفت، فرمان جانشینی خود را که عین دستخط آقای رحمت‌علیشاه بود، ارائه می‌نمود و می‌فرمود که هیچ کس دیگری دستخطی از رحمت‌علیشاه ندارد که فوق دستخط من باشد و آنچه دیگران عرضه می‌نمایند مقبول نیست؛ چون دستخط رحمت‌علیشاه نیست و اعتبار ندارد و معمول است و از مهر ایشان سوءاستفاده نموده‌اند. اما خانواده مرحوم رحمت‌علیشاه که دست به چنان عمل ناشایستی زده و اسباب تشّت و پراکندگی پیروان را فراهم ساخته بود، اظهار می‌داشت که این نکته که دستخط فرمان حاج آقا محمد از آن مرحوم رحمت‌علیشاه نیست کفایت از آن ندارد که ما متن مزبور را مخدوش و تقلبی و بی اعتبار بدانیم، زیرا برخی از فرامین طریقتی دیگر نیز بوده که در زمان حیات رحمت‌علیشاه با خط شخص دیگری تنظیم شده و مورد قبول رحمت‌علیشاه قرار داشته و مهر ایشان برایش الصاق شده است. آنگاه برای تحکیم سفسطه خویش همان رونوشت اجازه نامه حاج آقا ملا محمد حسن نطنزی را همراه با اصل متن - که اکنون از خفا خارج ساخته بودند - ارائه می‌دادند و از پیروان گواهی به صحت رونوشت و مهر می‌گرفتند. از مطلبی که یکی از گواهان در زیر رونوشت اجازه حاج ملا محمد حسن پس از رحلت رحمت‌علیشاه نوشته و در آن این جمله را قید کرده که «چون جناب آقای آقا محمد کاظم [سعادت‌علیشاه] حقیر را سرافراز سواد [= فرمان] خود فرموده بود، رؤیت نمودم». صراحتاً استنباط می‌گردد که این امر در راستای برنامه از قبل طرح ریزی شده‌ای به منظور تضعیف موقعیت و فرمان جانشینی سعادت‌علیشاه انجام می‌گرفته است. معذک پس از کوتاه‌مدتی - و پس از نشان دادن آن رونوشت به پنج شش نفر - از ادامه ارائه آن خودداری ورزیدند، و علت نیز آن بود که ارائه آن رونوشت مهور به مهر رحمت‌علیشاه کفایت از انجام مقصود آنان ننمود. زیرا:

اولاً - مرحوم رحمت‌علیشاه در کنار آن رونوشت دوباره خط خود را ترقیم فرموده بود تا اگر در این ورقه مهری الصاق گردد به واسطه اصالت دستخط ایشان باشد.

ثانیاً - دستخط خود را مورخ به تاریخ ننموده، و در واقع آن رونوشت را ذیل این نوشته جدید خویش داخل کرده بود تا نشان دهد که الصاق مهر بر آن ورقه در دو تاریخ صورت نگرفته که بعداً بهانه‌جویان فراهم شود.

^{۸۱} - رساله سعادتیه، ص ۳۴.

^{۸۲} - متن مذکور در کتاب گلستان جاوید، تألیف آقای دکتر جواد نوربخش (چ ۱۳۷۳، ۲، ص ۱۴) گراور شده است.

ثالثاً - با آوردن یک جمله عجیب در اجازه ثانوی بر جریان یک توطئه مشکوک اشاره فرموده بود. آن جمله چنین است:
«نعوذ بالله من شرور انفسنا من سیئات اعمالنا».^{۸۳}

قطبیت مرحوم حاج آقا محمد کاظم اصفهانی سعادتعلیشاه

در این که اجازه مرحوم آقای سعادتعلیشاه یک اجازه تفصیلی و یک فرمان روشن جانشینی است جای شبهه نیست. کسانی که با لسان قوم آشنا باشند و زبان اهل اصطلاح را بدانند بخوبی این مطلب را درمی یابند. اما آن اشخاصی که غرض و مرض برجان و روحشان تسلط دارد، و لقب مکتوب "سعادتعلیشاه" را یا نمیتوانند بخوانند، یا "هوهر علیشاه" تعبیر میکنند!^{۸۴}، در پی غوغاگری بیهوده هستند. اما در اصالت اجازه آقای سعادتعلیشاه جای شبهه نیست.

اولاً - این اجازه بطور مسلم دستخط شخص مرحوم حاج نایب الصدر شیرازی (رحمتعلیشاه) است، برخلاف دستخط مربوط به مرحوم "حاج آقا محمد شیرازی" که به خط پسر ارشدش "منصورعلی" است و برخلاف دستخط مرحوم "حاج آقا ملامحمدحسن نطنزی" که نوشته شده به خامه یک کاتب خوشنویس است (به استثنای حاشیه آن که دستخط خود مرحوم آقای رحمتعلیشاه است).

ثانیاً - محتوای دستخط مزبور چیزی جز فرمان جانشینی نیست. کلیت و شمول و اطلاق دارد و محدود به مکان خاص و زمان معین نیست. نظر به وسعت شمول این فرمان جانشینی - که غیرقابل انکار است - مرحوم "معصومعلی ابن نایب الصدر" (پسر دوم مرحوم حاج نایب الصدر) در کتاب "طرائق الحقایق" از ذکر کامل آن خودداری کرده، و با این غرضورزی آشکار، اعتبار کتابش را مخدوش نموده.

حال اگر جماعتی بازهم پیرسند که به کدام حجت و دلیل، ما فرمان مرحوم حاج نایب الصدر برای مرحوم آقای سعادتعلیشاه را فرمان بالاترید جانشینی می‌شماریم می‌گوییم به هزار و یک دلیل و تنها یک دلیل آن به هزار دلیل می‌ارزد و آن دلیل نیز این است که رقبا و توطئه چینان و مخالفان قطبیت آقای سعادتعلیشاه از بیان جامع و کامل مندرجات این فرمان همواره متوحش بودند و چون انکار تمامیت آن ممکن نبود، آن را بطور دست و پا شکسته و تحریف و تحذیف شده نقل کرده‌اند. همین که آن را تحریف و تحذیف کرده‌اند کافی است که به اهمیت نقض ناپذیر آن در انتقال بار امانت از سابق به لاحق اطمینان یابیم. اگر اینقدر اهمیت نداشت، آن همه توطئه و جعل و تحریف و تحذیف در کتمان‌ش ضرورتی نمی‌یافت. دلیل بیشتر هم لازم نیست چرا که "العاقل یکفیه الاشارة" و در خانه اگر کس است؛ یک حرف بس است!

پس آن کسان که کوشیده‌اند که به دیگران بیاوراند که حضرت سعادتعلیشاه جانشین نبوده و فقط دارای مقام شیخی و نه قطبیت بوده، برخطا هستند. حضرت "سعادتعلیشاه" شیخ صاحب اجازه در زمان مرحوم حاج نایب الصدر (رحمتعلیشاه)، و صاحب فرمان جانشینی پس از درگذشت ایشان بوده است.

^{۸۳} - پناه می‌بریم به خدا از شر نفس خودمان و از بدی‌های اعمالمان.

^{۸۴} - نگاهی کنید به مجموعه کتابهایی که در چندسال اخیر بر علیه فقر و درویشی چاپ و منتشر شده و زبان و قلم نویسندگانش یادآور وبلاگ و وبسایتهای "فقر ستیز" مشابه است

مشایخ و خلفای حضرت رحمتعلیشاه

خلفای رحمتعلیشاه که در زمان رحلت ایشان در قید حیات بودند به صورت زیر است:

- ۱- حاج آقا محمد کاظم تنباکوفروش اصفهانی ملقب به لقب فقری سعادتعلیشاه و معروف به طاوس العرفا
- ۲- حاج آقا محمد شیرازی ملقب به لقب منورعلیشاه عموی حضرت رحمتعلیشاه
- ۳- حاج آقا محمدحسن نطنزی کاشانی ملقب به لقب فقری عبدالیشاه
- ۴- حاج آقا میرزا ابوالحسن کرمانی ملقب به لقب فقری نعمتعلیشاه
- ۵- حاج آقا میرزا نصرآبادی ملقب به لقب فقری صابرعلیشاه
- ۶- حاج آقا محمد حسن زرگر اصفهانی

از این میان جناب حاج آقا محمد شیرازی بنا به قرائن صوری و ظاهری بیش از سایر بزرگان سلسله به حضرت رحمتعلیشاه شباهت داشتند. ایشان به عنوان عموی جناب رحمتعلیشاه در شریعت مجتهد جامع الشرایط و امام جماعت یکی از مساجد معتبر شیراز نزدیک امامزاده شاهچراغ و در طریقت دارای درجه ارشاد و ملقب به لقب فقری «منورعلیشاه» بودند و به این دلیل مورد اعتماد اغلب فقرای سلسله به شمار می‌آمدند و غالب درویش تصور میکردند که جانشین رحمتعلیشاه شخص ایشان خواهد بود.

اما بر خلاف انتظار همه، حضرت رحمتعلیشاه در سال ۱۲۷۶ هجری قمری به خط مبارک خویش و مهر مخصوص خود فرمان جانشینی‌شان را به نام جناب حاج آقا محمد کاظم تنباکوفروش اصفهانی صادر نمودند که نه دارای بستگی نسبی یا سببی با رحمتعلیشاه بودند، و نه سواد درجه بالایی در علوم کسبی و رسمی و شرعی داشتند، و نه صاحب منصبی دولتی بشمار می‌آمدند. حاج آقا محمد کاظم توسط جناب رحمتعلیشاه تربیت شده و در سلوک و عرفان به مقامات فوق‌العاده بالا و مدارج اعلی دست یافته و به لقب طریقتی «سعادتعلیشاه» ملقب گشته، و به کنیه «طاوی العرفا» اشتهار یافته بودند و به دستور مرشد بزرگوارشان ناحیه اصفهان و محال اطراف آن تحت ولایت معنوی ایشان قرار داشت. البته به علت سختگیری فراوان، بساط ارشاد ایشان چندان گسترده نبود و روزگار جنابشان غالباً به سکوت و معاشرتی در حیطه کسب و کار میگذشت.

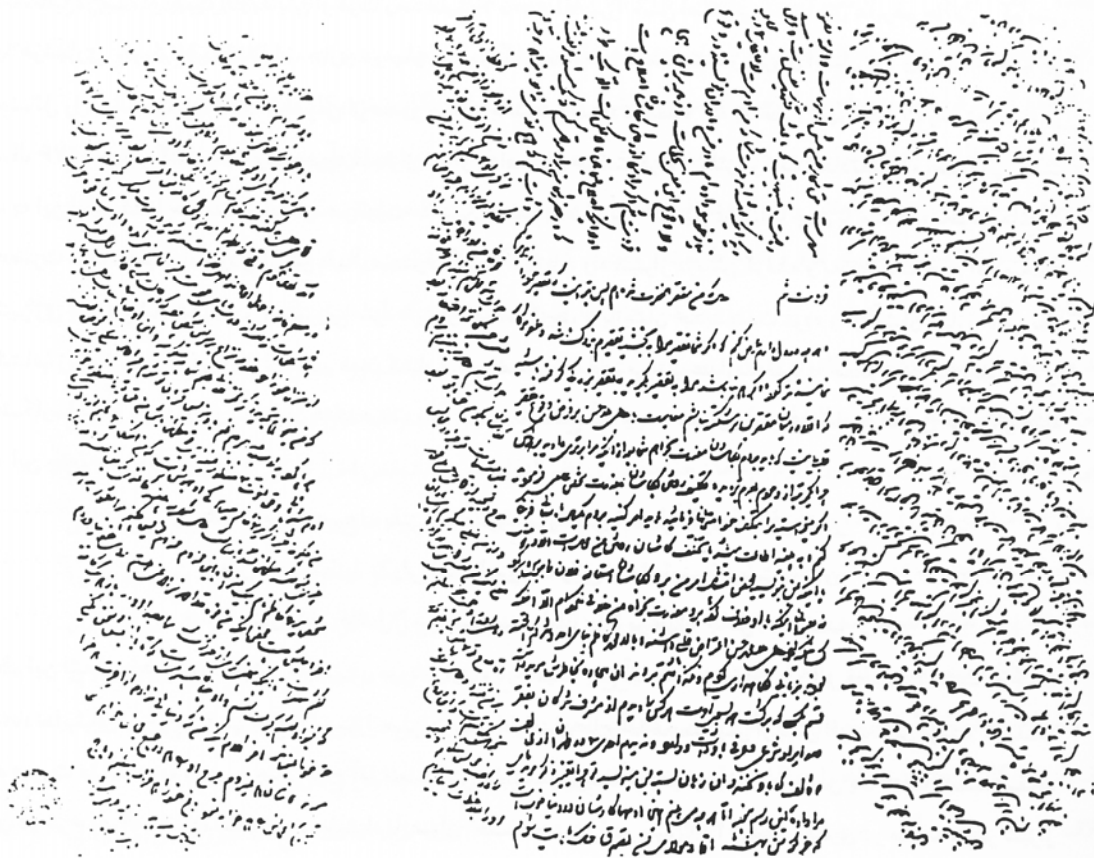
هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

با صدور فرمان جانشینی، بازار شایعه پراکنی جو فقر را بکلی مسموم ساخت، از گوشه و کنار فقرای مختلف به نامه پراکنی دست یازیدند و کوشیدند که با تکیه بر مقام و موقعیت خاص حاج آقا محمد منورعلیشاه، جناب سعادتعلیشاه را در اداره امور دلسرد کرده و همین دلسردی خیالی را به عنوان بهانه‌ای متین به چشم رحمتعلیشاه بیاورند و موجبات عزل سعادتعلیشاه از مقام خلافت سلسله را فراهم سازند. اما این تشبثات فراوان در دوران حیات رحمتعلیشاه نتیجه‌ای نبخشید و حتی جنابشان ضمن نامه‌ای که برای سعادتعلیشاه نوشتند مراتب مزبور را یادآور شده و ایشان را به صبر و متانت و استواری دعوت نمودند.

پس از رحلت حضرت رحمتعلیشاه فقرای سلسله تحت تاثیر جو کذایی مسموم قرار گرفته و به مدت زیادی از سفر به اصفهان و تجدید عهد با سعادتعلیشاه خودداری نمودند، و این امر بیش از پیش به بنیان کارها لطمه وارد آورد. علت اساسی این امر، استنکاف حاج آقا محمد منورعلیشاه از بیعت با آقای سعادتعلیشاه اصفهانی بود، و لاجرم سایر مشایخ سلسله - به احترام حاج آقا محمد منورعلیشاه - و عموم فقرا - به تبعیت از مشایخ و ماذونین سلسله - نیز از تجدید عهد

خودداری نمودند و مدت نسبتاً درازی - جز عده‌ای قلیل که به فرمان رحمتعلیشاه گردن نهاده و خلافت سعادتعلیشاه را پذیرفته بودند - کار سلسله دچار اشکال شده بود، تا آن که بالاخره برخی از نزدیکان حاج آقا محمد اجتماعی نمودند و دستخطی ساختگی ترتیب دادند و در آن فرمان خلافتی جدید با مهر حضرت رحمتعلیشاه ترتیب دادند که در آن کار سلسله به حاج آقا محمد منورعلیشاه واگذار شده بود!

با صدور این دستخط، چنین شایع شد که فرمان جانشینی حضرت آقای سعادتعلیشاه منسوخه است، و حاج آقا محمد منورعلیشاه جانشین حضرت رحمتعلیشاه می‌باشد و فقرا باید با ایشان تجدید بیعت نمایند. به این ترتیب ابتدا برخی از مشایخ سلسله - مانند عبدالعیشاه - و سپس عموم فقرا با جناب حاج آقا محمد منورعلیشاه بیعت کردند و بدین ترتیب شکاف بزرگی در سلسله پدید آمد. از این تاریخ سلسله نعمت اللهیه که به دو شعبه کوثریه و مستعلیشاهیه تقسیم شده بود، به دو شعبه جدید سعادتیه و منورعلیشاهیه انقسام یافت. البته پیروان جناب حاج آقا محمد منورعلیشاه بسیار زیاد بودند، و بر عکس ایشان، حضرت آقای سعادتعلیشاه اصفهانی مدتها مشایخی تربیت نمودند.



دستخط حاج میرزا حسن اصفهانی (صفی) به منورعلیشاه

پس از رحلت حضرت رحمتعلیشاه حاج آقا محمد شیرازی که با برنامه چینی‌های میبهم میرزا محمد حسین فرزند ارشد رحمتعلیشاه به مقام جانشینی نشانده شده و از حمایت مرحوم حاج ملا محمد حسن نظری و حاج میرزا حسن اصفهانی و برخی دیگر نیز برخوردار بود، خود را ملقب به "منورعلیشاه" نمود و مرحوم حاج ملا محمد حسن نظری را - که از سال‌ها قبل در اشعارش "عبدعلی" تخلص می‌کرد - ملقب به عبدالعیشاه ساخت و حاج میرزا حسن اصفهانی را "صفی‌علیشاه" لقب بخشید.

چنان که از آثار حاج ملا محمدحسن نطنزی استنباط می‌شود، وی علاوه بر دریافت لقب عبدالعیشاه از طرف حاج آقا محمد مجاز و مأمور در تعیین مشایخ نیز شد چنان که اجازه‌نامه‌ای برای آقا محمدحسن نقاش زرگر اصفهانی نوشته است. اما دیری نپایید که میان وی و میرزا حسن اصفهانی کدورت و نقاری شدید بروز کرد و کار به جایی رسید که حاج آقا محمد ناچار به مداخله شد.

از آنجا که تمامی مشروعیت ظاهری مقام حاج آقا محمد در گرو حمایت حاج آقا ملا محمدحسن نطنزی بود، زیرا ایشان تنها شخصی از بیعت کنندگان با حاجی مزبور بود که از طرف آقای رحمت‌علیشاه اجازه ارشاد داشت و در فرمانش نیز آمده بود که «فقراى سلسله... از فرمان ایشان تخطی ننمایند» فلذا ناچار به حفظ حمایت وی از خودش بود و چه بسا بدین‌روی طرف وی را گرفت و از حاج میرزا حسن اصفهانی خواست که کوتاه آمده و از حاج ملا محمدحسن عذر خواهد و چون حاج میرزا حسن قبول این خواسته را نکرد، حاج آقا محمد به طرد وی مجبور گردید. اما حاج میرزا حسن اصفهانی که اصولاً و قلباً مشروعیتی برای حاج آقا محمد قائل نبود و می‌دانست که نداشتن هیچ‌گونه اجازه طریقتی تفاوتی با دردست داشتن یک اجازه مجعول ندارد، یک‌باره منکر ضرورت اجازه طریقتی شد و خود راه ادعای قطیبت درپیش گرفت و رقیبی جدی برای حاج آقا محمد گردید. صاحب طرائق^{۸۵} در این مورد چنین نوشته است:

«با یکدیگر [میرزا محمدحسین و میرزا معصوم علی] با مرحوم حاجی آقا محمد عمّ والد ۱۲۹۳ روانه دارالخلافه شدیم. جناب منصور علی (میرزا محمدحسین) در تهران ماند و بنده با عمّ امجد به مشهد مقدّس رضوی مشرف شد. چون به تهران عود کردیم، توقّف عمّ به طول انجامید و مطالبی در میان فقرا بهم رسید که شرحش طولانی است. برادرم شب و روز در اصلاح آن کوشید و به جایی نرسید. به حدی افسرده و ملول گردید که حدی نداشت و مکرّر طلب مرگ از خدا نمود. یک روز قبل از آن که گرفتار مرض موت شود به من فرمود: «ای معصوم لقد تمسکوا بالشجره و اضاعوا الثمره» [یعنی - علیرغم همه تلاش‌هایی که این خانواده برای تبلیغ به نفع حاج آقا محمد مبذول داشته‌اند، باز هم ارادتمندان - به اصل درخت چسبیده‌اند و میوه را ضایع کرده‌اند. اقرار صریح بر این که فقرا مشروعیت حاج آقا محمد را که به میوه تعبیر شده نمی‌پذیرفتند و فرمان رحمت‌علیشاه را که به شجره تعبیر شده بر همه چیز مقدّم می‌دانستند]... جناب عمّ و سایر احبّ حاضر شدند و اطّبا را جمع نمودند، آنچه کوشیدند در عرض سه روز فایده نبخشید و روز ۱۷ ماه صفر سال ۱۲۹۵ از سرای سپنج راحت شد و مرحوم عمّ را حالت نماز خواندن نماند».

از جانب دیگر حاج آقا ملا محمدحسن نطنزی (که برای خود پسوند قطب نیز برگزید) امیدوار بود که توسط حاج آقا محمد به‌عنوان جانشین تعیین شود. همچنین فرزند دوم مرحوم رحمت‌علیشاه [نایب‌الصدر ثالث حاج محمد معصوم شیرازی که برای خویش لقب "معصوم علی" را انتخاب کرده بود] نیز همین تصور را در سر می‌پروراند.^{۸۶} اما حاج آقا محمد بناگاه پسر ارشد خود را "وفاعلیشاه" لقب نهاده و او را به جانشینی معین ساخت و از نزدیکان و دوستان خود شهادت بر این مطلب گرفت. این امر بر سایر صاحبان دعوی گران آمد و در نتیجه غالباً از حاج آقا محمد و فرزندش منصرف و پراکنده شده و اطراف حاج آقا ملا محمدحسن را گرفتند و ایشان می‌رفت که رونق کار آن اشخاص را از سگه بیندازد که اجل مهلتش نداد و به دیار باقی شتافت.

^{۸۵} - ج ۳، ص ۳۹۶.

^{۸۶} - محمد معصوم شیرازی صاحب طرائق الحقائق در جلد سوم این کتاب (ص ۴۳۶) به این مطلب تصریح می‌کند.

الحاصل از میان کلیه اجازه‌نامه‌ها و فرمان‌های منسوب به مرحوم رحمت‌علیشاه، تنها سند مستندی که به خط رحمت‌علیشاه و مهور به مهر ایشان است و در آن لقب طریقتی تعیین شده همان فرمانی است که در سال ۱۲۷۹ برای حضرت سعادت‌علیشاه شرف صدور یافته است.

صفائیه

از دیگر کسانی که در عصر حضرت رحمت‌علیشاه وارد در سلسله نعمت‌اللهیه شدند، می‌توان از جوانی به نام جناب حاج آقا میرزا حسن اصفهانی نام برد. ایشان که بعدها به نام جناب حاج آقا میرزا حسن صفیعلیشاه مشهور گردید در سوم شعبان سال ۱۲۵۱ در اصفهان چشم به جهان گشود. پدرش مرحوم حاج آقا محمدباقر اصفهانی مشهور به «صابری» از تجار صاحب‌نام این شهر بشمار می‌آمد که دست ارادت به حضرت رحمت‌علیشاه داده و بعداً با جناب حاج آقا محمد منورعلیشاه تجدید عهد نموده بود. حاج آقا میرزا حسن به مکتب رفته و خواندن و نوشتن را فرا گرفت و به زودی بر اقرانش سبقت یافت. پس از چندی، پیش‌آمدهایی برای او رخ داد و او را مشتاق پیوستن به طریقه سلوک قلبیه نمود، لهذا در سن ۲۱ سالگی به شیراز رفته و به ملاقات حضرت رحمت‌علیشاه نائل گشت، سپس همراه اطرافیان ایشان و در معیت خود ایشان به کرمان مسافرت نموده و در سال ۱۲۷۲ در سن بیست و یک سالگی به دلالت یکی از فقیران که‌نسال سلسله بنام جناب حاج آقا فضل‌الله میرزا ابن شیخ علی که نزد حضرت مستعلیشاه مشرف به فقر شده و پیر دلیل رحمت‌علیشاه به شمار می‌آمد با جناب رحمت‌علیشاه بیعت نموده و تلقین ذکر و فرحنی قلبی مشروط به شرایط گرفت.

دیری نپائید که جناب رحمت‌علیشاه میرزا حسن را مامور به سرودن کتابی منظوم در شرح اسرار واقعه کربلا نمود. نظم این کتاب - که بعدها با نام زبده الاسرار انتشار یافت و مطلع آن این بیت است

مطلع دیوان اسرار قدیم هست بسم الله الرحمن الرحیم

به سرعت پیش میرفتن که ناگهان با رحلت حضرت رحمت‌علیشاه در سال ۱۲۷۸ ه.ق به محاق تعویق افتاد. هنوز کار تدفین جناب رحمت‌علیشاه در باب‌السلام شیراز به انتها نرسیده بود که اختلافات فقرای سلسله در امر جانشینی ایشان سر باز کرد.

نقش جناب حاج آقا میرزا حسین اصفهانی در اختلافات فقیری

از نقش آفرینان اساسی تفرق و انشعاب در سلسله نعمت‌اللهیه پس از فوت رحمت‌علیشاه، حاج آقا میرزا حسن اصفهانی است. وی علیرغم جوانی و کم‌سنی با هوشیاری بسیار ناظر اختلافات جاری در میان سرسپردگان حضرت رحمت‌علیشاه و پیروان ایشان بود و با دقت عاقبت این مسائل را دنبال مینمود. بلافاصله پس از صدور فرمان جانشینی سعادت‌علیشاه که به خط و مهر حضرت رحمت‌علیشاه در سال ۱۲۷۶ صادر گشت، با سرعت هرچه تمامتر از شیراز به اصفهان حرکت کرده و ملتزم رکاب سعادت‌علیشاه اصفهانی گشت، به این امید که با حمایت از ایشان موقعیت مناسبی نسبت به سایرین تحصیل نماید. اما چون با مشاهده نحوه معاشرت حضرت سعادت‌علیشاه بزودی از این خیال منصرف گشت، دوباره راه شیراز در پیش گرفته و به ملاقات حاج آقا محمد شیرازی منورعلیشاه شتافت و در بیرونی منزل ایشان اقامت گزید، و با ایشان تجدید بیعت نموده و از ایشان اجازه ادامه نظم کتاب زبده‌الاسرار را دریافت نمود. در همین کتاب وی ضمن اشعاری مراتب عداوت خود با حضرت سعادت‌علیشاه را آشکار ساخت و به مقام بزرگ ایشان هتک حرمت وارد نموده و از حاج

آقا محمد شیرازی منورعلیشاه طرفداری کرد و از جمله، این چنین هجویاتی سرود:

شب ز مرشد صبح، یعنی صبح نور زو «منور» عصر عارف، در ظهور
شمس «رحمت» راه، ولی اندر ظهور خوانی ار ماه «منور» نیست دور
از «منور شاه فاضل» سرکشند لیک با «بوجهل جاهل» دلخوشند!

نظم این اشعار و همچنین نگارش مطلبی در مورد برتری و ارجحیت حاج آقا محمد شیرازی در امر قطبیت، نسبت به جناب سعادتعلیشاه، بر ارج و قرب حاج آقا میرزا حسن در میان اطرافیان حاج آقا محمد بیش از پیش افزود. این نوشته که بعدها به صورت مقاله‌ای به دستور جناب حاج آقا محمد منورعلیشاه و توسط اطرافیان ایشان در ضمن یک کتاب پانصد صفحه‌ای در شرح احوال خانواده جناب رحمتعلیشاه با عنوان «خمسه حسینی» در سنه ۱۳۳۳ هجری قمری در مطبعه سپهر شیراز انتشار یافت از میزان وابستگی و گرایش حاج آقا میرزا حسن اصفهانی به جناب حاج آقا محمد منورعلیشاه حکایت مینماید. حاج آقا میرزا حسن در امر مزبور چنان اهتمام و جدیتی از خود بخرج داد که بزودی مورد توجه خاصه و تربیت منورعلیشاه قرار گرفت و پس از طی مراحلی در سلوک تحت نظارت ایشان و بسر آوردن خلوت و، ریاضت از طرف ایشان ماذون به ارشاد و ملقب به لقب فقری «درویش صفی علی» گردید. اتفاقاً مقارن همین اوان پیشوای فرقه اسماعیلیه از هندوستان با ارسال نامه‌ای به حضور حاج آقا محمد منورعلیشاه خواستار فرستادن یکی از مشایخ سلسله برای تجدید بیعت طالبین آن سامان شد. فلذا حاج آقا محمد میرزا حسن را با لقب «صفی علی شاه» و بعنوان «شیخ سیار» راهی آن بلاد نمود. حاج آقا میرزا حسن صفی قریب به دو سال در آن خطه توقف اختیار نموده و سپس به ایران مراجعت کرد.

سفر په هند و حجاز

حاج آقا میرزا حسن در طول اقامت خود در شهرهای هندوستان و در ضمن سفر حج خود به عربستان و در سایر شهرهای میان راه شهرتی کسب، و به خصوص با اتمام نظم کتاب زبده‌الاسرار در هند نام و عنوانی به هم زد. زبده‌الاسرار برای نخستین بار در سال ۱۲۸۹ هجری قمری در بمبئی به همت و کوشش «علیشاه» چاپ و منتشر گردید و به سبب طرفداری عربیانی که در این کتاب از جناب منورعلیشاه شده بود، جنبه تبلیغی زیادی علیه حضرت سعادتعلیشاه پیدا کرد. از همسفران میرزا حسن در هند میتوان از درویش غلامحسین کرمانی و درویش جلیل یاد کرد. پس از بازگشت از مکه معظمه از طریق عتبات عالیات همه جا ضمن ملاقات و گفتگو با بزرگان شریعت و در خلال بحث فقر و درویشی، نام جناب حاج آقا محمد توسط حاج آقامیرزا حسن صفی با توقیر و احترام تمام تکرار میشد. همچنین در عراق عرب ملاقاتی میان میرزا حسن و شیخ مرتضی انصاری معروف به مجدد واقع شد و ضمن آن میرزا حسن هدیه‌ای از جانب «علیشاه اسماعیلی» تقدیم حضور ایشان نمود. پس از اتمام این سفر طولانی وی دوباره به هند مراجعت کرده و در شهر دکن اقامت گزید. خاطرات و وقایع این سفر عجیب توسط برادر کوچک میرزا حسن، آقا رضا اصفهانی به رشته تحریر درآمده است. آقا رضا اصفهانی علاوه بر علقه برادری، جزء هواداران و علاقمندان میرزا حسن و از زمره تربیت شدگان او و از طرف او ماذون به ارشاد و ملقب به لقب طریقتی «حضور علی» بود. وی همچنین از سوی «ناصرالدین شاه» نیز ملقب به لقب «شمس العرفا» گردید.

مراجعت به ایران

با سپری شدن دو سالی حاج آقا میرزا حسن صفی به این اندیشه افتاد که برای بهره‌گیری از شهرت فراوانی که برای سلسله تدارک دیده هرچه زودتر راهی ایران شود و با اقامت در تهران، دایره اشتهاار خویش را تا دربار قاجار گسترش دهد، و صاحبان مناصب کشوری و لشگری و شاه و شاهزادگان و نزدیکان ایشان را زیر نفوذ معنوی خویش گیرد. فلذا در مراجعت از سفر دراز مدت خود از راه مشهد و خراسان به تهران آمده و در سال ۱۲۸۸ ابتدا در حیاط شاهی و سپس در محله پامنار رحل اقامت افکند و دایره مراودات خود را تا دربار توسعه داد و بسیاری از شاهزادگان را مجذوب تصرفات معنوی خویش نمود و شیخ طریقت و معتمد گروهی کثیر از خواص و عوام شد.

ساختمان خانقاه در تهران

از زمره مریدان حاج آقا میرزا حسن صفی که صاحب منصبان عالیرتبه دربار قاجار بودند میتوان از علیخان ظهیرالدوله داماد ناصرالدین شاه (که بعدها جانشین میرزا حسن شد)، میرزا حسین خان نصیرالسلطان، ابوالفتح خان مویدالدوله، کیومرث میرزا عمیدالدوله، میرزا نصرالله خان دبیرالملک میرزا محمود خان نائینی، حاجی ابراهیم نمازی، میرزا ابوتراب خان خواجه نوری نظم الدوله نام برد. شخص اخیر الذکر که عهده‌دار معاونت شهربانی و تأمینات کشوری بود، و علیخان ظهیرالدوله هر دو از طرف مقامات مسئول مامور تعقیب و مراقبت میرزا حسن بودند، اما هر دو مجذوب تصرفات معنوی او شده و به زمره مریدانش پیوستند. از دیگر شاهزادگان قاجار «محمد میرزا سیف الدوله پسر عضدالدوله پسر فتحعلیشاه» بود که رشته ارادت میرزا حسن را به گردن افکنده و در اثر غلبات حال محبت و انسلاخ قطعه زمینی برابر با هزار هشتصد زرع مربع در ناحیه باغ سپهسالار به مرشد خود واگذار نمود که امروزه به نام «خانقاه صفیعلیشاه» شهرت دارد. در طول زمانی که میرزا حسن در حیاط شاهی در کوچه «خدابنده‌لو» اقامت داشت، «سیف الدوله» کار ساختمان خانقاه را به اتمام رساند و حاج آقا میرزا حسن صفی به آنجا نقل مکان نمود.

اختلاف با حاج آقا محمد حسینی نطنزی عیدعلیشاه

اتفاقا طول اقامت حاج آقا میرزا حسن اصفهانی در تهران بلاشکال نبود، زیرا او بعنوان شیخ سیار بیش از شش ماه نمی‌بایست در تهران توقف نماید ویژه آنکه تهران در دایره دعوت عبدالیشاه کاشانی قرار داشت که از مشایخ کهنسال رحمتعلیشاه بود که با جناب حاج آقا محمد شیرازی بیعت نموده بود. در نتیجه با سپری شدن مدتی بیش از شش ماه، عبدالیشاه به حاج آقا میرزا حسن پیکی روانه کرده و از او خواستار نقل مکان گردید، اما درخواست محبت آمیزش با جواب تند و زنده‌ای مواجه شد. لذا نامه مجددی نوشته و ضمنا مراتب را به عرض جناب حاج آقا محمد منورعلیشاه منعکس نمود. جناب حاج آقا محمد شیرازی نیز نامه‌ای به حاج آقا میرزا حسن نوشته و او را به نگاه داشت جانب ادب دعوت نموده و او را به خاطر هتک احترام شیخ کهنسالی که در امر ارشاد بر او حق تقدم دارد ملامت کرد. اما در آن احوال حاج آقا میرزا حسن در شرایطی نبود که وجود عبدالیشاه را به عنوان رقیبی برای خود در محدوده پایتخت تحمل کند، لذا برای بیرون کردن او از میدان، ضمن ارسال نامه‌های توهین آمیز به وی، چنین شایع کرد که هر که توسط عبدالیشاه مشرف به فقر شده بیعتش باطل است و باید تجدید عهد نماید، و علاوه بر آن به حاج آقا محمد

شیرازی ضمن نامه‌ای یادآور شد که عبدالعیشاه در مراتب علمی و استعداد باطنی بسیار ناچیز و شخصی بی ادراک و تمیز است و لایق مقام ارشاد عباد نیست و باید او به دیدار من آمده و از من عذرخواهی کند. البته بخوبی معلوم بود که چنین شرطی برای رفع نثار موجود هرگز قابل تحقق نیست، زیرا در این رویارویی دیگر نه عبدالعیشاه، بلکه تمام سلسله مراتب فرقه جناب منورعلیشاه و در رأس آن شخص ایشان به زیر علامت سؤال رفته بود. اما علت پافشاریهای سرسختانه حاج آقا میرزا حسن اصفهانی در برابر جناب منورعلیشاه و عبدالعیشاه و دیگران یک عامل روشن بود:

علت سرسختی حاج آقا میرزا حسین اصفهانی

او میدانست که حاج آقا محمد منورعلیشاه به سبب وصیت نامه‌ای ساختگی به مقام جانشینی رحمتعلیشاه دست یافته و در این میان حق حضرت سعادتعلیشاه پایمال شده است، و نیز میدانست که خود جناب منورعلیشاه واقف است که حاج آقا میرزا حسن از همه ماجراهای پشت پرده‌ای که به جانشینی او منجر شده مطلع می‌باشد. بر این مبنای وی می‌پنداشت که اگر میان او و عبدالعیشاه اختلافی درگیرد، حاج آقا محمد شیرازی به ناچار - و برای کتمان اسرار- به حمایت از او ادامه خواهد داد و از عبدالعیشاه جانبداری نخواهد کرد.

ملاقات جناب منورعلیشاه و حاج آقا میرزا حسن صفی

البته شاید منورعلیشاه نیز قلبا مایل به رودرویی با حاج آقا میرزا حسن نبود، زیرا از طرفی وی یکی از ارکان مهم تبلیغاتی‌اش به شمار میرفت - که وجودش بعنوان شیخ سیار چه در تهران و چه در سایر بلاد به تحکیم موقعیت خود حاج آقا محمد و تضعیف بیش از پیش وضعیت سعادتعلیشاه می‌انجامید-، و از دیگر جانب به نفع حاج آقا محمد نبود که یکی از مشایخش با او رودرویی نماید و احترام و اعتبار او را به خاک افکند. به این دلایل و عوامل دیگر حاج آقا محمد شیرازی تصمیم گرفت شخصا به تهران آمده و با ملاقات با حاج آقا میرزا حسن و نصیحت پدرانه او را از تصمیم خود منصرف سازد. لذا سفر به مشهد را بهانه ساخته از شیراز وارد تهران شد. در این سفر حاج آقا میرزا حسن شخصا به استقبال مرشد خود شتافت، او را به سرای بزرگی واقع در کوچه «بربری‌ها» وارد ساخته، و پذیرایی شاهانه‌ای از وی ترتیب داد، سفره چیده شده و بساط مهیا گشته بقدری مجلل و فاخر بود که همه را به حیرت افکند. خود حاج آقا میرزا حسن در این باره ضمن نامه‌ای که به «آقا محمد تقی محلاتی» فرستاده چنین نوشته است:

«جناب حاجی آقا محمد دو سه سال قبل آمدند به طهران، فقیر هم نظر به حقوق سابقه، آنچه تکلیف خود در تشریف‌فرمایی ایشان میدانستم عمل نمودم»^{۸۷}

قصد حاج آقا میرزا حسن از این استقبال نشان دادن موقعیت خود بود. وی میخواست به جناب حاج آقا محمد شیرازی بنمایاند که بصلاح نیست که چنین مرید با نفوذی را صرفا به دلیل جانبداری از یک پیرمرد کهنسال از دست بدهد، او بر سر آن بود تا نشان دهد که اعتلای کار حاج آقا میرزا حسن، اعتلای کار سلسله و اعتلای کار جناب منورعلیشاه را نیز در پی خواهد داشت. همچنین حاج آقا میرزا حسن امیدوار بود که مرشدش دریابد موقعیتی که تحصیل شده، چیزی نیست که مفت باخته شود، و زمام امور از سر نو در دست پیرمردانی امثال عبدالعیشاه قرار گیرد. علاوه بر آن شاید هدف از این

^{۸۷} - مقدمه دیوان صفی، به کوشش منصور مشفق، ص ۱۳.

پذیرایی آن بود که به مرشد قبولانده شود که نفع عموم هواداران در خاموشی و سکوت جناب عبدالعیشاه میباشد، نه میدان خالی کردن حاج آقا میرزا حسن صفی.

فسخ بیعت و عزل

با این حال حاج آقا محمد منورعلیشاه برای حفظ موقعیت خود نمیتوانست تن به شرایط مزبور دهد، و حق تقدم عبدالعیشاه را نادیده بگیرد، چرا که این بی‌اعتنایی شخص حاج آقا محمد منورعلیشاه را بی اعتبار میساخت. فلذا باز هم او را نصیحت به مسافرت از تهران نمود. اما این امر خشم حاج آقا میرزا حسن را برانگیخت، تا بجایی که وی مصمم شد در صورت اصرار مجدد مرشدش، بیعت خود را با او فسخ، و او و عبدالعیشاه و سایر ارکان سلسله را یکجا انکار نماید، و همین کار را نیز کرد. در پایان این نشست جناب حاج آقا محمد منورعلیشاه از جا برخاست و عباي خود را به عنوان طرد حاج آقا میرزا حسن از دوش بر زمین افکند، و ایشان نیز بعنوان فسخ بیعت انگشتر خود را از انگشت خارج نمود.

هروپیان حاج آقا میرزا حسن صفی

جناب حاج آقا میرزا حسن اصفهانی در ابتدای کار که درد طلب گریبانگیریش گردید ربه درویش وارسته و متصرفی به نام آخوند ملاحسن نائینی شده و تحت نظر ایشان به ریاضت پرداخت. بعد از آن بر حسب خواهی که دیده بود عزم سفر به شیراز کرده و در آنجا به دست حضرت رحمتعلیشاه دستگیری شد. ظاهراً به سبب کثرت مجاهداتی که از قبل و تحت ارشاد جناب آخوند ملاحسن نائینی داشت در همان بدو دستگیری به دستور رحمتعلیشاه ترتیب دیگجوشی داده و سپس به فرمان ایشان دوباره به اصفهان مراجعت نمود و سراغ آخوند ملاحسن رفت. اتفاقاً جناب آخوند به علت باطن بینای خویش به اسرار خواب حاج آقا میرزا حسن صفی وقوف و از مسافرت ایشان به شیراز و بیعتشان با حضرت رحمتعلیشاه مطلع بود، و به سبب تصرفاتش همان شب جناب میرزا حسن مراتب دیگری را نیز طی کرده و در رويا ملاحظه نمود که در رکاب حضرت سیدالشهدا علیه السلام زمین را از لوٹ اعداء پاک کرده و خود نیز سرباخته است. بعد از آن مورد عنایت خاص حضرت رحمتعلیشاه قرار گرفته و مامور به سرودن اسرار واقعه کربلا شد. با این حال تا آنجا که تحقیقات محققان نشان میدهد ایشان توسط حضرت رحمتعلیشاه به دریافت اجازه ارشاد مفتخر نشده و نامشان در عداد خلفای آن حضرت در کتاب طرائق الحقایق ذکر نشده است. این امر لازم می‌آورد که رشته ارادت ایشان به حضرت رحمتعلیشاه متصل شده باشد، اما اجازه ارشاد را از جناب منورعلیشاه دریافت داشته باشند.

از مقالات و مکتوبات خود جناب میرزا حسن نیز چنین استنباط میشود که ایشان از ابتدا در جستجوی کسب مقام ارشاد بوده و چون نزد حضرت رحمتعلیشاه این مقام تحصیل نشده، ایشان نزد جانشین رحمتعلیشاه یعنی حضرت سعادتعلیشاه میروند ولی چون از آنجا نیز مایوس میگردند به سراغ جناب منورعلیشاه شتافته و در معیت ایشان به تحصیل این مقام نایل می‌آیند. با این همه پس از بروز ماجراهایی که به فسخ بیعت ایشان با منورعلیشاه انجامید، رشته اتصال ایشان به جناب منورعلیشاه گسسته گشت و چون ایشان با سعادتعلیشاه نیز بیعت نکرده بودند لاجرم برای تنظیم کرسی‌نامه مستقل برای خویش دچار اشکال شدند.

ملاقات با جناب صدرالعرفا

به هر حال پس از فسخ عهد با منورعلیشاه، جناب حاج آقا میرزا حسن مستقلا به ارشاد خلائق پرداخت و منکر کرسی نامه گشت، اتفاقا وقتی جناب حاج آقا میرزا علی صدرالعرفا فرزند حضرت مستعلیشاه - که از طرف حضرت سلطانعلیشاه مجاز در تلقین اوراد شفاهی بودند- به تهران مسافرتی کردند، ملاقاتی میان ایشان و حاج آقا میرزا حسن صفی واقع شد. در این ملاقات جناب حاج آقای صدرالعرفا فرمودند:

- شما از چه کسی اجازه ارشاد دریافت داشته‌اید و نسبت ارشاد شما به چه کسی میرسد؟

جناب حاج آقا میرزا حسن در پاسخ گفتند:

- در خواب به حضرت مولا علیه السلام

ایشان فرمودند:

- پس با هم حرفی نداریم.

و بلافاصله حرکت فرموده و مجلس را ترک کردند.

افشای اسرار پیشت پرده

حاج آقا میرزا حسن به هر حال در اواخر کار خویش پرده از اختلافات فقری برداشت و برای دفاع از موقعیت خویش آنچه را که در پس پرده بود برملا نمود و نشان داد که چگونه جناب منورعلیشاه و دیگران با هم دست به دست داده و اجازه مسلم جانشینی حضرت سعادتعلیشاه را منکر گشته و به جعل اجازه نامه به نفع منورعلیشاه دست زده‌اند. متن این نوشته که عبارت از مراسله‌ای است که برای آقا محمدتقی محلاتی ارسال شده و در مقدمه دیوان صفی انتشار یافته به شرح زیر است:

یار دیرینه و براد بیمثل و قرینه من، مکتوبی از جناب سامی در نیمه شهر رمضان زیارت شد، بحمدالله سلامت بوده‌اید. تا کنون آدمی روانه نبود که جواب عرض شود. فقراتی نوشته بودید. از بیانات اهل آن سامان. حضرات شیخیه میگویند اطاعت رکن رابع واجب است، هر کس نکند از اسلام خارج است. بایه میگویند اما زمان ظاهر شد هر کس قائل نباشد و شک کند حیوان است یا کافر نادان. اگر بگویی به چه دلیل؟ میگویند به دلیل این که آقا محمد خان قلعه شیشه را گرفت، به دلیل آن که سلمان خوب آدمی بود. به دلیل آن که میر خوب مینوشت. به دلیل این که درخت ریشه‌اش در خاک است. اگر بگویی اینها چه دلیلی است و چه دخلی به شما دارد میگویند در وجودت نور قبول نیست، آیه قرآن را هم شاهد می‌آورند که صم بکم عمی فهم لا یعقلون در حق تست اما این ناخوشیها در مکیان درویشها نبود. خدا بیامرز حاجی محمد کاظم اصفهانی (حضرت سعادتعلیشاه) را، آدم بیعلم و اطلاعی بود. اقوال بایه و شیخیه را میشنید، بخاطرش میرسید باید درویشی همین طور باشد. بعضی اقوال از آنها جمع کرده بود و بعضی هم خودش به هم بافته بود میگفت مردم هم میشنیدند. بخاطرش میرسید راستی همینهاست که او میگوید. این آقایانی هم که حالا هستند مقلد آن مرحوم شده‌اند، شیخی و قطبی میگویند اما ماخذش را نمیدانند چیست. عوام بیعقل را به تقلید حاجی محمد کاظم دور خود جمع می‌کنند و اقوالی که نه خدا گفته نه جبرئیل و نه پیغمبر او به هم می‌بافند، عامی‌ها هم ناچار باید قبول کنند و به خصوص این آقایان میگردند و مردمان عامی را پیدا میکنند که مشرف به فقر شود که تمیز حرف خوب و بد ندهند و بتوانند مطالب آنها را بر آنها مشتبه کنند. آدم با کمال و ادراک که زیر بار این مزخرفات نمی‌رود. حمد میکنم خدا را که اگر کسی به

واسطه من مشرف به فقر شده همیشه در خیال بودم که مطلبی بفهمد و عامی نباشد. حاجی ملاحسن هم به خیال این که تهران هم آران بیگل و کاشان است و مردم نافهم و عوام به حاجی آقا محمد گفت که مجلسی مکینم من مقدماتی میچینم که کمیل بن زیاد هم به صفین نرفت و مردود حضرت امیر علیه السلام شد و بعد توبه کرد یعنی لیس اول قاروره کسرت فی الاسلام شما بگوئید حاجی میرزا حسن معزول است چند فایده در این هست یکی این که شخصیت شما معلوم میشود که شما قطبید، یکی آن که فلانی ناچار میشود که از مردم پول به جهت شما بگیرد وقتی شخصیت شما معلوم شد کارهای دیوانی شما هم انجام می گیرد آن بیچاره صادق هم گول او را خورد همین طور کرد و گفت حاضرین به غائبین برسانند هر کس پیش فلانی مشرف به فقر شده باید تجدید کند. جاهلها هم به خاطرشان رسید که اگر این حرف را منتشر کنند امشب ملخ طلا در خانه حاجی آقامحمد و حاجی ملاحسن خواهد بارید و از هجوم خلق راه آمد و شد در خانه ایشان مسدود خواهد شد. صبح زود هر کدام به طرفی دویدند خودشان هم هر کدام به طرفی مزخرفاتی به هم بافتند و گفتند. مردم همچنان واخوردند و سرد شدند و بی اعتنا شدند که اسم حضرات در تهران در هر مجلسی اسباب مسخره شده بود میگفتند و میخندیدند. یک مدتی گذشت هر چه انتظار کشیدند دیدند آن طورها که گمان کرده بودند هیچکدام نشد. آن وقت حرف من قبول ایشان شد که میگفتم اینجا تهران است درست راه بروید که وازده نشوید، اما کار از کار گذشته بود، چاره ای نداشت.

حالا جناب سامی از محلاتیها چند سؤال کنید که از مرشدین خود پرسند یکسال هم به آنها مهلت بدهید اگر جوابی که شما بیسندید شنیدید از جانب من و کیلید که نوشته عبودیت نامه به آنها بدهید و الا به آنها بگوئید چه فرض کرده که شما نان خود بخورید و شمشیر از برای کسانی بزنید که ندانید خدا راضی است یا نه!

مطالبی که مینویسد بشنود و تکلیف خود را هم بفهمید، به حاجی کاشانی هم بنویسید ببینید چه میگوید، از عهده جواب بر می آید یا نه. اگر برآمد دعوا کوتاه است، من به همه قسم بنده خواهم بود، و اگر بر نیامد شماها این قدر عامی نباشید که هر مزخرفاتی را به زودی قبول کنید. اینها درویشی نیست. درویشی گفتگو ندارد. اینها هوای نفس است که هر کس را به طوری از راه برده درویشی تهذیب اخلاق است و سلب صفات یمه از خود و زهد از دنیا و انقطاع از ما سوا و قناعت به هر چه کمتر و استخفای از خلق و توکل بر خدا و ذخیره نکردن مال و ریاضت دائم و پوشیدن عیب مردم و ترک آزار خلاق و حفظ زبان از لغو، بخصوص دورغ و غیبت و تهمت که بدترین قبایح است و پاک داشتن دل از کینه و خصومت و اینها تکلیف است بر اهل طریقت و الا چه طریقتی حال مطلب دو قسم است یا مقام درویشی است و یا مقام ادعا. اگر درویشی است در احوال مردم تعقل کنید اگر حقیقت این اخلاقی که گفتم در کسی دیدید درویش است اما ادعا آن هم مطلبی است جداگانه، دخلی به درویشی ندارد. این چند مطلب را که مینویسم از او پرسید اگر جواب عاقل و عالم پسند گفت در ادعای خود صادق است و الا کذاب و مفتری.

مطلب اول: در معرفت امام زمان.

من لم يعرف امام زمانه مات میتة الجاهلیه معرفت امام بر همه کس واجب به خصوص بر اهل طریقت به خصوص بر مشایخ. آیا همین قدر که کسی تصدیق کند که چنین شخصی در عالم است کافی است یا نه. این که معرفت نیست اعتقادی است تقلیدی. معرفت آن است که امام را ببیند و بشناسد زیرا که ندیده نمیشود شناخت و چنان باید شناخت که اگر امام ظاهر شود با غیبتش در نزد عارف تفاوت نکند، آیا مرشدین این زمان امام خود را دیده و شناخته اند یا نه، اگر شناخته اند باید به دیگران هم بشناساند تکلیفشان این است. حاجی آقا محمد بگوید من او را دیده ام و خدمتش رسیده ام،

من قبول دارم و اگر شناخته باشد، چه امتیاز بر سایر مردم دارند؟ مرشد و مرید همه کورند.

پس شخص مرشد و هادی باید امام زمان خود را دیده و شناخته باشد و به خصوص شیخ‌المشایخ یا قطب به طور اولی. جواب این حرف چیست؟ کی او را دیده و شناخته؟ و اگر ارشاد فایده‌اش معرفت امام زمان نباشد، چه ارشادی است؟ ما شخصی را میخواهیم که یا خودش امام را دیده و شناخته باشد، یا سراغ داشته باشد کسی را که او عارف به حق امام است
مطلب دوم: در معرفت قطب

صاحب این مقام باید در علم و قدرت و سایر اوصاف الهی سرآمد اهل عامل باشد به قسمی که در زمان غیبت امام وجودش کافی از وجود امام باشد، چیزی بر او مجهول نباشد، عجز از هیچ چیز نداشته باشد. صاحب این مقام باید آثار و لوازمی داشته باشد که از مدعیان کذابا باشد والا بسیاری هستند که ادعای قطبیت دارند، به چه تمیز داده میشوند. ناچار به چنین وجودی باید متمسک شد. چیست و کجاست؟ اگر کسی بگوید حاجی آقا محمد است میگویم خود حاجی آقا محمد یا بنویسد من صاحب این مقام قبول میکنم، یا حاجی ملاحسن بنویسد یا بگوید، من به مرتضی علی (ع) خصم باشم که حاجی آقا محمد را صاحب این رتبه میدانم. قبول دارم، از چیزهای دیگرش گذشتیم یعنی نه حاجی آقا محمد خود را صاحب این مقام و نه حاجی ملاحسن. پس تکلیف هر دوی به شناختن قطب زمان است اگر شناخته باشد چه امتیازی؟ لاتمايز بين الاعدام! تکلیف اهل طریقت به شناختن قطب است، بی گفتگو و اگر کسی بگوید لازم نیست قطب به این کمال باد بحثی بر او نیست. لیس علی الاعمی حرج. جواب این مطلب ما چیست؟

مطلب سوم: مرشد طریقت باید از عهده اثبات سلسله برآید که یدائید میرسد تا به امام. چه سند در این باب دارید؟ فلان شیخ خیفه فلان شیخ بوده، از کجا؟ کرسی نامه چه اعتبار دارد؟
مطلب چهارم: نوشته ارشاد نامه در این باب سند هست یا نه؟

اگر سند است چه میگوئید در (باره) نوشته حاجی محمد کاظم طاوس (حضرت سعادتعلیشاه) با آن اعتبار، چرا قبول نکردید؟ با این که میدانستید نوشته با آن صحبت و اعتبار در دست کسی نیست، و به دلیل همان نوشته جمعی را مردود میخواند و میگفت:

- یا نوشته بیاورید فوق نوشته من، یا تصدیق قطبیت من کنید، یا مردودید.

اگر بگوئید نوشته حاجی آقا محمد (منورعلیشاه) معتبرتر بود، جناب حاجی آقا محمد بنویسد به خط خود که این نوشته را من خودم در حیات مرحوم نایب الصدر (رحمتعلیشاه) بدون واسطه از دست خودشان گرفته‌ام، من قبول دارم، ریا که ایشان را من دروغگو نمیدانم.

و از حاجی آقا محمد (منورعلیشاه) پرسیدم - در شیراز - همین مطلب را گفتند:

- خیر من از خودشان نگرفته‌ام، بعد از فوتشان برای من آوردند!

در صورتی که از دست خودشان هم گرفته باشند هم هر دو نوشته حاضر است، پهلوی هم می‌اندازیم (میگذاریم) ببینیم کدام یک ترجیح دارد! دیگر چه میگوئید؟

در نوشته حاجی ملا رضای همدانی (کوثرعلیشاه) که از نورعلیشاه مرحوم داشت و مدعی قطبیت بود، و حاجی شیروانی (حضرت مستعلیشاه) را رد میکرد و میگفت:

- او بیجا ارشاد میکند، نوشته‌ای ندارد.

کسانی که سلسله را به حاجی شیروانی منتسب میدانند باید نوشته‌ای در دست داشته باشند که معذوبعلیشاه به خلافت

حاجی شیروانی نوشته باشد، و اگر نه تصحیح امر و اثبات عمل خود را چگونه میکنند؟ آن نوشته (حضرت مجذوبعلیشاه در مورد جانشین شدن حضرت مستعلیشاه) پیش کیست و کجاست؟ یا ناچار باید بگویند:

- نوشته در این باب سند نیست و کمال نفس مناط اعتبار است. جواب چه میگویند؟

اگر کسی جواب با معنی در این فقرات داد حاجت به این گفتگوها نیست انا عبد من عبیده، جنگ برخاسته نزاع برطرف (شده). و اگر جواب ندارند و میخواهند به لفظ فقط قطب باشند ما کاری به کارشان نداریم، خلاف ادبی هم نمیکیم، پاس آشنایی را هم منظور داریم. اما فقرا اگر فایده‌ای از عمل خود دیده‌اند و به مقصودی رسیده‌اند جای حرف نیست، زهی به سعادشان، و اگر میدانند چیزی نفهمیده‌اند و کورتر از اولند فکری به حال خود نکنند. عمر عوض ندارد، نفهمیده همراه رد و قبول کسی نباشد.

حرفهاست که هنوز گفته نشده، اگر کسی در این سه چهار مطلب تعقل کرد و به من اخبار داد که حق با تست، در این فقرات تتمه‌اش را خواهم گفت. والسلام علی من اتبع الهدی

حاجی میرزا حسن ملقب به صفیعلیشاه، صحیح است.

خلاصه مطلب

از آنجا که کار اختلاف جناب منورعلیشاه و جناب حاجی آقا میرزا حسن صفی به جدایی این دو از یکدیگر انجامید، فلذا حاج آقا میرزا حسن ناچار بود یکی از دو کار را بکند:

- یا ترک ارشاد گوید و به کنار نشیند

- یا آن که خود مستقلا و علیرغم حاجی آقا محمد منورعلیشاه دعوی قطبیت نماید

در هر صورت ایشان راه دوم را برگزید اما در سر راه یک اشکال اساسی وجود داشت و آن نیز این بود که ایشان برای تصحیح امر قطبیت خویش ناچار به ارائه سند ارشاد نامه و تنظیم کرسی نامه و اتصال به مرشد پیش از خویش بود، ولی از آنجا که وی فرمان قطبیت از دست هیچ مرشدی دریافت نداشته بود، برای رفع این اشکال اساسی پرده از کار جناب منورعلیشاه نیز برگرفت و بطور عریان بیان داشت که ایشان نیز اجازه ارشاد و فرمان قطبیت نداشته‌اند، و از جانب دیگر فرمان صحیح قطبیت صادر شده توسط حضرت رحمتعلیشاه به نام سعادتعلیشاه را رد کرده و پس پشت افکنده‌اند.

مقصود حاج آقا میرزا حسن صفی از این افشای راز این است که لیس اول قارورة کسرت فی الاسلام، یعنی اگر ایشان به رد قطبیت منورعلیشاه کمر بسته به این دلیل است که اولاً منورعلیشاه اصولاً فرمان قطبیت نداشته و ثانیاً فرمان قطبیت مسلم سعادتعلیشاه را اعتنا نکرده است.

اکنون میرزا حسن صفی میگوید اگر این کار درست نیست پس منورعلیشاه نیز نباید مدعی قطبیت باشد، و اگر درست است پس این قطبیت مرا نیز بپذیرید.

به هر حال در مکتوبه فوق به دو امر اساسی اشاره صریح رفته است:

- اول آن که فرمان خلافت حضرت سعادتعلیشاه مسلماً درست و به خط و مهر رحمتعلیشاه صادر شده و از دست ایشان مستقیماً به دست سعادتعلیشاه رسیده است.

- دوم آن که فرمان مورد استناد منورعلیشاه مسلماً ساختگی است و از دست رحمتعلیشاه به دست ایشان نرسیده، بلکه پس از رحلت رحمتعلیشاه برای ایشان آورده‌اند!

تعیین مشایخ

پس از اینکه جناب حاج آقا میرزا حسن صفی مستقلا به ارشاد پرداخت و سایرین کناره جست، برای تمهید امور پیروان در شهرهای دور و نزدیک به تعیین مشایخ پرداخت. اما روش وی بر خلاف اصول جاریه سلسله جلیله نعمه الهی در این امر بود، یعنی بجای ریاضت دادن و تربیت کردن مخصوص و هدایت مدام به فقرای پیرو خویش در شهرستانها دستورالعملی صادر کرده و به آنها دستور داده بود که از میان خود یک نفر را به نظامت امور و ریاست برگزینند و همه نسبت به برتری او اتفاق نمایند و نام او را برای ایشان بفرستند تا او را و اذکار را کتبا بجهت او ارسال دارد و او به نیابت میرزا حسن صفی از طالبین بیعت گیرد و چراغ خانقاه را روشن نماید. برای مثال قسمت کوتاهی از نامه‌ای را که در این باره برای آقا سید هدایت‌الدین متولی بقعه حضرت شاه نعمت‌الله ولی در ماهان ارسال داشته نقل مینمائیم:

.... ابتدا به رئیسی که صلاح در ریاست او است و کسی را از او عار نیست اتفاق کنند و کسی نگوید این مثل فلان مرشد نیست که باعث سستی عقاید و تفرقه نفوس شود، کفایت و عقل این است که بزرگ نقد خود را بر متقدمین ترجیح دهند، اگرچه ترجیح نداشته باشد، و اگر خدای نخواستہ عیبی از او سراغ کنند پوشند و محاسنش را یکی بر صد تعریف کنند که باعث رغبت نفوس شود و مرده پسند نباشند. از ماضی و مستقبل چه ثمر و فلان مرشد کامل بود چه حاصل؟! تکلیف اطاعت مرشد نقد است

جانشین حاج آقا میرزا حسن صفی

جناب صفی در زمان حیات خود جناب آقای ظهیرالدوله داماد ناصرالدینشاه را به جانشینی خویش معرفی کرد، و وی را به لقب فقری صفاعلیشاه ملقب ساخت. و ایشان در سال ۱۳۱۶ قمری بر مسند ارشاد مستقر شده و تدبیر و تدبیر خویش را تنظیم امور انجمن اخوت بکار گرفت. این انجمن که بر پایه اصول جهانی برابری - برادری - آزادی (که شعارهای بنیانی انجمن فراموشخانه میباشد) پایه‌ریزی شده بود بسیاری از بزرگان عصر قاجار را در حوزه خود تربیت نمود و فروغ عصر روشنایی را در سیاهی عهد ستم استبدادی منتشر ساخت. با این همه علیرغم همه آثاری که وجود این انجمن در تحولات فکری ایران بسوی عصر مشروطیت ایفا نمود، اصول و بنیانهای آن از همان سنگ نخستین با روش سلوک و باطن‌گرایی و فقر محمدی متفاوت بود و به هیچ روی تداوم مسلک حضرت شاه نعمت‌الله ولی به شمار نمی‌آمد.

خود جناب ظهیرالدوله نیز در اواخر عمر قلت معاشرت اختیار نموده و به ترک دستگیری و ارشاد گفت و جانشینی نیز از جانب خود معین نساخت. انجمن اخوت نیز به دنبال تحولات اجتماعی ایران بسیار کم فروغ گردید تا آن که دوباره اصول و روشهای آن به صورتی نوینتر توسط جناب آقای دکتر جواد نوربخش کرمانی تجدید شد.

جانشینان منورعلیشاه

بعد از درگذشت منورعلیشاه در سال ۱۳۰۱ به مرض استسقا، پیکر ایشان به کربلا تشییع و در آنجا به خاک سپرده شد. آنگاه فرزندش حاج علی آقا ملقب به وفاعلیشاه - امام جماعت مسجد نو شیراز و مکنی به لقب دولتی «ذوالریاستین» جانشین پدر گردید. (متولد ۱۲۶۴ در شیراز و متوفی به دوم شعبان ۱۳۳۶ و مدفون در کربلا).

ایشان کهنسال‌ترین مشایخ خود را که حاج آقا «اسماعیل اجاق کرمانشاهی» و ملقب به لقب فقری صادق‌علیشاه بود به جانشینی خود منصوب نمود تا وی عهده‌دار زعامت امور سلسله باشد مشروط به آنکه پس از تربیت حاج آقا میرزا عبدالحسین شیرازی ابن ذوالریاستین و اکمال او در سلوک، او را بر مسند قطبیت جالس نماید. بدین ترتیب قطب بعد از «وفاعلیشاه ذوالریاستین»، حاج آقا میرزا عبدالحسین ذوالریاستین زاده مطاع طریقه منورعلیشاهیه گردیدند، اما مقام قطبیت پس از یک دوران گذار تحت زعامت جناب آقای حاج آقا اسماعیل اجاق کرمانشاهی مکنی به صادق‌علیشاه به ایشان تفویض گشت.

جناب حاج آقا اسماعیل اجاق کرمانشاهی ملقب به حیران و ملقب به لقب فقری به صادق‌علیشاه فرزند سید محمود اجاق کرمانشاهی در سن هشتاد و پنج‌سالگی این مقام را عهده‌دار شده، و مطابق وصیت‌نامه مرحوم وفاعلیشاه به اکمال حاج آقا میرزا عبدالحسین ذوالریاستین زاده مشغول گشت، تا آن که خودش پس از پنج سال در شعبان ۱۳۴۰ هجری قمری به دار آخرت شتافت و در نجف مدفون شد، و منصب قطبیت را به جناب حاج آقا میرزا عبدالحسین ذوالریاستین ملقب به مونسعلیشاه (متولد ربیع الاول ۱۲۹۰ در شیراز و متوفی به یکشنبه ۲۴ خرداد ماه ۱۳۳۲ شمسی در خانقاه چهارسوق تهران و مدفون در خانقاه کرمانشاه) تفویض نمود.

استیغاف حاج آقا میرزا عبدالحسین ذوالریاستین از تعیین جانشین

بدین ترتیب جناب آقای حاج آقا میرزا عبدالحسین ذوالریاستین ملقب به لقب فقری مونسعلیشاه امور طریقه منورعلیشاهیه را بر عهده خویش گرفته و قبول تشرف و دستگیری و تلقین ذکر و فکر و هدایت عباد و ارشاد عام و تربیت خواص مینمودند. اما به تدریج که سن ایشان افزون میگشت و به آخر عمر خود نزدیک میشدند حال استغراق بر وجودشان غلبه بیشتری می‌یافت و از کثرت معاشرت احتراز فرموده و به قلت کلام و سکوت هر چه بیشتر مبادرت می‌فرمودند.

رساله جناب آقای جلال بهشتی نصرت‌علی

اگر به جزوه کوچکی که از سوی آقای جلال بهشتی در روز چهارم وفات جناب حاج آقا میرزا عبدالحسین مونسعلیشاه انتشار یافت اعتماد کنیم، به نظر میرسد که خود مرحوم آقای مونسعلیشاه در ابتدا چندان در امر تعیین جانشین بی‌میل نبوده است، اما ظاهراً شخص واجد شرایطی برای احراز این معنی در اطرافش وجود نداشته. آقای جلال بهشتی که از مشایخ مرحوم جناب آقای ذوالریاستین مونسعلیشاه و از طرف ایشان ملقب به لقب فقری «نصرت‌علی» بوده، در جزوه خویش یادآوری مینماید که ابتدا جناب حاج آقا میرزا عبدالحسین ذوالریاستین به من پیشنهاد جانشینی کرد، اما من این خواهش را نپذیرفتم و اظهار داشتم:

- من پس از رحلت شما بیش از یک سال در قید حیات نخواهم بود! و این مدت مفیدی برای تمشیت امور سلسله بعد از

شما نمیباشد.

و به این ترتیب مرحوم جناب آقای ذوالریاستین از تنصیب جانشین بطور کلی انصراف حاصل نمودند. نکته جالب آن است که آقای جلال بهشتی سالیان دراز پس از وفات مرحوم ذوالریاستین در قید حیات بوده، و پیشگویی‌شان در مورد وفات قریب الوقوعشان به تحقق نپیوست!

ذکر پاره‌ای از موارد

مواردی که ذیلاً نقل میشود نمونه‌هایی است که از استنکاف جناب حاج آقا میرزا عبدالحسین ذوالریاستین مونسعلیشاه در مورد تعیین جانشین حکایت مینماید:

۱- جناب آقای ابوالحسن زاده که از فقرای وارسته و از درویشان واصل بود نقل کرده‌اند که ابتدا من در عداد معتقدان مرحوم آقای ذوالریاستین بودم، زمانی که ایام رحلت ایشان نزدیک شد، و خودشان به فوت قریب‌الوقوع خود اشاره مینمودند، روزی در خلوت خدمتشان رفته و پرسیدم:

- اگر تصمیم سرکار مبتنی بر عدم تعیین جانشین است، تکلیف بنده و سایرین بعد از این چه خواهد بود؟ ایشان در جواب من فرمودند:

- حقیقت آن است که تا کنون نیز ما دستمان خالی بود. چیزی را که نداشتیم چگونه به دیگری انتقال دهیم و جانشین تعیین کنیم. فقرا نیز بروند با جناب آقای صالحعلیشاه گنابادی بیعت کنند.

اتفاقاً خود مرحوم آقای ابوالحسن زاده حضور مرحوم آقای حاج آقا شیخ محمد حسن صالحعلیشاه رسیده و به دست ایشان تشریف فقر پوشید و مقامات باطنی را زیر نظر ایشان پیمود و بیست سال بعد به مقام ارشاد نائل آگشت. رحمه الله علیه

۲- آقای فقیر محمد رنگرز اصفهانی یکی دیگر از معتقدان مرحوم ذوالریاستین طی نامه‌ای از ایشان خواهان روشن کردن تکلیف فقرا در امر تنصیب جانشین شده بود. جناب آقای ذوالریاستین در پاسخ ایشان نوشتند: «... اندیشه این فقیر این است که مرگ از هر چیزی به انسان نزدیکتر است ... و هر کس دعوی جانشینی کند به لعنت خدا گرفتار گردد...»

۳- در مجلسی که در تهران در منزل آقای حسن مهری کارمند عالی‌رتبه بانک مرکزی در حضور مرحوم آقای ذوالریاستین و با شرکت آقایان ابوطالب مهرگان و آقای حاج آقا احمد شکریه تشکیل شده بود، شخص اخیر الذکر - که از معتقدان مرحوم ذوالریاستین بود - در میانه سخن ناگاه خطاب به ایشان عرض کرد:

- آیا حضرتعالی مامور به انقطاع «سلسله» هستید، یا کسی را کتباً تنصیب نموده‌اید، یا در نظر دارید؟

اما مرحوم آقای ذوالریاستین بجای هرگونه پاسخی سکوت مطلق اختیار، و پس از چند لحظه بحث دیگری را به میان کشید و موضوع را تغییر دادند.

البته جناب مرحوم ذوالریاستین مونسعلیشاه خود مجتهدی مسلم و فقیری راه رفته و مردی باطندار و در شریعت و طریقت از بزرگان و صاحب‌نظران کارآمده به شمار می‌آمدند و نیک آگاه بودند که تنها آن کسانی میتوانند زمام امور طریقتی را عهده‌دار گردند که حداقل دارای خصوصیات زیر باشند:

الف- درمراعات اصول شرعی از واجبات و مستحبات و ترک محرمات و مکروهات به قدر حبه خردلی کوتاهی نکنند،

تا سرمشق جامع دیگران در عبادت خداوند باشند.

ب- در سلوک به کمال رسیده و به درجه ارشاد نائل شده باشند.

ج- حال سلوکشان بر حال جذبه‌اشان مسلط و قاهر باشد

د- استعدادات به فعلیت رسیده وجودیشان نسبت به سایر اقران و همگنان در مرتبه‌ای بالاتر باشد. یعنی در درجه‌ای از کمالات نفسانی و مدارج روحانی باشند که سایر ماذونین به ارشاد و مشایخ از باطن آنان کسب فیض نمایند. البته چنین اشخاصی که جامع ظاهر و باطن باشند در هر دوره نادر و وجود عزیزشان چون اکسیر اعظم و کبریت احمر نایاب می‌باشد. تردیدی نیست که مرحوم آقای ذوالریاستین مشایخ چندی را با ریاضت و ممارست‌های باطنی صیقل داده و به درجه ارشاد منصوب نموده و آنان را برای هدایت عباد راهی بلاد دور و نزدیک ساخته بود، که از میان آنان میتوان بزرگان زیر را نام برد:

۱- آقا سید قوام شهیدی ملقب به لقب فقری «درویش توفیق‌علی» شیخ قوچان و مشهد و محال و قراء اطراف

۲- درویش شکرالله ابن درویش غلامحسین ملقب به مشتاق‌علی شیخ خانقاه اهواز

۳- حاج سیدعلی آقا فردوس نجفی ملقب به «منصورعلیشاه» شیخ محلات

۴- سید حجت بلاغی ملقب به «حجت علی» شیخ قم

۵- آقا ابوطالب پدرام ملقب به «طالب علی» شیخ تهران

۶- آقا سیدجلال بهشتی ملقب به «نصرت علی» شیخ شیراز

از میان مشایخ فوق‌الذکر که راه رفته‌ترین و کاملترین اشخاص از میان معتقدان جناب آقای مرحوم ذوالریاستین بودند و در حقیقت گلهای سرسید گلستان فقر و عرفان ایشان بشمار میرفتند و همگی از سوی ایشان ماذون به ارشاد عباد و گرفتن بیعت و تلقین ذکر و فکر بودند، هیچیک در نظر مرحوم ذوالریاستین دارای آن استعداد کامله‌ای نبود که مستحق خلافتشان گردد. البته به غیر از اشخاص نامبرده فوق، چهره‌های سرشناس دیگری نیز در جمع مریدان مرحوم ذوالریاستین وجود داشتند که هر یک در مقامات عرفانی گامی زده و قدمی برداشته بودند، اما درجات معنوی آنان از مشایخ نامبرده بسیار پائین‌تر بود، و هر یک به دلایلی از نیل به اذن به ارشاد محروم مانده بودند. از جمله این اشخاص میتوان نامهای زیر را ذکر نمود:

۱- آقای حبیب‌الله ستایشگر. وی از خطبای زبردست و مداحان اهل بیت عصمت و طهارت بود که در تهجد و مراعات اصول شریعت دقت وافر داشت و به علت سلوک عمیق چهره‌ای جذاب و موثر و نگاهی نافذ یافته و دیدارش بر معاشران تاثیر مینهاد. وی ملبس به لباس خاص بود، لباده‌ای برتن و فینه‌ای بر سر داشت، و از طریق تجارت قالی امرار معاش میکرد.

۲- حاج آقا میرسیدعلی برقی امام جماعت. ایشان نیز در شریعت مردی با تقوی و در طریقت فردی با ثبات قدم و استوار، و مقاماتی را در سلوک پیموده و مورد توجه مردم بود.

۳- جناب آقای دکتر جواد نوربخش کرمانی.

امروزه با نام ایشان بسیاری آشنا هستند. جنابشان در سال ۱۳۰۵ هجری شمسی در کرمان چشم به جهان باز کرده و پس از طی تحصیلات ابتدایی و فراغت از دروس متوسطه وارد دانشکده طب گردیدند و در این رشته به اخذ پایان‌نامه تحصیلات عالی نائل آمدند. ایشان در بیرونی خانقاه چهارسوق چوبی سکنا داشته و مورد توجه جناب مرحوم ذوالریاستین

بودند و تحت نظر ایشان به سلوک و طی مقامات باطنی اشتغال میورزیدند. علاوه بر آن در کنار تحصیلات طب و ممارستهای قلبی به مطالعه در تاریخ عرفان و بررسی تحقیقی احوال صوفیان ایران و جهان نیز ذوق فراوان از خود نشان میدادند و به همت ایشان بسیاری از آثار عرفانی گرانقدر سلسله نعمت‌اللهیه به حلیه چاپ آراسته شده در دسترس علاقمندان قرار گرفت، که از میان آنها میتوان از دیوان حضرت شاه نعمت‌الله ولی و رساله کبریت احمر درویش مظفرعلیشاه کرمانی نام برد. این تلاشهای موفقیت‌آمیز انتشاراتی ایشان را چهره‌ای ممتاز میان مریدان و معتقدان مرحوم ذوالریاستنی ساخت. با این حال آن چنان که از مندرجات جزوه جناب درویش نصرت‌علی - شیخ المشایخ مرحوم آقای ذوالریاستین - استنباط میگردد، همین کثرت توجهات آقای نوربخش به جهات متعدده و نیز غلبه حال جذب و شوق بر وجود ایشان موجب شد که مرحوم جناب آقای ذوالریاستین از صدور اذن اقامه جماعت و فرمان ارشاد در مورد ایشان خودداری ننماید.

مراحلی اورشیا

برای روشن شدن ذهن خوانندگان عزیز یادآوری این نکته ضروری است که پس از اینکه انسان قدم در بستر سلوک مینهد و به مصقل ریاضت و ذکر و فکر خفی قوی مشروط به شرایط خاصه باطن خود را مصفی میسازد و به نیروی مراقبه همتهای متفرقه خود را محو همت واحد میکند، کم کم باطنش فروغ و روشنایی می‌یابد و قبول فیوضات روحانی میکند، و از برکت وجود او این افاضات در محیط اطراف او نیز لبریز و سرریز میگردد و دیگران را فایده میرساند، فلذا مربی و راهنمایی که تربیت سلاک را بر عهده دارد، به تشخیص مریانه خویش که مستمد از انوار مکاشفات غیبیه است، او را ماذون به افاضه نعم‌اللهی به غیر مینماید. نخستین مرتبه‌ای که سالک راه رفته به آن ماذون میشود تا دریچه غیب را بر جهان ماده بگشاید اجازه استخاره است، و مرتبه بعد از آن اجازه اقامه جماعت میباشد، و مرتبه بعد از آن اجازه تلقین اوراد شفاهی است. پس از آن اگر سالک بر عجز و انکسار خویش افزود و بر افتقار خود در برابر پروردگار واقفتر گشت و تحت نظر مربی خویش اربعیناتی به سر آورد و آخرین جرثومه‌های نفسانیتش در کوره تصفیه منظمس گشت، و سفر چهارم به قدم صدق به پایان آمد، مربی به سبب الهام غیبی وی را مامور به ارشاد عباد میسازد و تولد ثانوی او را با تعیین نامی جدید - که لقبی فقری است - گرامی می‌شمرد، و به نامش فرمانی صادر کرده و عموم فقرا را به پیروی از او و بهره جستن از انفاسش ترغیب مینماید. پیداست که سالکی که ماذون به اقامه جماعت نگشته، هرگز نمیتواند به دریافت فرمان مکتوب بر ارشاد عباد فائز گردد. بسیاری از راه‌رفندگان هستند که خود به کمال رسیده‌اند، اما از راه بردن دیگران و به کمال رساندن آنان ناتوانند. در وجود این اشخاص حال محبت و جذبات غیبیه به قدری قوی است که فرصتی برای حفظ ظاهر به آنان نمیدهد. این بزرگان اگرچه عزیزند، اما واسطه فیض به دیگران نمیتوانند شوند. در اصطلاح این اشخاص را مجذوب میخوانند. حال جذب مطلق یا حالی که در آن جذب بر سلوک غلبه داشته باشد، مناسب مقام ارشاد نیست. این چنین عزیزانی «عقلای مجانین» اند، نه «کامل مکمل». اکنون که به تفاوت مراتب و مدارج و اختلاف مقامات باطنی سالکین آشنا گشتیم، به دنباله سخن خود باز میگردیم.

گفتیم که جناب آقای دکتر نوربخش به علت کثرت اطلاعات در تاریخ عرفان و نیز نزدیکی و مجاورت با مرحوم جناب آقای ذوالریاستین مونسعلیشاه دارای موقعیتی خاص در میان مریدان ایشان بود، با این حال هرگز از دست ایشان فرمان ارشاد عباد تو حتی اجازه اقامت جماعت نیز نیافت. علت این امر ظاهراً شاید این نکته باشد که مورد اشاره جناب درویش

نصرتعلی واقع شده و عبارت از غلبه حال جذبه بر سلوک در وجود ایشان است. بنظر می‌رسد که در آن اوان ایشان چنان مجذوب و بی‌اختیار بودند که کمتر در حفظ دقایق شرعی و صورت ظاهر امور دقت میفرمودند.

اگر مفاد و مندرجات رساله درویش نصرتعلی مطابق واقع باشد به نظر می‌رسد که مرحوم جناب حاج آقا میرزا عبدالحسین ذوالریاستین مونسعلیشاه با عدم تعیین جانشین کار طریقه خود را پس از رحلتشان به محاق تعطیل کشانده‌اند. به دیگر بیان طریقه منشعب از سلسله نعمت‌اللهیه به پیشوایی جناب حاج آقا محمد شیرازی ملقب به منورعلیشاه در لحظه رحلت مرحوم حاج آقا ذوالریاستین مونسعلیشاه اختتام یافته و کارش به پایان رسیده است.

با این حال مریدان و بازماندگان جناب حاج آقا ذوالریاستین در گوشه و کنار به کوشش و فعالیت افتادند تا هرطور که شده نفس جدید در پیکر طریقه خویش بدمند و آن را از سر نو احیا نمایند. این امر موجب شد که به ناگاه بیش از ده نفر از مریدان قدیمی و کارآموده ایشان داعیه خلافت ساز کرده و علم وصایت برافراشتند. البته این امر معلول آن بود که هیچ نص و فرمان مکتوب یا شفاهی در میان نبود و بناچار هرکسی می‌توانست به صرف ادعای خویش، خود را جانشین جناب آقای ذوالریاستین بشمارد. از این اشخاص برخی دارای اجازه مکتوب ارشاد و دارای درجه شیخی بودند، و پاره‌ای حتی برای استخاره کردن نیز اذنی نداشتند.

نام اشخاص مزبور به شرح زیر است:

الف- مشایخ

۱- آقا سید جلال بهشتی. ایشان معتقد بود که تنها کسی است که جناب آقای ذوالریاستین به او پیشنهاد خلافت کرده و تنها فردی است که شایستگی‌اش برای پوشیدن قبای خلافت مورد تایید مرشد و بزرگوارش قرار داشته است.

۲- آقا سید قوام شهیدی. ایشان جنازه مرشدش را تغسیل داده و این امر را قرینه‌ای بر حقانیتش در امر جانشینی مرشد راحل می‌شمرد. وی در خطه خراسان مورد احترام کثیری از مردم بود.

۳- درویش شکرالله. وی پس از فروش خانقاه اهواز به تهران آمد، ولی چون خانقاه تهران توسط جناب آقای دکتر نوربخش تصرف شده و بعداً از ورثه مرحوم جناب آقای ذوالریاستین خریداری گشت، به جاده تهران نرفته و در آنجا خانقاهی تاسیس کرد و بساط ارشادی گسترده. کوچه خانقاه به نام او، کوچه مشتاق نام‌گذاری شد (لقب فقری ایشان درویش مشتاقعلی بود).

۴- حاج آقا سید علی فردوس نجفی. وی شیخ محلات و شهرری بود. و در این نواحی مورد وثوق مردم به شمار می‌آمد. وی را پس از وفات در مسجد فیروزآبادی به خاک سپردند.

۵- سید حجت بلاغی.

۶- ابوطالب پدرام. وی در تهران خیابان چراغ برق خانقاهی دایر نمود.

ب- مشایخ طریقه‌های دیگر

۱- جناب حاج آقا میرزا زین‌العابدین پاقلعه‌ای اصفهانی ملقب به لقب فقری «درویش نعمتعلی». ایشان در سال ۱۳۱۲ هجری قمری در اصفهان به دنیا آمد. پدرش آقا سید عباس پاقلعه‌ای اصفهانی ملقب به صابرعلیشاه از عظام مشایخ سلسله نعمه‌اللهیه در شهر اصفهان به کار ارشاد سرگرم و مورد وثوق کثیری از اهالی این شهر بود، و پس از خود منصبش را به حاج آقا میرزا زین‌العابدین واگذاشت. ایشان مردی بزرگوار و روحانی و بسیار پرجذبه بودند، و به علت سجایای فوق‌العاده انسانی و فقری که در ایشان جمع بود بسیاری از پیروان مرحوم جناب آقای ذوالریاستین به گرد ایشان جمع

آمدند و با ایشان بیعت کردند. حاج آقا میرزا زین العابدین مورد توقیر و احترام بسیار بزرگان سلسله نعمة اللهیه بودند و در شهر اصفهان مورد وفوق و اعتماد اهالی و محل رجوع سالکان و طالبان حقیقت به شمار می آمدند. ایشان پس از رحلت جناب آقای ذوالریاستین، به طور طبیعی مرکز گرایش مریدان طریقه مونسیه قرار گرفتند و تا آخر عمرشان نیز کسی نتوانست در امر ارشاد در طریقه مونسیه با ایشان برابری نماید. رحمة الله علیه.

۲- حاج آقا میرسیدعلی برقی از مشایخ مرحوم شمس العرفا بود و خود را جانشین وی می شمرد. گروهی از پیروان مرحوم حاج آقا ذوالریاستین با او بیعت نمودند.

ج- غیر مشایخ

۱- درویش خلیل فرزند درویش غلامحسین. درویش غلامحسین از درویشان کهنسال و از پیروان منورعلیشاه و از همراهان صفیعلیشاه در مسافرت به خطه هندوستان بود. درویش خلیل ابتدا در خانقاه اهواز در خدمت برادرش درویش شکرالله مشتاقعلی بود، و بعد همراه با او به پایتخت آمد و در خانقاه تهران نو به معاضدت برادرش بساط ارشاد پهن کرد.

۲- آقا سید حبیب الله ستایشگر تاجر قالی

۳- آقا عزیز الله خدمتگزار

۴- مهرعلی یزدان شریف، فرزند غلامحسین قلندری. وی راننده ساده شرکت واحد بود، که ناگهان مدعی جانشینی مرحوم جناب حاج آقا ذوالریاستین گردید.

۵- جناب آقای دکتر جواد نوربخش کرمانی معاون بهداری شهرستان بم.

البته نمیتوان گفت که کلیه اشخاص نامبرده تنها به علت حب جاه و میل ریاست طلبی داعیه خلافت کردند، بلکه همچنان که یاد شد برخی از آنان برای ممانعت از تعطیل فرقه خود، و برای جلوگیری از پراکندگی اخوان ایمانی سعی در سروسامان دادن به کارها نمودند. به هر روی، از این میان، سرانجام جناب آقای دکتر جواد کرمانی موفق به کم رنگ ساختن اثر سایرین گردید و بر مسند ریاست طریقه منتسب به مرحوم جناب آقای ذوالریاستین تکیه زد و در این طریقت تغییرات اساسی و نوآوریهای فراوان انجام داد که به زودی به آنها اشاره خواهد شد ..

تعطیل طریقه حاج آقا محمد شیرازی منورعلیشاه

با این حال، طریقه منتسب به حاج آقا ذوالریاستین مرحوم آقای منورعلیشاه میرسید و به نام طریقه نعمة اللهیه مونسیه شهرت یافته بود پس از رحلت حاج آقا ذوالریاستین و به سبب عدم تعیین جانشین از طرف ایشان، برای همیشه به محاق تعطیل افتاد.

چگونگی ماجرا پس از رحلت جناب حاج آقا عبدالحسین ذوالریاستین

پس از رحلت مرحوم حاج آقا میرزا عبدالحسین ذوالریاستین، آقای دکتر نوربخش بیدرنگ راهی تهران شده تا مانع حیف و میل کتب کتابخانه مربوط به خانقاه چهارسوق چوبی شود، و از پراکندگی امور خانقاه نیز ممانعت نماید. این اقدام آقای نوربخش از آن رو مورد تایید بسیاری از مریدان جناب مونسعلیشاه ذوالریاستین واقع گردید که فرزندان آن مرحوم بزرگوار حتی مشرف به فقر نیز نبودند، و پسر ایشان آقای علی اصغر ذوالریاستین تلاشی برای تعقیب راه و منش پدر مرحوم از خود نشان نمیداد و از آنجا که جناب حاج آقای ذوالریاستین کسی را به جانشینی خود معین نساخته بود، و

فرزند ارشد او نیز دنباله‌رو پدر در امر فقر و عرفان نبود، لهذا بیم پراکندگی امور از همان ابتدا میرفت علاوه بر آن ورثه جناب حاج آقای ذوالریاستین مصمم بودند تا ارثیه پدر را که مشتمل بر خانقاه‌های متعدد در شهرهای مختلف ایران و کتابخانه‌های متعلق به آن بود، به فروش برسانند و کار دیگری پیشه خویش سازند.

علی‌ایحال، رسیدن جناب آقای دکتر نوریبخش به تهران و اقدام او برای تصرف خانقاه چهارسوق چوبی و کتابخانه متعلق به آن اگرچه با حمایت و مساعدت برخی از مریدان مواجه شد، اما خشم بازماندگان و ورثه مرحوم جناب آقای ذوالریاستین را برانگیخت و کار میان آنها بالا گرفت، و امر به دادگستری ارجاع شد. رای دادگاه دائر بر امر ابتیاع خانقاه توسط جناب آقای دکتر نوریبخش شد و کارشناس قیمت خانقاه را برابر با ۴۵۰۰۰۰ ریال تعیین نمود و ایشان با تامین این وجه خانقاه را بطور قانونی در اختیار گرفتند. بعد از تمهید امور خانقاه، آقای نوریبخش بعلت تعهد شغلی و مسئولیت دولتی - معاونت بهداری شهرستان بم - ناچار از مسافرت از تهران بود، لهذا یکی از معتقدان ثابت قدم خود را در تهران به نظامت خانقاه مزبور تعیین کرده، و هزینه‌ای مکفی برای برگزاری مجالس و اعیاد دینی و ملی و کارهای دیگر اختصاص داد، و سرپرستی کارها را در غیاب خویش به او سپرد، و او نیز مکلف شد که با ارسال مرتب مراسلات هفتگی آقای دکتر نوریبخش را در جریان امور قرار دهد. با روشن شدن تکلیف کار خانقاه، به دستور آقای دکتر نوریبخش امر بر دایر شد که - همچنان که در زمان حیات مرحوم مونسعلیشاه عمل میشد - هفته‌ای دوبار روزهای پنجشنبه عصر (شب جمعه) و یکشنبه عصر (شب دو شنبه) چراغ خانقاه روشن گردد و فقرا اجتماع کنند و کتابهای عرفانی خوانده شود. این امر باعث شد که مریدانی که پس از رحلت مرشدشان در حالت سردرگمی و یاس به سر می‌بردند، دوباره گرد یکدیگر جمع شوند، و از سر نو تکیه‌گاه دلگرم‌کننده‌ای بیابند. سرعت عمل جناب آقای دکتر نوریبخش در امر تصرف قانونی خانقاه تهران باعث شد که سایر کسانی که احتمالاً در سر خیال خلافت مرحوم مونسعلیشاه را میپوراندند در برابر عمل انجام شده قرار گیرند، و از موضع فرودست به تعقیب اوضاع دلخوش نمایند.

مسئله تجدید بیعت

با این حال مسئله اساسی برجا مانده، امر تجدید بیعت مریدان مرحوم جناب آقای حاج آقا میرزا عبدالحسین ذوالریاستین بود.

تذکار: باید دانست که اصل اساسی در عرفان اسلامی آن است که سالک از «ولی‌حی» تبعیت نماید و همچنان که در شریعت تقلید از مجتهد میت جایز نیست، در طریقت نیز سلوک موكول به ارشاد مرشد زنده است. بدین روی تمامی کسانی که دست ارادت به قطب زمان خود میدهند، پس از رحلت او - رشته ارادتشان - به سبب فوت آن «ولی» پاره شده، و آنان ناچارند نزد «ولی‌حی» که قطب زنده زمان و جانشین قطب پیشین است تجدید عهد نمایند.

از دیگر جانب همچنان که گفتیم مقام قطبیت به سبب نص مکتوب و صریح از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد و دست به دست در میان اولیاء می‌گردد. بدین روی اگر خلیفه راحل قطبی را بعد از خود معرفی نکرده باشد، رشته هدایت در سلسله او منقطع می‌شود، و کسانی که در عصر او متصل به رشته ارشاد او بودند، بعد از رحلت او از ارشاد، «ولی‌حی» در همان سلسله خارج میشوند، و باید از سر نو به تحقیق اقدام کرده و به رشته ولایت سلسله دیگری ملحق گردند.

بر این مبنا اگر پس از رحلت یک قطب بدون خلیفه منصوص پیروانش همچنان مجالس فقری تشکیل دهند و اجتماع کنند و یکی را از میان خود به نظم و نسق امور فقری خویش منصوب و انتخاب نمایند، جلساتشان حالت محفلی و

مجلسی می‌یابد. محفل و مجلسی که ملحق به رشته ولایت نیست و در زمره سلاسل فقری به شمار نمی‌آید. با توجه به این اصل اساسی هواداران و مریدان مرحوم جناب آقای ذوالریاستین، اگرچه پراکنده نشده و تجمع پیشینه خود را حفظ نمودند، ولی ضرورت تجدید عهدی خاطرشان را از درون میخیلید و مایل بودند که اگر حقیقتاً آقای دکتر نوربخش در امری که در پیش گرفته دارای اذن و اجازه بزرگان است آن را ارائه دهد و خاطر همه مریدان را آسوده سازد.

مساله مهم دیگر این بود که مریدان متعدد مرحوم جناب آقای ذوالریاستین در سراسر شهرهای ایران پراکنده بودند، و جمعیت ایشان محدود به تهران نبود. از جانب دیگر این جمعیت نسبتاً پراکنده و فراوان همینقدر اطلاع داشت که بزرگشان بدون تنصیب جانشین از دنیا رفته، و دیگر از دنباله کارها اطلاعی به هم نرسانده بود، و نمیدانست که در تهران خانقاه چهارسوق چوبی دوباره دایر شده است. از سوی دیگر مشایخی که در شهرستانها بودند، هر یک سعی داشتند هرطور که شده چراغ خانقاه‌های خود را روشن نگاه دارند و دل مریدان را گرم سازند، و این امر از تمرکز سلسله مراتبی جمعیت مزبور می‌کاست.

مشکل دیگر آن بود که اشخاصی که از سرعت عمل آقای دکتر نوربخش در تصرف خانقاه تهران غافلگیر شده و آن پایگاه مهم را از دست ورثه مرشد راحلشان بیرون رفته میدیدند، کوشیدند تا با نصیحت و اندرز آقای علی‌اصغر ذوالریاستین فرزند ارشد مرحوم ذوالریاستین را در برابر دکتر نوربخش به میدان بفرستند. البته این نکته را ناگفته نباید نهاد که آقای میرزا علی‌اصغر ذوالریاستین زاده اصولاً اهل سلوک نبود، و در زمان حیات پدر جلیل‌القدرش میانه‌خوشی با عرفان نداشت و حتی با کسی بیعت نکرده و مشرف به هیچ یک از سلاسل فقری نشده بود.

به همین دلیل در آن شرایط پیچیده اولیه عده‌ای از فقرای با سابقه مرحوم مونسعلیشاه به ملاقات آقای میرزا علی‌اصغر رفته و به او پیشنهاد کردند تا با جناب آقای حاج آقا میرزا زین‌العابدین پاقله‌ای اصفهانی بیعت نماید، تا دیگران نیز به پیروی با ایشان بیعت نمایند. چنان که در سطور فوق یاد کردیم جناب حاج آقا میرزا زین‌العابدین ملقب به لقب فقری نعمتعلیشاه سالیان دراز تحت تربیت پدر بزرگوار خویش جناب آقای صابرعلیشاه سلوک نموده و ریاضتهای بسیار کشیده و به مقامات عالی‌ه عرفانی نائل آمده بود و ثوق قاطبه اهالی اصفهان و بسیاری از نقاط ایران به شمار میرفت. ایشان اگرچه جانشین جناب صابرعلیشاه بود اما با جناب آقای مونسعلیشاه نیز رفت و آمد داشت و همیشه مورد توقیر و احترام ایشان بود و به همین سبب بدون آن که وارد این نحوه اختلافات که از حس ریاست طلبی ناشی میشود، گردد محل رجوع و تجدید عهد و بیعت بسیاری از پیروان مرحوم جناب آقای ذوالریاستین قرار گرفته بود.

البته تشرف به فقر آقای میرزا علی‌اصغر ذوالریاستین زاده به دست جناب حاج آقا میرزا زین‌العابدین پاقله‌ای اصفهانی توجه بسیاری را به صوب اصفهان متوجه میساخت و این کار بر مشکلات جناب آقای دکتر نوربخش سخت میفزود. در همین اثنا بود که جناب آقای دکتر نوربخش تصمیم گرفت یکی از هواداران یکدلش را مامور به هماهنگی برخی از فقرای قدیمی ساکن تهران نماید تا آنها با میرزا علی‌اصغر تماس گرفته و او را متقاعد کنند تا از بیعت با جناب آقای حاج آقا میرزا زین‌العابدین انصراف حاصل نماید. استدلال دکتر نوربخش برای مجاب ساختن میرزا علی‌اصغر بر دو محور اساسی دور میزد:

الف: اگر میرزا علی‌اصغر با آقای دکتر نوربخش بیعت کند، ایشان متعهد میشود که پسر ایشان یعنی محمدآقا ذوالریاستین زاده را تربیت معنوی نموده و مقام قطبیت و ارشاد را به او منتقل نماید و به این ترتیب مانع از آن میشود که

مقام قطبیت از خانواده ایشان بیرون رود!

ب- از آنجا که مخارج خانقاه تهران توسط دکتر نوریبخش تامین می‌شود، ایشان حاضرند که مخارج ویژه میرزا علی اصغر را نیز تقبل نمایند!

آگهی مطبوعاتی

از جانب دیگر برای ممانعت از گسیختگی بیشتر پیروان و هواداران جناب آقای دکتر نوریبخش تصمیم گرفتند برای خلع سلاح سایرین راه آگهی مطبوعاتی را انتخاب نمایند، یعنی با یک آگهی سراسری در روزنامه‌های کثیرالانتشار بکلیه علاقمندان فقرو عرفان اعلان کنند که بر اساس اراده مونسعلیشاه ذوالریاستین، ایشان به منصب جانشینی معین شده‌اند! به همین دلیل به یکی از دوستان قدیمی خود که از پیروان محروم مونسعلیشاه ذوالریاستین بود - به نام آقای حاج حسینی - نامه‌ای از شهرستان بم ارسال داشت و ایشان را به تنظیم متنی جهت اعلان مطبوعاتی دلالت نمود. متن این نامه چنین است:

«عزیزم آقای حاج حسینی

رونوشت این نامه را به آقای ستایشگر و آقای (میرزا علی اصغر) ذوالریاستین فرستادم

گویا آقای ستایشگر با حقیر موافق است

تشویق نمائید و سعی کنید نامه خصوصی که برای ایشان نوشته‌ام در چهار صفحه، برای اخوان شب جمعه بخوانند، و مدارکی دارم غیر از رونوشت نامه ضمیمه که دلیل قاطع است.

اولا از نامه ضمیمه مطلب معلوم میشود که نزد ایشان (مرحوم ذوالریاستین) فقیر (مقصود دکتر نوریبخش است) منحصر به فرد بوده‌ام. بعلاوه مدارک دیگری دارم که اجازه تلقین ذکر حیات در زمان حضرت آقا = (ذوالریاستین مرحوم) داشته‌ام، و کس دیگر ندارد.

همه مدارک را انشاءالله تهران آورده، ارائه خواهم داد تا کسی جرأت نفس کشیدن نداشته باشد.

از روی نامه ضمیمه رونوشت بردار و به همه اخوان بده و مطلب را حالی کن.

مرتب هر پست مرا در جریان بگذار.

قربانت»

از مفاد این نامه مشخص میشود که مرحوم ذوالریاستین ضمن پاسخی که قبلا به یکی از مراسلات آقای نوریبخش داده بود، به ایشان تفقد خاص کرده است. هرچند که چنین مراسله‌ای فی نفسه نمیتوانست حمل بر امر جانشینی شود، زیرا همه مشایخ که مجاز در تعلیم ذکر و فکر میباشند نیز از جانب مرحوم ذوالریاستین مونسعلیشاه مجاز در تلقین ذکر انفس و حیات بوده‌اند.

به هر حال به نظر اهل تحقیق این مقدار اجازه کافی از آن نیست که کسی را به ارشاد و قطبیت برساند، لذا آقای نوریبخش در همین نامه خود متذکر میشود که من علاوه بر این، مدارک دیگری نیز دارم. اما علاوه بر ارسال چنین نامه‌هایی، آقای نوریبخش تلگراف‌هایی نیز ارسال مینمود و در آنها از دوستانش میخواست که محسنات ایشان را آن چنان که شایسته است به سمع سایرین برسانند منجمله در تلگرافی که با شماره ۴۹۶ به نامه آقای حاج حسینی از شهرستان بم مخابره شده آمده است:

«... آنچه درباره من از آقای ذوالریاستین شنیده، به کلیه شهرها پخش کند دکتر نوربخش»

البته در این ایام جناب آقای دکتر نوربخش در شهرستان بم بودند و این مساعی از طریق همت معتقدان و دوستان ایشان که در ارکان مختلف مملکتی نفوذی به سزا و با برخی مطبوعات کثیرالانتشار آشنایی عمیق داشتند تحقق می یافت. نامه ای که در زیر می آید یکی از مهمترین مراسلاتی است که برای گرد هم آوری پیروان مرحوم جناب آقای ذوالریاستین انشاء شده است. برای روشن شدن موضوع در آکولاد برخی نکته ها توضیح داده شده اند:

«... برادر عزیزم،

این روزها منتظر اقدامات تو هستم. نکات زیر را در جریان فعالیت ها در نظر داشته باش

۱- خونسرد باشد،

۲- گوش به حرف این و آن نباشد

۳- به گفتار خود پایبند باش

۴- رفقا را با خود همراه کن و مرتب به خانقاه برو

۵- در روزنامه - اگر بتوانی در یکی از مجلات، بخصوص «اطلاعات هفتگی»، بوسیله خودت یا هر که را که میتوانی از دوستان - سعی کن شرح حالی از «حضرت آقا {مقصود مرحوم ذوالریاستین است} (از اول کتاب «مونس السالکین» اقتباس کن) جمع و به چاپ برسان. و در خاتمه بدین مضمون بیفزایی:

«بعد از ایشان {یعنی خلیفه ایشان}، به طوری که در زمان حیاتشان فرموده اند، و جمهور فقرا هم بر این عقیده اند، که آقای دکتر جواد نوربخش کرمانی که فعلا معاون بهداری بم میباشند ...»

حتما حتما سعی کن در چند روزنامه چاپ کن و مخصوصا در «اطلاعات هفتگی» به هر قیمتی باشد. چاپ کن. و از «حکیم الهی» آدرس بگیر و به تمام نقاط ایران و ادارات تهران پخش کن.

این کار خیلی فوری باشد.

در ضمن با آقای میرزا علی اصغر خان {پسر ذوالریاستین} هم تماس بگیر.

به ایشان حالی کن که اگر با آقای میرزا زین العابدین {پاقله ای اصفهانی} کنار بیاید، موضوع فقر از خانواده ایشان بیرون می رود.

به آقای ذکائی هم بگو که حالی ایشان بنماید.

دیگر اینکه بگو بایشان که اگر «حضرت آقا» {مرحوم ذوالریاستین} «فلانی» {آقای نوربخش} را انتخاب کرده اند برای این بود که بعد از او {یعنی بعد از دکتر نوربخش}، آقا محمد، آقا زاده شما {جانشین} باشد.

دیگر اینکه به ایشان بگو مخارج خانقاه توسط ایشان {یعنی توسط دکتر نوربخش} تامین میشود. اگر پولی لازم داشته باشند، پیرس و تلگراف کن که بفرستم.

هر هفته مرتب کاغذ بنویس و مرا از اوضاع در جریان بگذار

استشهاد نامه را که گفتم {در رابطه با جانشین شدن دکتر نوربخش} تهیه کن و پیش از آن با سایرین مثل حکیم الهی،

ذکائی، آقا محمد، آقا میرزا علی اصغر، {آنچه را که} شنیده اید راجع به «فقیر» {یعنی دکتر نوربخش}، ماشین کن، و

آن را خیلی خیلی فوری پخش کن.

کاغذ را به کسی نشان مده.

قربانت دکتر نوریبخش»

طرحی که در این نامه پیشنهاد گشته مشتمل بر دو مرحله است. مرحله اول آن شامل تمهید موضوع جانشینی جناب آقای دکتر نوریبخش از طریق تهیه استشهاد نامه و جمع امضای برخی فقرای هوادار ایشان، و سپس انتشار مفاد آن در نشریات کثیرالانتشار منجمله در نشریه «اطلاعات هفتگی» میباشد. مرحله بعد تکثیر جداگانه آگهی انتشار یافته در نشریات کثیرالانتشار، و پخش مستقل آن در بین علاقمندان مرحوم آقای ذوالریاستین مونسعلیشاه است.

ملاقات آقای دکتر نوریبخش با هیروزاعلی اصغر ذوالریاستین زاده

آقای دکتر نوریبخش برای رفع سوءظنی که به سبب عناد مخالفان و مغرضان در دل آقای میرزا علی اصغر ذوالریاستین زاده رخنه کرده بود با ایشان ملاقاتی نموده و در حضور شیخ المشایخ طریقه جناب آقای آقاسید جلال بهشتی نصرتعلی با نوشتن تعهدنامه ای ملتمز شد که تولیت امور طریقه را پس از تربیت آقا محمد فرزند ارشد میرزا علی اصغر به ایشان واگذار نماید و خود بکنار بنشیند تا به این ترتیب مانع از آن شود که منصب قطبیت از خانواده ذوالریاستین بیرون رود! متن صورت مجلس مزبور چنین است:

هو- مورخه هجدهم تیرماه ۱۳۳۲

بسمه تعالی و تقدس

چون مرحوم مغفور، قطب العارفین آقای حاج میرزا عبدالحسین ذوالریاستین نعمت اللہی طاب ثراه امور فقرا را به این فقیر محول فرموده، این فقیر ناچیز، این خدمت را برای تربیت جناب آقای محمد ذوالریاستین زاده نعمة اللہی - نوه معظم له - قبول نموده، امید است خداوند متعال از برکت توجهات مولای متقیان توفیق خدمت گذاری در تربیت جناب آقا محمد مرحمت فرماید که به مقامات عالیہ برسد و قابل اداره نمودن فقرا شود و خدمت مرجوعه را به ایشان تقدیم دارم.

فقیر ناچیز دکتر جواد نوریبخش (محل امضا) - تاریخ ۱۸-۴-۳۲

متن مزبور توسط آقای آقاسیدجلال بهشتی مورد تایید قرار گرفته و ایشان در دو سطر که در حاشیه سمت راست نامه نوشته اند مرقوم فرموده اند:

جناب قطب السالکین آقای دکتر نوریبخش این ورقه را در حضور فقیر به خط خود مرقوم فرموده. از خداوند متعال توفیق جناب معظم له و آقا محمد را مسالت دارم. بهشتی.

شهادت نامه جناب آقای بهشتی نیز به نوبه خود مورد تایید آقای میرزا علی اصغر خان ذوالریاستین زاده قرار گرفته و ایشان در دو سطر که در انتهای متن افزوده اند نوشته اند:

به قراری که جناب شیخ المشایخ آقای جلال بهشتی در هاشیه (!) این ورقه مرقوم فرموده اند جریان فوق با حضور این فقیر واقع گردید به تاریخ فوق. (محل امضای میرزا علی اصغر ذوالریاستین زاده)

بعد از تمهید این مقدمات و متقاعد ساختن آقای میرزا علی اصغر ذوالریاستین، درمجلسی که در تهران تشکیل شد حاضران جناب آقای دکتر نوریبخش را به اتفاق آراء به مقام جانشینی و خلافت بلافضل مرحوم جناب حاج آقای ذوالریاستین مونسعلیشاه تعیین و منصوب نمودند. متن این صورتمجلس که خالی از اغلاط املائی و انشائی و تاریخی نیست چنین است:

بسمه تعالی و تقدس

بر اخوان ایمانی و اخلاء روحانی پوشیده نماناد که چون سلسله جلیله نعمت اللهیه از بدو اسلام الی اکنون مراحل سلوک و طریقه مربوط به آن یدا به ید (!) و سینه به سینه از هر قطب سلف به جانشین خلف خود تفویض و احاله میشده، لذا حضرت قطب العارفین و ملجاء السالکین آقای حاج میرزا عبدالحسین ذوالریاستین نعمت اللهی مونسعلیشاه نیز جناب جلالتمآب و محامد انتساب آقای دکتر جواد نوریبخش کرمانی نورعلیشاه را به جانشینی خود منسوب (!) فرموده‌اند اینک برای اطلاع و استحضار عموم اخوان، حضرت ایشان را معرفی و اطاعت از جنابشان بر قاطبه و اخوان فرض لازم میدانیم (!)

امر شریف حضرت قطب، فقیر تصدیق مینمایم:

فقیر معصومعلی نعمت اللهی

حسینی قزوینی

امر اطاعت میشود:

اوامر مبارک حضرت مستطاب بزرگان اجل قطب سلسله جلیله مرحوم آقای ذوالریاستین روحی فداه را اطاعت پذیرم
خادم الفقرا فقیر حقیر عبدالله فرمند کر معلی نعمت اللهی

مهرگان

امر حضرت آقا اطاعت میشود

آنچه مرحوم حضرت قطب العارفین امر فرموده‌اند اطاعت است

امر مبارکه مرحوم خدایگانی حضرت قطب العارفین آقای حاج ذوالریاستین نعمت اللهی اطاعت میشود. (محل امضاءها)

سرانجام از آنجا که اصولاً از مرحوم ذوالریاستین مونسعلیشاه نصی و مکتوبی دال بر امر خلافتشان برجا نمانده بود، این صورتجلسه منحصر به فرد مورد استناد هواداران و معتقدان جناب آقای دکتر نوریبخش قرار گرفت و با استناد به آن برای تجدید بیعت یا انجام بیعت جدید نزد ایشان شتافتند.

فحوه اداره خانقاهها در ایران

تا پیش از انقلاب ۱۳۵۷ در ایران معمولاً آقای دکتر نوریبخش افراد مدیر و مدبر را برمیگزید و آنان را به سمت نظامت و سرپرستی خانقاهها تعیین میکرد. در واقع آنچه موجب میشد که این اشخاص زمام امور خانقاهها را در شهرستانها عهده‌دار شوند، کارآیی و قدرت مدیریت آنان بود، نه میزان سیر و سلوک معنویشان در وادی فقر و نیستی. به همین دلیل بود که در بسیاری از شهرستانها مدیران خانقاهها از تازه درویشها برگزیده شده بودند. البته این اشخاص فقط نظم و سرپرستی امور را بر عهده نداشتند، بلکه از طرف آقای نوریبخش ماذون به ارشاد نیز بوده و به تازه واردین تلقین ذکر و فکر خفی و قلبی مینمودند. البته از نظر محققان شیوه جناب آقای دکتر نوریبخش در تعیین شیخ و مرشد و تعلیم ذکر و

فکر و قبول تشرف و دستگیری و بیعت با شیوه‌ای که از دیرباز در سلسله نعمت‌اللہیہ و در فرق مختلف آن، و نیز در سایر مسالک عرفانی جریان داشته و دارد عمیقاً متفاوت می‌باشد.

نذکار: معمولاً انتخاب شیخ از طرف خلیفه و قطب وقت موکول به آن است که سالک چهار سفر را که موسوم به اسفار اربعه هستند به پایان رسانده باشد و نفسش در مقام سلوک ریاضت کامل دیده و به قول مولوی از خامی و پختگی به درجه سوختگی صعود نموده باشد، و این امر نیز جز با صرف زمان زیاد و ریاضت‌های مختلفه تحت نظر شخص بصیر و کامل مکمل میسر نمیگردد. به همین دلیل است که حتی خود مرحوم جناب آقای حاج آقا میرزا عبدالحسین ذوالریاستین مونسعلیشاه نیز مشایخ معدودی بیش نداشت و حتی ظاهراً مجذوب پراشتیاقی همچون جناب آقای دکتر جواد نوربخش را برغم همه احوال آتشین قلبی‌اش به مقام شیخی و ارشاد تعیین نفرموده بود.

طریقہ منتسب بہ جناب آقای دکتر جواد نوربخش کرمانی

امروزه طریقت تحت زعامت جناب آقای دکتر نوربخش کرمانی راه جدیدی را در عرفان می‌پیماید که برحسب قراین ملموس در تداوم طریقت مرحوم حاج آقای ذوالریاستین نیست. موارد اختلاف این دو به شرح زیر است:

۱- رعایت دقایق شریعت.

جناب حاج آقای ذوالریاستین خود مجتهدی مسلم و جامع ظاهر و باطن و مصر در حفظ دقایق شرعی بود. کلیه مشایخ و ماذونین او نیز بر رعایت تهجد و قرائت قرآن و بزرگواری مراسم مذهبی و حفظ تعصبات شرعیہ دقت فراوان داشتند. برعکس در جمعیت تحت زعامت جناب آقای دکتر نوربخش، شریعت یک پایگاه آغازین برای حرکت سالک به شمار می‌آید. ایشان خود بارها گفته‌اند که شریعت مانند پایگاهی است که موشکی از آن به فضا پرتاب می‌شود. همین و بس! زیاده از آن مانع سیر و طیر موشک در فضای لایتناهی است. مفهوم تفصیلی این امر آن است که با سلوک، انسان به ورای قواعد شریعت نائل می‌شود!

۲- سماع جلی

سلسله‌ای که طریقه جناب آقای دکتر نوربخش خود را به آن منسوب می‌نماید سلسله جلیه نعمه‌اللہیہ می‌باشد و از زمان حضرت شاه نعمت‌الله ولی تا به امروز در این سلسله رعایت قواعد و اصول خاصی می‌شده که از جمله آنها احتراز از ذکر جهری و جلی و سماع و رقص بوده است. در این زمینه می‌توان به آثار مکتوب اقطاب ارجمند سلسله مراجعه نمود و در این مورد یقین حاصل کرد، از جمله حضرت مستعلیشاه در همه آثار خود از جمله در صفحه ۵۳۵ کتاب مستطاب حدایق‌السیاحه می‌فرمایند:

ذکر جبر و ترک حیوانی و سماع در طریقه جناب شاه نعمه‌الله نیست، و سلوک ایشان خلوت در انجمن یعنی در ظاهر باخلق و در باطن باحق بودن است ... و فرموده است هرکس نه در متابعت رسول‌الله(ص) است، اگرچه زاهد زمانه بود گمراه است ...

از آنجا که مرحوم جناب حاج آقای ذوالریاستین، و مرحوم حاج آقا محمد منورعلیشاه و ... همه خود را ملزم به حفظ ظواهر شریعت مطهره می‌دانستند، به پیروی از طریقت حضرت شاه نعمه‌الله ولی سماع جلی و ذکر جهری را در طریقه خود مجاز نمی‌شمردند و معمول نمی‌داشتند. با این حال در اغلب خانقاه‌های تحت زعامت جناب آقای دکتر نوربخش بلکه در کلیه آنها بدون استثناء ذکر جهری جاری، آلات و ادوات سماع، موجود و استفاده از آنها معمول است، البته اگر

دسترسی به استادان فن موسیقی میسر نباشد از نوارهای ضبط صوت استفاده می‌شود. البته به نظر برخی از محققان به سبب فاصله‌ای که طریقه آقای دکتر جواد نوربخش کرمانی از روش مرحوم جناب حاج آقای ذوالریاستین مونسعلیشاه و از طریقه مونسیه گرفته است، خودبخود مرام و منش سلوک تحت زعامت ایشان به روش و اصول انجمن اخوت نزدیک شده، و بر این امر قرائن زیر گواه است:

وجوه تشابه طریقه جناب آقای دکتر نوربخش با انجمن اخوت

۱- آرم انجمن

در هر دو انجمن اسرار مقامات باطنی را به صورت آرمی فلزی تجسم بخشیده‌اند، در نشریه صوفی- ارگان رسمی خانقاه‌های جناب آقای دکتر نوربخش، که در انگلستان چاپ و در سراسر اروپا و آمریکا توزیع می‌شود- شرحی نیز بر اسرار این آرم وارد شده است. از جمله آن که کشکول علامت فقر و تسبیح علامت استغراق و تبرزین علامت جهاد با نفس اماره است! در هر دو انجمن، نه تنها وجود آرم از وجوه تشابه است، بلکه شکل و کیفیت هر دو آرم نیز بعینه یکی است، و به علت سبقه وجودی در انجمن اخوت، باید قبول کرد که آرم مورد استفاده پیروان آقای دکتر نوربخش از انجمن اخوت اقتباس، بلکه اتخاذ شده است. این آرم علامت پیوستگی به هر دو انجمن و به منزله کارت شناسایی است. تا سال ۱۳۵۷ هجری شمسی آرم مزبور در خانقاه‌های تحت زعامت آقای دکتر نوربخش به فروش می‌رسید و معتقدان ایشان آن را به صورت یک سنجاق سینه فلزی به سینه خود نصب می‌کردند! اکنون بر سر در خانقاه‌های ایشان در اروپا آمریکا و سراسر دنیا (قرار بر آن دایر است که در برخی کشورهای مسلمان نشین قاره آفریقا نیز خانقاه‌های طریقه جناب آقای دکتر نوربخش افتتاح گردد)، و همچنین در سرلوحه نشریه صوفی نیز این آرم منعکس و مشهود است.

۲- صدور تعرفه

در هر دو انجمن نام و مشخصات پیوستگان و اعضا در دفتر بایگانی خاصی به ثبت می‌رسد و شماره صادر می‌شود. در هر یک از خانقاه‌ها که نظام دقیق‌تر و بساط گسترده‌تری داشته باشد، هر عضو با سابقه‌ای دارای یک تعرفه و کارت شناسایی با شماره ثبت در دفتر بایگانی است.

۳- هر دو انجمن دارای اهداف اجتماعی ویژه‌ای هستند که ظاهراً در سنت عرفان و فقر محمدی و طریقت شاه نعمه الله ولی وجود نداشته، اما بنا به اظهار جناب آقای دکتر نوربخش کرمانی سبب «مدرنیزه» شدن عرفان در جهان کنونی می‌گردد، و حتی امکان انطباق دین با احتیاجات انسانها را در بستر تحولات مداوم اجتماعی فراهم می‌سازد. به این ترتیب در هر دو مورد مرز عرفان که مبتنی بر اصول مراقبه و قواعد درونگرایی است با مسائل اجتماعی و امور برونی و صورتی مخلوط شده است.

۴- تعلیم ارزشهای اخلاقی، به عوض سلوک معنوی.

۵- سماع جلی

در هر دو انجمن، چهارچوب تعالیم قلبی و قالبی عرفان، محدود در دو موضوع شده است:

الف- به کار گرفتن موسیقی برای نیل به حالات خلسه و بیخودی

ب- تبلیغ کردن اخلاق انسانی.

در این دو انجمن سلوک به معنی اخص کلمه وجود ندارد.

۶- در هر دو انجمن اصطلاحات معموله، اصطلاحات عرفانی نیست، بلکه اصطلاحات ترجمه شده از مکاتب باطن‌گرای مدرن یا نیمه‌مدرن خارجی است. در این هر دو انجمن تنها رابطه‌ای که با علویت علی علیه‌السلام محفوظ مانده جشنهایی است که به مناسبت تولد ایشان و عید غدیر برپا می‌شود.

در هر دو انجمن مناصب انتظامی با مقامات فقری خلط شده است. من باب مثال هر کجا که خانقاهی تاسیس می‌شود، ناظمی بر آن گمارده می‌شود که ممکن است بیش از یک هفته نیز از «عضویت» او در انجمن نگذشته باشد. با این حال این ناظم دارای رتبه شیخی است، و می‌تواند به اعضاء جدید ذکر و فکر تعلیم دهد! یعنی مقامی را که بعد از سی سال سلوک از میان سی هزار نفر، یک نفر نیز به سختی تحصیل می‌کند. در انجمن‌های مزبور در همان لحظه ورود به اعضاء تفویض می‌کنند! معمولاً در جمعیت منتسب به جناب آقای دکتر نوربخش، کسانی که نسبت به دیگران دارای سابقه بیشتر فقری یا رتبه شیخی یا سمت نظامت هستند، ملبس به لباس بلند سفید و کلاه کشیده می‌باشند، و با این لباس از سایرین امتیاز می‌یابند.

ذکر چهری در خانقاه‌های آقای دکتر نوربخش

در خانقاه‌های تحت زعامت آقای دکتر نوربخش هر شب جمعه (پنجشنبه شب) و هر شب دوشنبه (یکشنبه شب) مجلس فقری تشکیل می‌شود و حاضرین پس از گرد آمدن در سالن مخصوص به استماع نوار سماع می‌پردازند که آهنگ آن از اختلاط نوای نی و سه‌تار و احتمالاً دف طنین افکن است و با ضرب خاصی همراه با نامهای حسناى خداوند پخش می‌شود و از جمله چنین ضربی دارد:

هوالحی و هوالحق و هوالهو

مستمعان و حاضران پس از پخش نوار مزبور بدن خود را به حرکت درآورده و به تدریج حرکت سر و تن خود را با ضرب و ریتم مزبور تنظیم می‌نمایند و به زودی در اثر استغراق در سماع حرکت‌های ارادی سرشان تبدیل به حرکت غیر ارادی می‌شود، و به این ترتیب وارد حالت خلسه و بیخودی می‌گردند. این جلسات معمولاً بین یک ساعت تا یک ساعت و نیم به طول می‌انجامد و بعد از آن حاضران برای صرف شام مورد پذیرایی قرار می‌گیرند. محققان معتقدند که ریتم اذکار جهری و ضرب سماع و کیفیت ورود به حالت خلسه در محفل فوق و جوه تشابه بسیاری با مجالس ذکر و جم‌نشینی فقرای کردستان، و به خصوص دراویش سلسله قادریه و اهل حق دارد. والله اعلم بحقایق الامور.

فعالیت‌های گسترده فرهنگی

چنان که یاد شد جناب آقای دکتر نوربخش بسیاری از آثار عرفای گرانقدر ایران را با کوشش و جدیت و پشتکار و دقت فراوان تصحیح و مقابله و چاپ و پخش نموده و در اختیار دوستداران مباحث باطن‌گرایانه قرار دادند. در خارج از کشور نیز کوشش‌های فرهنگی ایشان دامنه گسترده‌تری یافته و علاوه بر انتشار مداوم نشریه صوفی، ایشان کتابهای بسیاری در زمینه‌های مربوط به فقر و تصوف به زبانهای فارسی، انگلیسی و فرانسه منتشر ساخته و کنفرانسهای وزین علمی با شرکت استادان و محققان و شرق‌شناسان خارجی و ایرانی برپا داشته‌اند.

تا قبل از انقلاب ۱۳۵۷، تعداد مشایخ آقای نوربخش در سراسر ایران از سیصد نفر افزون بود، و امروزه به همان تعدادی که ایشان خانقاه در شهرهای مختلف آمریکا و اروپا و کانادا دایر کرده‌اند افرادی را به درجه ارشاد و شیخیت مازون

نموده‌اند. آنچنان که از مفاد نشریه صوفی که از انتشارات خانقاه ایشان است و به دو زبان فارسی و انگلیسی در اروپا و آمریکا انتشار می‌یابد، مشخص می‌گردد که ایشان در صدد تاسیس یک دانشگاه بزرگ عرفان‌شناسی در یکی از شهرهای انگلستان نیز بود.

اگرچه هیات تحقیق وابسته به هیات تحریریه نشریه صوفی برای جناب آقای دکتر نوریبخش عنوان پیر طریقت نعمه‌اللهی را برگزیده، اما همه قرائن و شواهد نشان می‌دهد که دایره فعالیت‌های ایشان بدعتی بدیع در عرفان است که نه تنها با سنت طریقت نعمت‌اللهی، بلکه با روش سلوک کلیه سلاسل فقر و تصوف جهان اسلام تفاوت‌های اساسی دارد. در مجموع می‌توان گفت که جناب آقای دکتر جواد نوریبخش پس از استقرار در خارج از ایران باب شناساندن تعالیم نظری عرفان را به محققان جهان از طریق برگزاری کنفرانس‌های علمی در پایتخت کشورهای اروپایی و آمریکایی مفتوح نموده و نظر بسیاری را به مکتب خویش منعطف ساخته‌اند. آقای دکتر جواد نوریبخش در ۱۹ مهر ۱۳۸۷ فوت نمود و همانطور که شخصاً اذنی از میرزا عبدالحسین خان ذوالریاستین ملقب به مونسعلی نداشت و براساس شورای مشایخ ذوالریاستین موقتاً امور خانقاه را اداره می‌نمود تا فرزند آقای ذوالریاستین به رشد رسیده خانقاه را تحویل دهد که وی نیز در تصادفی با اتومبیل کشته شد، نوریبخش نیز جانشینی برای خود تعیین ننمود. متأسفانه جریانی که توسط آقای دکتر نوریبخش برای تصدی خانقاه ذوالریاستین هدایت شد در تاریخ تصوف بدعتی ناپسند است. زیرا که دکتر نوریبخش در عوض اینکه اذن منصوسی از جناب ذوالریاستین داشته باشد با مشایخ ذوالریاستین شورایی مشابه سقیفه تشکیل داد و حکمنامه‌ای را به امضاء حاضرین رساند که بر تصدی وی بر خانقاه اقرار نمایند - این حکمنامه در همین کتاب آورده شده است - و سپس آقای دکتر نوریبخش خود را قطب نامید و چون فرزند ذوالریاستین نیز در سانحه اتومبیل کشته شد دیگر معرضی برای ایشان در قطبیت وجود نداشت و بدون اذن و اجازه همین سمت را تا پایان عمر با خود کشانید.

تذکار: یادآور می‌شود که بنا به اظهار جناب آقای حاج آقا سید هبیه‌الله جذبی - درویش ثابعلی - جناب آقای حاج آقا میرزا عبدالحسین خان ذوالریاستین ملقب به مونسعلی در سوم شوال ۱۳۷۲ قمری برابر با ۲۵ خرداد ماه سال ۱۳۳۲ خورشیدی در تهران بدرود زندگانی گفتند و جنازه ایشان طبق وصیت خودشان به کرمانشاه حمل و دفن شد. بنا به نوشته ایشان آقای حاج آقا ذوالریاستین مکرراً جناب آقای سید زین‌العابدین پاقلعه‌ای نعمت‌اللهی اصفهانی را مکرراً برای بعد از خودشان تصریح و تعیین نموده بودند.^{۸۹}

سلسله‌علیه نعمت‌اللهیه سلطان‌علیشاه گناپادیه

بر جویندگان غیر مغرض آگاه و محققان موشکاف باانتباه پوشیده و پنهان نیست که امروزه در سلسله جلیله نعمت‌اللهیه تنها طریقه‌ای که بزرگان آن بطور منصوص و مسلسل رشته اتصال خود را من‌یومنا هذا الی حضرت رحمتعلیشاه و از ایشان به جناب مستعلیشاه و از آن به جناب شاه‌نعمت‌الله ولی و از ایشان به جناب شیخ احمد غزالی و از ایشان به جناب شیخ معروف کرخی و از ایشان به سلطان عالم فقر و فنا علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام و از ایشان به حضرت نقطه‌باء بسم‌الله و اکمل مظاهر اله علی مرتضی علیه‌الصلوة و السلام و از ایشان به حضرت خاتم‌الانبیاء محمد مصطفی صلوات‌الله علیه و آله و از ایشان به حضرت آدم صلی‌الله علیه‌السلام مرتب می‌نمایند طریقه متصله‌ای است که به سلسله نعمت‌اللهیه

^{۸۹} - رجوع به کتاب نابغه علم و عرفان حاشیه صفحه ۴۸۸

گنابادیه یا سلسله نعمت اللهیه سلطانعلیشاهی مشهور مردم ایران بل شیعیان جهان، بل مسلمانان دوستدار فقر و عرفان می‌باشد. و به جهت صحت اتصال شایسته است که سلسله نعمه‌اللهیه تنها به طریق سلطانعلیشاهی اطلاق گردد. از آنجا که معرفی چهره بزرگان این طریقه کمابغی از عهده نگارنده این سطور خارج است، فلذا به ذکر مختصری در این زمینه قناعت شده و سلسله اسناد اتصالیه را به نظر محققان می‌رساند و آشنائی با تفصیل احوال این بزرگان را به مطالعه کتبی امثال نابغه علم و عرفان به قلم جناب آقای حاج آقا سلطانحسین تابنده، و یادنامه صالح به قلم جناب حاج آقا علی آقای تابنده و رهبران طریقت و عرفان به خامه حاج آقا میرزا محمدباقر سلطانی احاله می‌نماید. رشته اجازه در آخر این کتاب ذکر خواهد شد.

حضرت سعادتعلی شاه اصفهانی

حاج آقا محمدکاظم معروف به شیخ زین‌الدین و ملقب به لقب فقری سعادتعلیشاه از معاریف عرفای سلسله جلیله نعمت‌اللهیه و از کبار عالمان بالله ایران و از عظام راسخین فی‌العلم اشراقی است که توسط حضرت مستعلیشاه قدس سره دستگیری شده و تحت ولایت حضرت رحمتعلیشاه استعدادات مکمونه‌اش چون گل نیلوفری شکوفا گشته و به کمال رسید. و لذا جنابشان پس از طی بادیه‌های معنوی به گام همت و استقامت و پس از عروج بر معارج جبروتی و ملکوتی به دو بال جذب و سلوک به فرمان حضرت رحمتعلیشاه مشرف به شرف ارشاد گشتند و در سال ۱۲۷۱ هجری قمری اجازه تلقین ذکر انفسی و اوراد شفاهی به طالبین و قبول بیعت جدیدی و انجام بیعت تجدیدی دریافت داشتند، و یک سال بعد از آن در سال ۱۲۷۲ اجازه تلقین ذکر حیات دریافت داشتند و شیخ بالاستقلال اصفهان و محال اطراف آن گشتند. بالاخره در سال ۱۲۷۶ هجری قمری حضرت رحمتعلیشاه با صدور فرمانی به خط و مهر خویش ایشان را در امر جانشینی خویش تنصیب فرمودند. بر اساس نامه‌ای که از حضرت رحمتعلیشاه و مورخ به سال ۱۲۷۷ هجری قمری در دست است، جنابشان از کارشکنی درویش نمایانی که از جانشینی ایشان خرسند نبوده‌اند، آگاهی یافته و جناب سعادتعلیشاه را به بی‌اعتنایی و ثبات قدم فرا خوانده‌اند. پس از رحلت حضرت رحمتعلیشاه در سال ۱۲۷۸ هجری قمری کارگزار مطلقه عالم فقر و عرفان جنابشان گردیدند و نظر به ارادتی که محمدشاه قاجار به حضور ایشان داشت، حضرتشان را به کنیه طاوس‌العرفا مکنی ساخت. چنان که پیش از این یاد شده است محمدشاه قاجار از سرسپردگان حضرت مستعلیشاه و از ارادتمندان حضرت رحمتعلیشاه شیرازی بود.

نظر به کلیه اختلافاتی که پس از ارتحال حضرت رحمتعلیشاه در سلسله نعمت‌اللهیه ایجاد شد، جناب سعادتعلیشاه طریق قلت معاشرت اختیار نموده و در تمام دوران قطبیت خویش شیخ مجازی معین نفرمودند و در قبول بیعت سختگیری فراوان داشتند و کسانی را که حقیقتاً در طلب بوده و استحقاق تام پیدا می‌کردند دستگیری می‌نمودند، از این روی عده فقرای آن زمان بسیار قلیل، لیکن هر یک از آنان نمونه کاملی از عشق و محبت بودند. جنابشان پس از سفر به خراسان عازم اصفهان شدند، و بالاخره به علت آزار معاندان در سال ۱۲۸۰ هجری قمری در تهران سکونت اختیار فرمودند، و پس از نه سال از راه تفلیس و باکو و استانبول به مکه و مدینه و عتبات عالیات مشرف شده و دوباره به تهران مراجعت فرمودند. در مراجعت از این سفر ضعف مزاج جنابشان رو به تزاید نهاد تا در تاریخ ۲۲ محرم‌الحرام در سال ۱۲۹۳ هجری قمری در سن هفتاد سالگی چشم از جهان فرو بستند و در امامزاده حمزه در زاویه حضرت عبدالعظیم حجره سراج‌الملک به خاک سپرده شدند. ماده تاریخ وفاتشان چنین است:

علی و رحمت و سعادت را جمع کن سال رحلتش میدان= ۱۲۹۳ هجری قمری

فطری به سند جانشینی حضرت سعادتعلیشاه

چنان که پیش از این یاد شد پس از فوت حضرت رحمتعلیشاه علیرغم وجود فرمان صریح جانشینی که به خط مبارک ایشان به نام جناب سعادتعلیشاه نگارش یافته و مهمور به مهر ایشان شده بود حاج آقا محمد شیرازی عم آن حضرت ادعای خلافت ایشان نمودند و به دستگیری و کمک حاج آقا میرزا حسن صفی و کمک میرزا محمد حسین ابن نایب‌الصدر (فرزند بزرگ رحمتعلیشاه) اجازه‌ای نامه‌ای ساختند و مهری زیر آن قرار دادند و آن را به نام فرمان جدید جانشینی برای حاج آقا محمد، و پس از رحلت رحمتعلیشاه به دست ایشان دادند. اما این اجازه خالی از اشکالات فراوان نیست.

۱- در فرمان جانشینی حضرت سعادتعلیشاه به تصریح آمده است:

فقراى سلسله عليه نعمة اللهيه هم از اطاعت و انقياد ایشان خود را معاف ندارند و مردود ایشان را مردود فقير (رحمتعلیشاه) و مقبول ایشان را مقبول فقير بشمارند.

براین مبنا هرکسی که با حضرت سعادتعلیشاه مخالفت نماید مخالف حضرت رحمتعلیشاه خواهد بود، از آنجا که بی‌اعتنایی به فرمان رحمتعلیشاه سبب نقض بیعت ایشان و خروج از سلک فقر می‌شود، فلذا همه کسانی که با حضرت سعادتعلیشاه پس از رحلت حضرت رحمتعلیشاه بیعت ننمودند، در اساس فقر آنان نیز اشکال است، تا چه رسد به مطالب دیگر!

بر همین اساس - چنان که حاج آقا میرزا حسن صفی نیز بعدها عنوان کردند جناب سعادتعلیشاه به مخالفان می‌فرمود یا فرمانی بالاتر از فرمان جانشینی که به نام من صادر شده ارائه دهید، یا تسلیم ولایت من شوید، یا مردود من و حضرت رحمتعلیشاه خواهید بود.

۲- اجازه صادره برای حضرت سعادتعلیشاه به خط حضرت رحمتعلیشاه است، و با خطوط دیگر آن جناب که در سایر مراسلات از ایشان برجا مانده و هم‌اکنون در دست است - و گراور آنها در این مقدمه به نظر خوانندگان رسیده - عینا تطبیق می‌کند و بر اساس نظر کارشناسان رسمی خط جناب آقای مرتضی‌خان عبدالرسولی از نظر فنی به طور قطع و یقین خط خود رحمتعلیشاه می‌باشد و به دست و خامه ایشان نگاشته شده، حال آن که خطی که فرمان ساختگی حاج آقا محمدشیرازی با آن نوشته شده با این خط تفاوت‌های تعیین کننده‌ای دارد و مسلماً از حضرت رحمتعلیشاه نیست و این امر را گزارش کارشناس رسمی خط تایید می‌نماید.

نکته جالب آن که حتی همه طرفداران حاج آقا محمد شیرازی - دیروز و امروز - اذعان دارند که فرمان حضرت سعادتعلیشاه به خط خود رحمتعلیشاه نگاشته و در این امر جای بحث نیست، اما به نظر کارشناس خط و به نظر هر محقق بی‌غرضی بلافاصله مشخص می‌شود که خط فرمان مجعول غیر از خط خود حضرت رحمتعلیشاه است.

۳- در متن اجازه نامه و وصیتنامه ساختگی، مطالبی درج شده که برهان متین و قرینه مبینی بر ناآشنایی نویسنده این فرمان با اصطلاحات عرفانی می‌باشد، و لذا مفاد آن و ترکیبات کلمات آن به فرامین حکومتی شباهت بیشتری دارد، تا به فرمان خلافت از جمله نویسنده از طرف حضرت رحمتعلیشاه نوشته است:

... عم اکرم امجد جناب حاج آقا محمد به کمال آراسته و از جوامع نقائص پیراسته‌اند و شایستگی این امر را بر وجه

کمال دارند و بهتر از ایشان متصور نیست!!! جمیع اخوان باید ... امتثال اوامر جناب عم امجد حاجی آقا محمد را بر خود لازم بشمارند و به هیچ وجه خلاف فرمان ایشان را جایز ندانند!



رست علی شاه

نامه جناب رحمتلی شاه بجناب سعادتلی شاه

سلام الله علیهم و آلهم و سلم

بسم الله الرحمن الرحیم
مقدم سلام بر سر مسیح شاه نصرانی
از جانب نصرانیان که در کتب قدیم بت و اید سالی از نصرانی
بسم الله انما بر این که نصرانیان در شمار از صفای امر بر سر راه میروند
از شیخ و بزرگان خود فراموشی و اگر کسی فراموشی
خلاف ضداد رسول و ائمه در عصر سید الهی و باید سلطان عظیم
امر و نقران سامان با شنبه و شنبه ای را خجسته در امور خجسته
باشند و نصرانیان را سرور و مطرب و بفرمانند و اگر نفاذ در امور
باعتدال و شکر نصرانیان در شنبه شنبه ای را خجسته در امور
نشان از هر نوع خلافات و نفاذ نصرانیان و اهل اسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم
مقدم سلام بر سر مسیح شاه نصرانی
از جانب نصرانیان که در کتب قدیم بت و اید سالی از نصرانی
بسم الله انما بر این که نصرانیان در شمار از صفای امر بر سر راه میروند
از شیخ و بزرگان خود فراموشی و اگر کسی فراموشی
خلاف ضداد رسول و ائمه در عصر سید الهی و باید سلطان عظیم
امر و نقران سامان با شنبه و شنبه ای را خجسته در امور خجسته
باشند و نصرانیان را سرور و مطرب و بفرمانند و اگر نفاذ در امور
باعتدال و شکر نصرانیان در شنبه شنبه ای را خجسته در امور
نشان از هر نوع خلافات و نفاذ نصرانیان و اهل اسلام

بسم الله الرحمن الرحیم
مقدم سلام بر سر مسیح شاه نصرانی
از جانب نصرانیان که در کتب قدیم بت و اید سالی از نصرانی
بسم الله انما بر این که نصرانیان در شمار از صفای امر بر سر راه میروند
از شیخ و بزرگان خود فراموشی و اگر کسی فراموشی
خلاف ضداد رسول و ائمه در عصر سید الهی و باید سلطان عظیم
امر و نقران سامان با شنبه و شنبه ای را خجسته در امور خجسته
باشند و نصرانیان را سرور و مطرب و بفرمانند و اگر نفاذ در امور
باعتدال و شکر نصرانیان در شنبه شنبه ای را خجسته در امور
نشان از هر نوع خلافات و نفاذ نصرانیان و اهل اسلام

بسم الله الرحمن الرحيم وبقدرته

بسم الله الرحمن الرحيم وبقدرته

بسم الله الرحمن الرحيم وبقدرته

بسم الله الرحمن الرحيم وبقدرته

بسم الله الرحمن الرحيم وبقدرته

بسم الله الرحمن الرحيم وبقدرته

بسم الله الرحمن الرحيم وبقدرته

بسم الله الرحمن الرحيم وبقدرته

بسم الله الرحمن الرحيم وبقدرته

بسم الله الرحمن الرحيم وبقدرته

بسم الله الرحمن الرحيم وبقدرته

بسم الله الرحمن الرحيم وبقدرته

بسم الله الرحمن الرحيم وبقدرته

بسم الله الرحمن الرحيم وبقدرته

بسم الله الرحمن الرحيم وبقدرته



متن همان دستخط که بصورت بزرگتری چاپ شده است

برادر معظم کم غیب آید علی الله فاعلم انه

هجرت محمد لا عنان بران « سال اول دوده اول شاره دم ۱۳۶۹ هـ که در این تاریخ در وقت
 حرکت عنان در گرایش، غریباً نحو لیباً یوم « که آن صبح گردیده است بر است این حقیر فقیر رسیده
 در مرد وسطه و در آنجا رسیده و در صغحه (۶۰) من دستخط غیب جمیعت قطب زان در آن تاریخ
 روز در خابریه محمد کاظم سالیست قطب قمرین شرف در ۱۳۷۲ هـ در صده شمس است در وقت
 تزار گرفت و همچنین در صغحه (۶۱) من دستخط غیب جمیعت در صده غیب سالیست که در سال ۱۳۷۷ هـ
 صادر شده است در صده و در آنجا رسیده و در صغحه (۶۲) من دستخط غیب جمیعت در صده غیب سالیست که در سال ۱۳۷۷ هـ
 تا آنکه بر حقیر فقیر (بطوریکه مستحضر محرم در ماه کعبه و درین زمان در آنجا رسیده و در صغحه (۶۳) من دستخط غیب جمیعت در صده غیب سالیست
 که در آنجا رسیده و در آنجا رسیده و در صغحه (۶۴) من دستخط غیب جمیعت در صده غیب سالیست که در سال ۱۳۷۷ هـ
 بوده و لیکن تفاوت در حشر از جهت: یک - بیشتر و کمتر - سهیم و رسم و کلام دیگر تفاوت در حشر است
 در وضع هر دو تاریخ و در آنجا رسیده و در صغحه (۶۵) من دستخط غیب جمیعت در صده غیب سالیست که در سال ۱۳۷۷ هـ
 ضرر و شادمانی که در آنجا رسیده و در صغحه (۶۶) من دستخط غیب جمیعت در صده غیب سالیست که در سال ۱۳۷۷ هـ
 قطب و در آنجا رسیده و در صغحه (۶۷) من دستخط غیب جمیعت در صده غیب سالیست که در سال ۱۳۷۷ هـ
 موجود بود و در آنجا رسیده و در صغحه (۶۸) من دستخط غیب جمیعت در صده غیب سالیست که در سال ۱۳۷۷ هـ
 و کبریم از حضرت جمیعت نیز فرستاده است برادر معظم غیب دی صادر نیز فرستاده است که در آنجا رسیده و در صغحه (۶۹) من دستخط غیب جمیعت در صده غیب سالیست که در سال ۱۳۷۷ هـ
 یک سوزی و غریباً و در آنجا رسیده و در صغحه (۷۰) من دستخط غیب جمیعت در صده غیب سالیست که در سال ۱۳۷۷ هـ
 در هر دو حقیقت و تضاد و در آنجا رسیده و در صغحه (۷۱) من دستخط غیب جمیعت در صده غیب سالیست که در سال ۱۳۷۷ هـ
 حضرت جمیعت هم سر تره است و در آنجا رسیده و در صغحه (۷۲) من دستخط غیب جمیعت در صده غیب سالیست که در سال ۱۳۷۷ هـ
 در دستخط دیگر در آنجا رسیده و در صغحه (۷۳) من دستخط غیب جمیعت در صده غیب سالیست که در سال ۱۳۷۷ هـ
 مخالف آن منتهی کما فانه در آنجا رسیده و در صغحه (۷۴) من دستخط غیب جمیعت در صده غیب سالیست که در سال ۱۳۷۷ هـ
 ضرر و شک و با آنکه در آنجا رسیده و در صغحه (۷۵) من دستخط غیب جمیعت در صده غیب سالیست که در سال ۱۳۷۷ هـ
 بر این رسید که در آنجا رسیده و در صغحه (۷۶) من دستخط غیب جمیعت در صده غیب سالیست که در سال ۱۳۷۷ هـ
 آبرو است که در آنجا رسیده و در صغحه (۷۷) من دستخط غیب جمیعت در صده غیب سالیست که در سال ۱۳۷۷ هـ

بسم نه روز ۱۳۶۹ و با رسم حضرت
 کبری خاک را در آنجا رسیده و در صغحه (۷۸) من دستخط غیب جمیعت در صده غیب سالیست که در سال ۱۳۷۷ هـ
 ازین صده است
 ۶۱

نظریه کارشناسان رسمی خط جناب آقای مرتضی خان عبدالرسولی در مورد دوسند گراور شده

پیداست که قطب زمان هرگز جانشین خود را بر حسب تخمین و تصور و خیال و گمان تعیین نکرده و نمی‌نماید تا بنویسد ... بهتر از ایشان متصور نیست ...! بلکه غالباً چنین جملاتی در فرامین ارشاد مندرج است:

... به اشاره الهی فرزند مشارالیه را اجازه فرمودیم که بندگان خدا را به خدا دعوت و دلالت کند. سیل همگان آن که وی را در جمیع ابواب دینی قبول نمایند و دست وی را دست این فقیر دانسته و با او بیعت و انابت کنند (نقل از فرمان خلافت جناب شیخ سیدمحمد لاهیجی که به خامه حضرت شیخ سیدمحمد نوربخش در قرون نهم هجری شرف صدور یافته است)

زمان من منتقضی شد، و امر مفوض است من الله به جناب مستطاب حاج شیخ محمدحسن صالحعلیشاه (اشاره به رحلت قریب الوقوع و اعلام به جانشینی، که توسط حضرت نورعلیشاه ثانی نگاشته شده است) از جانب دیگر رابطه مرشد زمان و خلیفه او رابطه نبوت معنوی است، یعنی نسبت مرشد با جانشینش نسبت پدر و فرزند است زیرا به حکم آیه شریفه افمن كان ميتا فاحييناه و جعلنا له نورا يمشي به في الناس وى به سبب ارشاد کامل از منیت و نفسانیت مرده و طفل قلب که فرزند مرشد است در وجود او متولد شده و سراسر پیکر او را فراگرفته و به همین سبب در فرامین ارشاد قید می‌شود فرزند ارجمند را به دلالت بندگان خدا معین فرمودیم، و مقصود از این اشاره، اشاره معنوی است. حال آن که در فرمان کذایی درج شده عم اکرم امجد!!! بهتر از ایشان متصور نیست، و این امر ناآشنایی نویسنده را با قضیه نشان می‌دهد.

۴- آخرین اشکال بزرگ سند مجعول آن است که فاقد لقب طریقتی است در صورتی که بزرگان طریقت معمول داشتند که برای هر یک از ماذونین لقبی تعیین نمایند و در فرمان جانشینی صحیح صادره به خط حضرت رحمتعلیشاه، حاج آقامحمد کاظم تنباکو فروش اصفهانی ملقب به لقب طریقتی سعادتعلیشاه شده‌اند.

حضرت سلطانیعلیشاه گناپادی

حاج آقا سلطان محمد فرزند ملاحیدر محمد در سال ۱۲۵۱ هجری قمری در بیدخت گناباد خراسان تولد یافت. پدر ایشان در این اوان برای تجدید عهد فقری به خدمت حضرت حسینعلیشاه اصفهانی رفته بودند، اما از این سفر هرگز مراجعت نفرمودند، فلذا جناب سلطانعلیشاه از ابتدای طفولیت یتیم گشتند و تحت سرپرستی مادر بزرگوار خویش رشد و نمو نمودند بالاخره پس از تحمل دوران دشوار تنگدستی در عین تعفف درس هفده سالگی آغاز به تحصیل علوم دینیه نموده و مدتها در محضر جناب حاج آقا ملاهادی سبزواری حکیم اشراقی بزرگ ایران (متوفی به سال ۱۲۸۹ هجری قمری) تلمذ می‌نمودند تا آن که به اشاره ایشان رهسپار ملاقات حضرت سعادتعلیشاه شدند، و در شهر سبزوار در کاروانسرای با ایشان ملاقات کرده و در همان لحظه نخستین ربوده و مجذوب ایشان گشتند. در این اوان حضرت سعادتعلیشاه با جمعی از مریدان عازم مشهد بودند، در سبزوار به کاروانسرای وارد شدند. مرحوم حاج ملاهادی سبزواری



که ارادت کامل به عرفای عظام داشت، مجلس درس را تعطیل و به شاگردان خود گفت: درویش عالیقدری از تهران آمده‌اند، بد نیست شما هم به ملاقات ایشان بروید. جناب حاج ملا سلطانمحمد نیز همراه سایر طلاب به ملاقات رفتند و در همان جلسه اول مجذوب حضرت سعادتعلیشاه گردیدند. ولی تسلیم نشده چندی بعد به گناباد مراجعت تا بالاخره در سال ۱۲۷۹ قمری پیاده با آتش شوق به سمت اصفهان مسکن حضرت سعادتعلیشاه رفتند و خدمت ایشان توبه کرده و وارد در سلوک الی الله شدند. پس از تکمیل نفس از جانب ایشان ملقب به لقب سلطانعلی و مجاز در تعلیم اوراد شفاهی شدند. آن بزرگوار در مدت قلیلی مراتب سلوک را طی و از طرف حضرت سعادتعلیشاه مأمور ارشاد و دستگیری طالبان با لقب سلطانعلیشاه گردیدند.

در سال ۱۲۸۴ هجری قمری پس از سفر به عتبات دوباره به خدمت مرشد بزرگوار شتافته و تصفیه باطن را به کمال رسانده و فرمان ارشاد و خلافت کلیه را از جانب ایشان دریافت نمودند. ایشان پس از ارتحال حضرت سعادتعلیشاه و بنا به وصیت حضرتشان در سال ۱۲۹۳ هجری قمری در مسند ارشاد متمکن شده و ۳۴ سال تمام به کار هدایت عباد اهتمام ورزیدند. در زمان ایشان که جامع ظاهر و باطن و از عظام مجتهدان عصر خویش بشمار می‌رفتند کار فقر و عرفان عروج یافت و به اوج رسید و همین امر کینه حاسدان و معاندان را برانگیخت و آنان را به توطئه‌گری علیه جان عزیز ایشان وادار نمود. جنابشان در سال ۱۳۰۵ هجری قمری به زیارت خانه خدا رفته و در طول راه با بسیاری از علماء ایران و عراق و حجاز ملاقات و صحبت نمودند و دوباره در گناباد استقرار جستند. بالاخره در سحرگاه ۲۶ ربیع‌الاول سال ۱۳۲۷ هجری قمری مطابق ۲۹ فروردین ماه ۱۲۸۸ خورشیدی هنگامی که برای وضو لب جوی آب باغچه منزل مسکونیشان تشریف برده بودند چند تن از جانیان بالفطره به دست ناپاک خویش ایشان را مخنوقاً شهید نمودند، و به این ترتیب حضرتشان در سن ۷۶ سالگی از این دنیای دنی به جهان باقی شتافتند. مزار عالیقدر حضرتشان در بیدخت زیارتگاه اهل دل است. آن حضرت تبخّر کامل در علوم مختلف داشتند و تألیفات بسیاری اعم از حواشی بر کتب گوناگون مثل اسفار ملا صدرا یا تهذیب المنطق تفتازانی دارند. از میان تألیفات متعدده حضرتشان مانند سعادتنامه، ولایتنامه، بشارة المومنین، تنبیه النائمین، مجمع السعادات، ایضاح و توضیح (شروح عربی و فارسی کتاب باباطاهر عریان)، تفسیر قرآن ایشان به نام بیان السعاده به زبان عربی کتابی جامع بین تنزیل و تاویل است و چنان که می‌گویند تفسیرالسلطان سلطان التفاسیر است، و جناب آیت‌الله حاج آقا سید روح‌الله الموسوی الخمینی نیز در آن مقدمه تفسیر سوره الحمد از اهمیت این تفسیر سخن رانده‌اند.^{۹۰}

^{۹۰} «تقاضا شده بود که من یکی، دو مرتبه راجع به تفسیر بعضی آیات شریفه قرآن مطالبی عرض کنم. تفسیر قرآن یک مسئله‌ای نیست که امثال ما بتوانند از عهده آن برآیند. بلکه علمای طراز اول هم که در طول تاریخ اسلام، چه از عامه و چه از خاصه، در این باب کتابهای زیاد نوشته‌اند - البته مساعی آنها مشکور است - لکن هر کدام روی آن تخصص و فنی که داشته است یک پرده‌ای از پرده‌های قرآن کریم را تفسیر کرده است، آن هم به طور کامل ملموس بوده. مثلاً عرفایی که در طول این چندین قرن آمده‌اند و تفسیر کرده‌اند، نظیر محیی‌الدین در بعضی از کتابهایش، عبدالرزاق کاشانی در تأویلات، ملاسلطانعلی در تفسیر، اینهایی که طریقه‌شان طریقه معارف بوده است، اینها تفسیرهایی نوشتند خوب...». جملات با نوار سخنرانی تطبیق کامل دارد. معدالک نگاه کنید به تفسیر سوره حمد، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم، ۱۳۷۵، صص ۹۴-۹۳ و تفسیر سوره حمد، چاپ پیام آزادی.

تَلَقُّبُ مَرْحُومِ آقَايِ شَهِيدِ بَه لَقَبِ سُلْطَانِ عَلِيْشَاهِ

متأسفانه چون گروههایی "تصوف ستیز" همواره ایراد اشکال به سلسله صوفیه را در رأس برنامه‌های انتشاراتی و تبلیغاتی خود دارند لذا لازم است تا این موضوع نیز مطرح شود تا در این ارتباط این شبهه دست ساخت معاندین برطرف گردد. مرحوم آقای شهید در زمان حیات خود نزد همه کس و همه جا به سلطانعلیشاه اشتهاار داشتند و این موضوع نزد همه از مسلمات است. برای روشن تر شدن آن در این اینجا به نظریات موافقانی مانند مرحوم آقای رضاعلیشاه یا پدر خانم ایشان مرحوم دکتر نورالحکما یا یادداشتهای شخصی مرحوم صدرالعرفا و یا بطور کلی به مستندات سلسله نعمت‌اللهیه سلطانعلیشاهی استناد نمی‌کنیم. بلکه به نظریات بزرگترین منتقد و مخالف سلسله سلطانعلیشاهی رجوع می‌کنیم که همان حاج شیخ عباسعلی کیوان قزوینی است. مرحوم شیخ عباسعلی کیوان قزوینی تا زمان نوه آقای شهید [حضرت آقای صالحعلیشاه] در قید حیات بود و با دست باز و به تفصیل کلیه دلایل مخالفت خود و تغییر نظر خود را درباره سلسله سلطانعلیشاهی و بطور کلی درباره کل مکتب تصوف نوشت. امروز نوشته‌های او با تفصیل تمام و آب و تاب فراوان توسط "فقر ستیزان" انتشار یافته و قابل دسترسی توسط همه است. مرحوم حاج شیخ عباسعلی پیش از تغییر حال، - بنا به گفته خودش - به نهایت سلوک فقر سیر کرده بود و پس از انقلاب احوال هرچه را که دریافته بود بر صفحات کتابهایش ریخت و مطلبی را ناگفته باقی نگذاشت. و میکوشید نشان دهد که مخالفتها و ایرادهایش جنبه عمقی و نه سطحی دارند. شیخ عباسعلی در نهایت عصبانیت و عصبیت و دشمنی هرگز دو مطلب را مورد تردید قرار نداد، در حالی که همواره در جستجوی نقاط ضعف برای اثبات مخالفتهاى خودش بود. این دو نکته عبارت بود از:

اولاً این که او هرگز نسبت به مقامات علمی و کمال و فضل و عمق دانش دینی و معرفت الهی مرحوم آقای شهید ایراد شبهه نکرد. او هرگز نگفت که مرحوم آقای شهید بیسواد و بدون فضل و یا یک مدعی توخالی بوده. حاشیه نویسی او به چاپ سنگی تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباده گواه این موضوع است که خود مقالی جداگانه را می‌طلبد که مرحوم آقا شیخ عباسعلی در برابر خصوصیات بارز علمی تفسیر و نگارنده آن زانوی ادب می‌زند.

ثانیاً این که او هرگز اتصال آقای شهید به آقای سعادتعلیشاه و مقام خلافت ایشان را براساس وصیت حضرت سعادتعلیشاه به زیر سؤال نبرد. هرچند به هرجایی که شبهه‌ای توانست وارد نمود ولی در این مورد قطع و یقین داشت زیرا که بنا به گفته خود مرحوم شیخ عباسعلی کیوان، وی پیش از پیوستن به مرحوم آقای شهید (سلطانعلیشاه) و بیعت با ایشان، از مشایخ صاحب فرمان مرحوم حاج آقامیرزا حسن اصفهانی (صفیعلیشاه) بود. او از کشمکش میان رقبای آقای "سعادتعلیشاه" و جانشین ایشان (حضرت سلطانعلیشاه) اطلاع دقیق داشت. اما علت این که همه آنها را رها کرد و با مرحوم "آقای شهید" (حضرت سلطانعلیشاه) بیعت کرد و در سلسله سلطانعلیشاهی سرسپرد به دلیلی که خودش نوشته عظمت مقام علمی و کمال و فضل ایشان بود. مرحوم کیوان قزوینی همیشه مرحوم آقای شهید را با عنوان سلطانعلیشاه و به عنوان قطب قبول داشت و در امر قطبیت ایشان بحثی نداشت [و در زمانی که دچار انقلاب حال شده بود با فرزند و نوه ایشان بعنوان اقطاب بعدی مساله پیدا کرد]. بعد هم که با اصل فقر و درویشی به ستیزه افتاد، باز هرگز از نظر خود درباره قطبیت حضرت سلطانعلیشاه بعد از حضرت سعادتعلیشاه عدول نکرد و هیچگاه این مقوله را حتی مورد تردید هم قرار نداد. و هرگز دلیل صحت قطبیت مرحوم آقای شهید را دستخط خوشنویسی شده به خامه ملاغلامحسین ندانست. زیرا این دستخط، برای اولین بار در سال ۱۳۳۱ در چاپ اول کتاب نابغه علم و عرفان انتشار یافت. و تا پیش از انتشار این دستخط در آن کتاب - یعنی سالها پس از درگذشت آقای سلطانعلیشاه و آقای نورعلیشاه و در ایام قطبیت آقای

صالحعلیشاه - هیچ کسی به استثنای جانشینان آقای شهید اصل آن دستخط را حتی رویت هم نکرده بود و از وجودش کوچکترین اطلاعی نداشت. و همه ارادتمندان آقای شهید ایشان را با لقب سلطانعلیشاه میشناختند و کسانی که بعدها راه مخالفت با ایشان را در پیش گرفتند هرگز درباره تلقب سلطانعلیشاه برای ایشان تردید نکردند.

میدانیم که مرحوم حاج میرزا حسن اصفهانی (صفیعلیشاه) از روی صراحت و انصاف در نامه‌ای که به مرحوم محلاتی نوشت تصریح بر صحت و اهمیت دستخط حضرت رحمتعلیشاه برای حضرت سعادتعلیشاه کرده بود. بعدها هم که مرحوم آقای سعادتعلیشاه جانشین حضرت رحمتعلیشاه شد، امر جانشینی و لقبش مورد ایراد میرزا حسن اصفهانی - که از هر نظر بچشم رقیب به ایشان مینگریست - قرار نگرفت. بعد هم که مرحوم سلطانعلیشاه جانشین مرحوم سعادتعلیشاه شد، مرحوم حاج میرزا حسن صفی نیز ایرادی در این امر وارد نکرد. در هر حال مسلم است که در آن ایام نام مرحوم میرزا حسن اصفهانی و اسم مرحوم آقای شهید به سبب کتابهای معتبری که در باره تصوف و عرفان و تفسیر قرآن می‌نوشتند در نزد اهل علم در سراسر ایران انتشار داشت و مندرجات آثارشان محل گفتگوی همه علما و اهل فضل بود. به این دلیل بطور مسلم در زمانی که کیوان قزوینی بیعت خود را با صفی شکست و مقام شیخیت و فرمان ارشاد خود را نزد او ترک گفت و به درگاه حضرت سلطانعلیشاه شتافت، مرحوم آقای شهید به سلطانعلیشاه اشتها داشت و هیچکس - حتی رقبای ظاهری ایشان - هرگز منکر این دقیقه نبودند.

صاحب کتاب گرانقدر نابغه علم و عرفان نیز این موضوع را با ارجاع خوانندگان به کتابهای^{۹۱} "شهیدیه" کیوان قزوینی و "رجوم" مرحوم نورعلیشاه مطرح فرموده‌اند که در ابتدا، فرمان قطبیت و خلافت؛ و همچنین لقب "سلطانعلیشاه" به صورت شفاهی بوده، نه کتبی. و در صفحات دیگر کتاب دستخطی را - که در آن کاتبی به اسم ملا غلامحسین متنی را در مورد "برادر مکرم آخوند ملاسلطانعلی" با خط خودش خوشنویسی کرده - به صورت عکس چاپ کرده‌اند که در زیر آن نوشته فرمان قطبیت آقای سعادتعلیشاه برای آقای سلطانعلیشاه^{۹۲} نگارنده محترم کتاب نابغه علم و عرفان در دنباله مطلب افزوده‌اند که با استناد به همین دستخط مرحوم آقای شهید با لقب سلطانعلیشاه پس از درگذشت مرحوم سعادتعلیشاه جانشین ایشان شدند.

علاوه بر این باید گفت که مرحوم آقای شهید به استناد حتی این دستخط "سلطانعلیشاه" خوانده نمیشدند. زیرا فرمان ایشان از ابتدا کتبی نبوده؛ و به همین دلیل نیز کسی در مورد قطبیت ایشان و در مورد جانشینی ایشان و درباره فضل و کمال و درجات متعالی روحی ایشان تردیدی نکرده و مناقشه‌ای ننموده. دستخطی که اخیراً برخی بهانه کرده‌اند محل بحث نیست، و عدم استناد به آن به صحت اتصال خدش‌های وارد نمی‌آورد.

اما در مورد ایراد کسانی که فرمان شفاهی را معادل فرمان نداشتن می‌گیرند باید گفت که وجود اذن و فرمان جانشینی و خلافت الزامی است. دلیل بر وجود آن یا سند مکتوب و نوشته است، یا شهادت شهود. در مورد قطبیت مرحوم سلطانعلیشاه بعد از آقای سعادتعلیشاه، شهادت شهود، و عدم مخالفت احدی - حتی رقبا و مخالفان - با این امر قرینه‌ای بزرگ و بینه‌ای تاریخی است. دیگر اینکه جانشینی ایشان پس از آقای سعادتعلیشاه و گرویدن کلیه پیروان قدیمی آقای

^{۹۱} - کتاب دو رساله در زندگی و شهادت جناب سلطانعلیشاه، شامل: رجوم الشیاطین حضرت حاج ملا علی نورعلیشاه گنابادی و رساله شهیدیه حاج شیخ عباسعلی کیوان قزوینی و ضمیمه رساله شهیدیه حاج شیخ عباسعلی کیوان قزوینی. تجدید چاپ توسط انتشارات حقیقت، ۱۳۸۷.

^{۹۲} - عین این متن با همان توضیح در کتاب "درآمدی بر تحولات سلسله نعمت‌اللهیه در دوران معاصر"، چاپ انتشارات حقیقت به قلم نگارنده نقل و درج و معرفی شده است.

سعادتعلیشاه پس از در گذشت ایشان به آقای شهید، لازم می‌آورد که آنان از زبان شخص مرحوم سعادتعلیشاه "نص صریح شفاهی" و "وصایت مصرح غیرمکتوب" در مورد قطیبت و خلافت آقای سلطانعلیشاه را شنیده باشند که رو به درگاه ایشان در بیدخت گناباد آورده و با ایشان تجدید بیعت کردند. کس دیگری نیز بعد از آقای سعادتعلیشاه دعوی جانشینی ایشان را نکرد و برسر جانشینی هم با آقای سلطانعلیشاه شهید وارد مناقشه نشد. پیوستن قدیمترین پیروان و ارادتمندان آقای سعادتعلیشاه اصفهانی به حضرت آقای سلطانعلیشاه گنابادی امری است که حاج شیخ عباسعلی کیوان قزوینی بر آن صحنه گذاشت و این خود نیز برهانی دیگر بر صحت اتصال ایشان است. برای استحضار بیشتر متن کتاب نابغه علم و عرفان^{۹۳} را در این ارتباط نقل می‌نماییم:

«فرمانی^{۹۴} که از طرف آقای سعادتعلیشاه در این باب صادر شده این است:

بسم الله الرحمن الرحيم و به ثقتی و رجائی

الحمد لله الذی بطن خفیات الامور و دلّت علیه اعلام الظهور و امتنع علی عین البصر فلا عین من لم یره تنکره و لا قلب من اثبتته بیصره سبق فی العلو فلا شیء اعلی منه و قرب فی الدنو فلا شیء اقرب منه فلا استعلائه باعده عن شیء من خلقه و لا قرینه ساوهم فی المكان به لم یطلع العقول علی تحدید صفته و لم یحجبها عن واجب معرفته الذی تجلی خلقه بخلقها و الظاهر لقلوبهم بحجته واجعل اللهم شرائف صلواتک و نوامی برکاتک علی محمد عبدک و رسولک الخاتم لما سبق و الفاتح لما انفلق و المعلن الحق بالحق الذی خلف رایه الحق من تقدّمها مرق و من تخلف عنها زهق و من لزّمها حق وصلّ و سلّم علی الائمه الهدی و اعلام التقی و کلماتک التامات و آیاتک البهرات و صفاتک الحسنی و امثالک العلیا علیّ و اولاده المعصومین شفعاء یوم الجزاء وصلّ علی اولیائهم المعترفین بمقامهم المتبعین منهجهم المقتفین آثارهم المستمسکین بعروقم المتمسکین بولایتهم المؤمنین بامامتهم الصلوات الزاکیات التامیات و سلّم علیهم و علی ارواحهم و أجمع علی التقوی امرهم و أصلح لهم شؤونهم و تب علیهم انک انت التواب الرحیم.

بعد از ادای حمد بی حدّ مرذات پاک حضرت واحد احد جلّت عظمته و عمّت آلائه و ابلاغ تسلیه و تسلیم بر ارواح مطهره محمّد و اهل بیت طاهرین او، مشهود می‌دارد که چون بر این فقیر صداقت تخمیر محمّد کاظم ملقب به سعادتعلی به مقتضای تکالیف حقّه الهیه نبویه و ولویه لازم و متحتم است که چنانچه در این طریق حقّه ولویه، سالک صادق و فقیر متدین موافقی که متشرّع به احکام شریعت مصطفویه (ص) و متأدّب به آداب طریقت مرتضویه (ع) و عالم به احوالات نفسانیه و عارج معارج مقامات انسانیه و مطلع بر قواعد تکالیف صوریه قلبیه و اعمال معنویه قلبیه بوده باشد و دل صداقت منزل را به کثرت ریاضات در بوته محبت گذاخته و از فرط مراقبت و توجه به وجه الله الکریم درون صافی خود را مهبط انوار جمالیه و اسرار جلالیه ساخته، او را مأمور به هدایت گمگشتگان وادی ضلالت و سرگشتگان بادیه غوایت نمایم. بناء علی هذا در این اوان سعادت اقتران، عالی جناب فضایل و کمالات اکتساب قدسی القاب قدوسی انتساب جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول برادر مکرم آخوند ملاسلطانعلی زید توفیقاته را مأمور نمودیم که چنانچه طالب صادقی جویای طریق حقّه علیه علویه رضویه نعمت اللّهیّه بوده باشد او را هدایت فرموده و ذکر حیات و انفاس که از اولیای کاملین و عرفای راشدین یدابید و نفسا بنفس به این فقیر رسیده او را تلقین نمایند با او راود متعلقه به آنها و چون

^{۹۳} - نابغه علم و عرفان در قرن چهاردهم، شرح حال مرحوم حاج ملاسلطانمحمد گنابادی سلطانعلیشاه، به قلم جناب آقای حاج سلطانحسین

تابنده گنابادی، چاپ انتشارات حقیقت، ۱۳۸۴. صفحات ۷۷-۸۱.

^{۹۴} - تصویر این فرمان در صفحات بعد در همین متن آورده شده است.

سنت سنیه اولیای راشدین پیوسته بر این جاری گردیده که در مقام هدایت و دستگیری عباد دو مظهر را معاضد و معاون یکدیگر نمایند لهذا نظر به متابعت آن سنت سنیه لازم نمود که یکی دیگر از فقرای صداقت توأمان که ظاهراً و باطناً با مشارالیه سمت مناسبت و قوت مرافقت داشته باشد به معاضدت او تعیین نموده تا در مقام هدایت او دلیل راه بوده باشد، بنابراین عالی جناب سیادت انتساب فضیلت و کمالات اکتساب جامع الآداب الصوریة والمعنویة و حاوی الاخلاق الظاهرية والباطنیة، برادر مکرم آقا میرزا عبدالحسین زیدتوفیقاته را با عالی جناب سابق‌اللقاب معاضد و متفق و همراه نمودیم تا بالاتفاق مشغول هدایت طالبان طریقه حقّه ولویّه بوده باشند و چنانچه فقرای صادق به عدد مخصوص در لیالی متبرّ که جمع شوند مجلس نیاز، سبز نمایند و فقیر را از دعای خیر فراموش ننمایند.

یا اخوانی الله الله فی اعزّ الانفس علیکم و احبّها الیکم فان الله قد اوضح لکم سبیل الحق و انار طرقه فشقوة لازمة او سعادة دائمة فتزودوا فی ایام الفناء لایام البقاء والسلام علی من اتبع الهدی و رحمه الله و برکاته و کان ذلك فی ثامن عشر من شوال المکرم سنه ۱۲۸۴.

محل مهر شریف یا امام موسی کاظم

جناب سعادت‌علیشاه به طوری که از مرقومات معلوم می‌شود و آقای دکتر علی نور نیز از آقا میرزا علیرضا فرزند ایشان نقل کرد دو مهر داشتند: یکی برای مرقومات فقری و امور دیناتی بوده و سجع آن "یا امام موسی کاظم" است؛ مهر دیگر برای مراسلات و نوشتجات معمولی و سجع آن "محمد کاظم بن محمد مهدی" بوده و فرمان مذکور با مهر اولی است. عین اجازه اکنون در گناباد نزد جناب آقای صالح‌علیشاه روحی فداه مضبوط است.^{۹۵} بعضی می‌گویند اجازه مذکور خط آخوند ملا غلامحسین است که از فقرای بزرگوار بوده و برحسب امر ایشان نوشته است لیکن انشای خود جناب سعادت‌علیشاه بوده؛ ولی خط آن با خط مرقومات خود آن جناب خیلی شباهت دارد، چون ایشان هر چند از علوم صوری به طور کمال آگاهی نداشتند لیکن خط و انشای ایشان خیلی خوب بوده و نمی‌توانیم بگوییم که تمام مرقومات به خط آخوند ملا غلامحسین بوده، چه او همیشه ملازمت ایشان را نداشته؛ از این رو این طور به نظر می‌رسد که خط خود آن جناب باشد. نام ایشان هم در این اجازه آخوند ملا سلطان‌علی مذکور است ولی می‌دانیم که نام اصلی ایشان آخوند ملا سلطان محمد بوده؛ پس همان طور که گفتیم این نام طریقتی است که قبلاً بر زبان جناب سعادت‌علیشاه جاری شده و در محاورات و مراسلات هم سلطان‌علیشاه خطاب شده و عموم فقرای زمان مرحوم سعادت‌علیشاه این لقب را از زبان خود ایشان برای جناب حاج ملا سلطان محمد شنیده و در این امر مخالفی وجود نداشته و جانشینی را هم از زبان خود مرحوم سعادت‌علیشاه شنیده بودند؛ از این رو اختلافی بعداً پیدا نشد. بعد از جناب سعادت‌علیشاه هم دیگری ادعای جانشینی نکرد و برحسب همین اجازه جانشین ایشان جناب سلطان‌علیشاه بوده و همه فقرا روی نیاز به درگاه او آوردند.»

^{۹۵} - اکنون عین اجازه، نزد فقیر نگارنده می‌باشد. [اشاره به حضرت حاج سلطان‌حسین تابنده رضا‌علیشاه ثانی است که نگارنده کتاب نابعه علم و عرفان می‌باشند.]

جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی گنابادی



حضرتش در سال ۱۲۸۴ هجری قمری در شهر گناباد چشم به جهان گشوده و تحصیلات عربیه و دینیه را در کوتاه مدتی تحت نظر والد ماجد خویش به اتمام رساندند و پس از آن دفعاتاً در سال ۱۳۰۰ هجری قمری از خراسان راهی ترکستان و افغانستان و هندوستان و کشمیر و حجاز و عراق و یمن و مصر و شامات و ممالک عثمانی و دیگر کشورهای اسلامی شدند و با بزرگان فرق و مذاهب مختلفه معاشرت نموده و از عمق عقاید آنان کسب آگاهی می‌نمایند. سرانجام در شهر کربلا جناب حاج شیخ ملاعبدالله حائری رحمتعلیشاه به فرمان حضرت سلطانعلیشاه یکی از فقرای بافراست را به جستجوی ایشان فرستاده و پس از یافتن جنابشان ایشان را متقاعد به بازگشت به گناباد می‌نمایند. به این ترتیب جناب حاج آقا ملاعلی ابن سلطانعلیشاه در سال ۱۳۰۷ به وطن مالوف و مسقط‌الراس خویش مراجعت نمودند و در اندک زمانی زیر نظر پدر

بزرگوارشان به ریاضت و سلوک پرداختند. حضرت سلطانعلیشاه در رمضان ۱۳۱۴ به بیماری سختی دچار آمدند و در همان احوال فرمان صریح و منصوص جانشینی خویش را به نام فرزند ارجمند صادر و ایشان را به لقب فقری نورعلیشاه ملقب ساختند. حضرت نورعلیشاه در سال ۱۳۱۷ هجری قمری به فرمان پدر بزرگوارشان راهی خراسان و در سال ۱۳۱۸ هجری قمری راهی زیارت خانه خدا شدند و پس از رحلت پدر و الامقامشان ده سال تمام در مسند قطیبت دچار زحمت عوام و آزار و اذیت معاندان فقر و عرفان بودند، و بارها توطئه‌هایی از سوی کورباطنان علیه جان عزیز ایشان طرح شد، ولی چون مقدر نبود موثر نیفتاد، تا آن که جنابشان به سبب دعوت ماشاءالله یاغی کاشی به جانب کاشان حرکت فرمودند و در آنجا به سبب شرب قهوه مسموم، سخت رنجور گشتند و سریعا به جانب تهران مراجعت نمودند و در طول راه در ناحیه کهریزک جان به جان آفرین سپردند. شهادت ایشان در سال ۱۳۳۷ هجری قمری واقع شد و مدفن ایشان در صحن امامزاده حمزه در جوار حضرت سعادتعلیشاه می‌باشد. مهمترین اثر ایشان رساله صالحیه است که به نام فرزند برومند خود حضرت صالحعلیشاه مرقوم فرموده‌اند و مشتمل بر خلاصه‌ای از اسرار شریعت و اطوار طریقت و لطائف حقیقت و مجموعه‌ای از مطالب عرفانی، حکمی و کلامی است که در نوع خود کم نظیر و بلکه بی‌نظیر است که در مسائل حکمت اشراق تالیف شده و تمام اسرار هستی و حضرت نقطه در آن به شیوه رمز بیان گردیده است. حضرتشان در این کتاب از جمله فرموده‌اند که اگر چشم بینایی وجود داشته باشد انگشتی را که حضرت مولاعلی علیه السلام در حال رکوع بخشیدند می‌توان همین امروز در دست آن مسائل مشاهده نمود برخی دیگر از تألیفات حضرتش عبارتند از: کتاب رافع الاحراض در علم نحو و صرف و کتاب تصریف و اشتقاق به طریقی مخصوص که مرغوب اهل فضل و آسان و سهل نماید و کتاب معین ادراک مختصر نحو فارسی و کتاب سهل و آسان در نحو و صرف فارسی برای مبتدئین نوشته شده بطوریکه محتاج معلم نیست و هیچ مسئله سابق موقوف بر لاحق نیست و کتاب نظیم که الفیه است بجز عربی در علم معانی و بیان و بدیع هزار بیت کامل است و کتاب تذهیب التّهذیب شرح مزجی بر تهذیب المنطق و کتاب کامل در

مطالب منطقیه تصنیف است و کتاب مناہج الوصول الی معالم الاصول فی شرح معالم الاصول فی علم الاصول و کتاب حکوما در علوم غریبه و کتاب سلطان در الهی اخصّ مشتمل بر کلام و حکمت و عرفان و کتاب سلطنته الحسین در مراثی و تاریخ حضرت حسین در دو جلد و کتاب قلزم در اخبار و تواریخ بر هفت جلد کبیر و کتاب نجد الهدایه در اختلاف مذاهب و ملل و در عقاید و اعمال و اقوال مشتمل بر مهمّات تواریخ و بعضی عجایب عالم و در ضمن آن علوم رسمیه و غریبه مندرج شده در دوازده جلد و کتاب رجوم الشیاطین تقریظ بر تفسیر بیان السّعاده حضرت والد شهید ایشان و کتاب ذوالفقار در حرمت کشیدن تریاک به ادلّه اربعه مشتمل بر صد و ده مسئله فقهیه از مقوله کشیدن تریاک و سلطان فلک سعادت در اثبات حقانیت رسته تصوّف. و این قدری که ذکر شد غیر از کتبی است که استنساخ نشده و نسخه آن مفقود گردیده یا صرف نظر از آن فرموده مثل کتاب نخبه و کتاب زاد الحجاج افغان و کتاب دم آدم و کتاب حسابان حساب و رساله اسطربلاب و کتاب علویّه کلام و نسخه ای در رمل و نسخه رمزی در صنعت و اوراق و نقشه سیاحت و صحیفه مکاشفات.

حضرت حاج شیخ محمد حسن صالحعلیشاه



حضرت حاج شیخ محمد حسن صالحعلیشاه در سال ۱۳۰۸ هجری قمری مطابق با تیرماه ۱۲۷۰ خورشیدی متولد گردیدند و در سال ۱۳۲۹ در سن بیست و یک سالگی پس از تحمل ریاضات فراوان اضطراری و اختیاری و اتمام تصفیه باطن تحت ارشاد پدر بزرگوارشان به فرمان ایشان مجاز در ارشاد و ملقب به لقب فقری صالحعلی شاه گردیدند، اتفاقاً روز اعلام اذن ارشاد ایشان مصادف با روز مجازات الهی تمام قتله کفره ای بود که دست ناپاک خود را به خون مطهر جد امجد ایشان حضرت سلطانعلیشاه دراز نموده بودند و لذا فقرا در این روز به دو جهت شادمان بودند و به درگاه حق تعالی سپاس می نهادند. حضرتشان در سال ۱۳۳۷ هجری پس از رحلت پدر بزرگوارشان در سن بیست و نه سالگی بر کرسی ارشاد جلوس فرمودند و قریب چهل سال تمام به برافروختن

مشعل عرفان و رونق بخشی مجلس سوخته جانان اشتغال ورزیدند و سرانجام در سال ۱۳۸۶ مطابق شش مرداد ماه ۱۳۴۵ شمسی به سرای باقی رو نمودند و عالمی را در فراق خویش مصیبت زده ساختند. پیکر پاک ایشان در مزار سلطانی در جوار مرقد جد امجدشان حضرت سلطانعلی شاه به خاک سپرده شد و محل یاد شده که شامل قبه و بارگاه و برج ساعت و مشتمل بر چند صحن و مشرف به شهر گناباد است قبله عاشقان جهان می باشد. از آثار مکتوب حضرتشان کتاب مستطاب پند صالح می باشد که در عین اختصار و کوتاهی دستورالعمل جامع و کافی و شافی رونندگان طریقت بلکه عموم مسلمین است.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعلنا من خلقه
ولا طيب من خلقه غير يس في السلطان
باعت من ثمن حليته كاتره ساكنه في
وغيره كما لك على هذه صيغتك
وغيره من خدمه كوفي وورغف
التي وكل لك التار والار
من صل على نالهم العز
المؤمن بالاسم تسكن
وكتب ملكي التوازيه

Handwritten marginal notes in Persian script, including a circular seal at the top right.

Handwritten marginal notes in Persian script, including a circular seal at the bottom right.

متن فرمان جناب سلطانعليشاه به مهر حضرت سعادتعليشاه مهمور است، و در حاشيه آن فرمان جانشيني حضرت نورعليشاه به خامه حضرت سلطانعليشاه نگاشته و به مهر ايشان مهمور شد و در حاشيه آن متن فرمان مجدد جانشيني حضرت صالحعليشاه به خامه حضرت نورعليشاه درج و مهمور است.

حضرت رضاعلی‌شاه ثانی

روح پاکی است نور تابنده

نفس او مرده و دلش زنده (شاه نعمت‌الله ولی ماهانی)



قطب العارفین و ملجاء السالکین نتیجة الاولیاء و زبدة الاصفیاء
زین العرفا و قرّة عین الفقراء مولانا المعظم و ملاذنا المحترم الحاج
سلطان‌حسین تابنده رضاعلی‌شاه فرزند ارشد حضرت صالحعلیشاه
ملقب به فضل‌الله در ۲۸ ذیحجه ۱۳۳۲ قمری مطابق با ۲۵ آبان
۱۲۹۳ شمسی پا به از کتم غیب خیمه در عالم ملک زده.

پس از تحصیلات مقدماتی در بیدخت نزد پدر بزرگوار خود
و سایر مدرّسین محلی، در سال ۱۳۱۰ شمسی به امر حضرت

صالحعلیشاه به اصفهان مسافرت کردند و موفق به اخذ اجازه روایت شدند. پس از ۵ سال توقّف در اصفهان به طهران
آمدند و وارد دانشکده معقول و منقول شدند و همزمان در دانشسرای عالی مشغول تحصیل گردیدند و در سال ۱۳۵۸
قمری موفق به اخذ گواهینامه لیسانس می‌شوند. سپس به دستور پدر بزرگوار خود به گناباد تشریف برده و در ظلّ تربیت
ایشان به ریاضت و تصفیه روح پرداختند و در ۱۵ شعبان سال ۱۳۶۹ به اجازه اقامه جماعت و تلقین اورداد و اذکار لسانی
نائل گردیدند و در ۱۱ ذی‌قعدة الحرام همان سال مآذون به ارشاد طالبین و دستگیری با لقب رضاعلی شدند تا اینکه در
ذی‌قعدة سال ۱۳۷۹ قمری به جانشینی حضرت صالحعلیشاه با لقب رضاعلی‌شاه معین گردیدند.

حضرتش مسافرت‌های متعددی به کشورهای افغانستان و پاکستان و هندوستان و ممالک مختلف عربی و مصر و فلسطین و
کشورهای اروپایی داشتند و چند سفر به بیت الله الحرام تشریف می‌برند. در هر سفر با علماء اعلام و مراجع تقلید ملاقات
می‌کردند و در سفری به نجف، آیت‌الله حاج شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء پس از مذاکرات مفصل در مسائل
غامض فقهی به ایشان اجازه اجتهاد می‌دهند. علاوه بر این بسیاری دیگر از علماء اعلام درجات اجتهادی به نام ایشان
صادر نموده‌اند که از جمله آنها می‌توان به درجات اجتهاد صادره توسط آیات عظام سید محمد موسوی نجف‌آبادی،
سید مهدی درچه‌ای، ابوالمجد محمد رضا مسجد شاهی اشاره نمود.

و پس از اتمام تحصیلات صوریه از قبیل علوم دینی و فراغت از اخذ دانشنامه‌های علمی و تحصیل درجه اجتهاد از دست
عظام مجتهدان عصر خویش در سال ۱۳۷۹ هجری قمری اسفار اربعه باطنیه را تحت ارشاد مربی کامل حضرت
صالحعلیشاه به اتمام رسانده و اطوار سبعه قلبیه را پیموده و از ید مبارک ایشان فرمان صریح ارشاد و حکم جانشینی را در
دو نوبت دریافت نموده و از سوی حضرتشان بنا به الهام ربانی ملقب به لقب فقری رضاعلی‌شاه گشته و بعد از ارتحال
حضرت والد ماجدشان جلیس مسند ارشاد شد و چتر ولایت را بر سر سالکان و طالبان و آملان و عاشقان و محبان
گسترده‌اند.

اگرچه بر حسب باطنی خورشید وجود ضیاء گستر ایشان جهانی را به انوار خویش منور و جویندگان سوخته جان را از
بطن صحاری ظلمانی به جانب چشمه‌های جوشان حیات جاودانی راهنمایی و هدایت می‌نماید، اما بر حسب ظاهر نیز از
ایشان تالیفات بسیاری در دست اهل تحقیق است از جمله رساله علمی ایشان در دانشسرای عالی تحت عنوان فلسفه
فلوطين رئیس نوافلاطونیان اخیر با مقدمه مرحوم دکتر رضا زاده شفق در سال ۱۳۲۷ به چاپ رسید. حضرتش تالیفات

بسیاری دارند که اکثر آنها چندین بار به حلیه طبع درآمده است. اسامی کتب تألیفی ایشان که به چاپ رسیده‌اند بدین قرار است: تجلی حقیقت در اسرار فاجعه کربلا، رساله خواب مغناطیسی، شرح حال خواجه عبدالله انصاری، ترجمه دعاء ابوحمزه ثمالی، فلسفه فلوطین، نابغه علم و عرفان در قرن چهاردهم هجری، تاریخ و جغرافی گناباد، یادداشتهای سفر به ممالک عربی، خاطرات سفر حج، گردش افغانستان و پاکستان، سفرنامه از گناباد به ژنو، رساله رفع شبهات، رساله رهنمای سعادت، نظر مذهبی به اعلامیه حقوق بشر، قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی، ده سخنرانی، التاریخ المختصر فی احوال المعصومین الاربعه عشر (ع)، سه گوهر تابناک از دریای پر فیض کلام الهی. برخی کتب دیگر ایشان همانند سیر تکاملی و حرکت جوهری و کتاب فلسفه ابن رشد و ترجمه کتاب الکشف عن المناهج الادلّه فی عقاید المله و چندین جُنگ خطی و مکتوبات بسیاری از ایشان چاپ نشده باقی مانده است.

حضرتش در سحرگاه ۱۱ ربیع الاول ۱۴۱۳ مطابق با ۱۸ شهریور ۱۳۷۱ قالب جسمانی را تهی و به وصال دلداری نائل آمدند. مزار ایشان در بقعه متبرکه سلطانی در بیدخت گناباد می‌باشد. پس از ارتحال حضرتش وصایت و خلافت به موجب نص صریح به حضرت آقای حاج علی تابنده ملقب به محبوبعلیشاه منتقل گردید.

سبب بولسرمع الریح
 المدد من سر علی بن محمد بن دستمالی بر عین صفا
 استیزایین و جافک من تکلیف میسر بر خاتم
 انبیا و در لایزال برین نور سینه با ما همسینه
 و لا اذنا طمانه الهیهد سینه و الصلوة و السلام
 علی رسولنا المبرور الله کان فی الخلق اجمعین
 محمد علی المراد علیین الظاهر روح و لا سیرا
 در این سینه در زوره حبلی قلل المهرین و چشم
 افک کبیر امیر المومنین و قان المومنین علیهم
 السلام اول امام حسین صلوة تسبیح و تسبیح اولی
 علی بن ابی طالب و شرف المصفا و کمال الخصال
 و احسن الملائک و اولی المجلد و اولی المومنین
 الصلوة علیها علم فی اعدا المومنین الذکر کرم
 لهذا لیل المسکر مشرفه و من یمن یمنه لا احکام
 الشریعیه و لیست یقل من ارادتها التفضیل
 فی و المومنین علی السبیل بالمعاده الا بوجه
 انبیا و المریدین و لا سیرا علم سینه
 الشرف علی حدی لا سلب الا اهلین الشرف
 المومنین و المومنین اولی المومنین و المومنین
 الهادیین الذکر من ارباب السطوط علی سبیل
 خلاصه و شرف من خالق المظفر و سینه و احکام

الفضل و الکمال و العروج الی اعلی سوره الفهم
 و الاذعان و قد استوحی من ذی الکرامه
 و من کلمات علی ما الا بول و کجرت الخیر
 ان یترک علیها صوته و لیس یترک کبیرا
 فی تر لیا صحت علی الاخیر و لا سیرا
 الا ذریه الخیر من اهل علیها المومنین
 الاعداء و الکافه و التوفیق و التوفیق
 و لا مستحسان کبیرا ان علیها المومنین
 هم کبیرا الاستحسان کبیرا علی المومنین
 التوفیق و التوفیق علیها المومنین و التوفیق
 کبیرا و لا سیرا و لا سیرا و لا سیرا
 من شیخ و استیاضه و التوفیق و التوفیق



اذن روایت و اجتهاد حضرت رضاعلیشاه از جانب آیت الله محمد موسوی

ترجمه اذنی روایت و اجتهاد حضرت رضاعلیشاه از جانب آیت الله محمد موسوی نجف آبادی

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدای را که فرستنده پیامبران و استوار دارنده براهین هدایت برای جویندگان راه است و ما را از متمسکین به شریعت خاتم پیامبران و ولایت امیر مؤمنان و امام متقیان و ائمه الهداة المهدیین قرار داد و الصلوة و السلام بر فرستاده مبعوث او برای جمیع خلق محمد و آله الطیبین الطاهرین خصوصاً عموزاده و وصی و وزیر او ریسمان محکم الهی و برگزیده صاحب جاه الهی امیر مؤمنان و قائد سعادت برگزیده دو عامل از خاندان طه و یس و درود پیاپی به ایشان تا روز دین. و بعد از آنجائی که علم اشرف خصلتها و اکمل کمالات و زیباترین جمالات و برترین عظمتها و زیباترین زیباییهاست و تردیدی نیست که اشرف همه علوم علم قواعد دین است که سبب هدایت جویندگان راه می شود و توسط آن احکام شریعت شناخته و ادله تفصیلیه آن استنباط می گردد و وسیله ایست برای رسیدن به سعادت ابدی و سیادت دائمی. بخصوص علم حدیث که یکی از دو پایه اصلی و دو ریسمان اتصال و دو راهنمای رساننده به دو ثقل هدایت است که سرور دو جهان تمسک به آنها را امر فرموده و به همین منظور خداوند تعالی برای حفظ دین و احکام خود علماء و مستحفظین شرایع و احکام را معتمد قرار داده است زیرا ایشان شناختی را که از اهمیت علم باید بیابند کسب کرده اند و همت خود را آنطور که لازم است صرف آن کرده اند. از کسانی که در این طلب کوشیده اند و به اجتهاد رسیده اند و در تحصیل این مطلب بذل جهد نموده اند و به سعادت علم و عمل نائل آمده اند و این مسیر را پیموده اند ^{۹۶} اوفر اکمل عالم و فاضل کامل دارنده کل فضائل اشخاصی که نزدیک و شبیه به ایشان هستند صاحب فکر نقاد و طبع روان و فضل فراوان و ذهن صافی آراسته به همه نیکوئیها و وارسته از جمیع عیوب مولای ما سلطانحسین فرزند عالم فضیل و محدث جلیل بزرگوار قطب العارفين و كهف السالکين النقی النقی المؤمن مولای ما شیخ محمد حسن که خداوند بقای ایشان را طولانی نماید؛ همانا که خداوند ایشان را حفظ خواهد کرد، پس تلاش و جهد نمودند و نفس خود را به زحمت انداختند و در تحصیل علم با صعوبت و مشقت کوشش کردند و آن را از اهلش بدست آوردند و از سرشت خود اخذ کردند و دُرهای خود از صدفهای اربابان فضلشان را به هم آمیختند و خدای را سپاس که از علماء اعلام و فقهای عالی مقام و محدثین عظام کرام گردیدند و در استنباط مسائل احکام شرعیّه از ادله تفصیلیه آن اقتدار یافتند. از خداوند تعالی مسئلت دارم که در رسیدن به غایت کمالات و عروج و مدارج فضل و کمال و خروج به اعلاترین معارج علم و فضائل موفق باشند. همانا که از من اجازت خواستند که از کتب اخبار و مؤلفات علمای ابرارمان روایت کنند. پس به جناب ایشان اجازت دادم که از هر آنچه که از نظر من صحیح است و از کتب اخبار و مؤلفات اصحاب خوبمان بالاخص کتب چهارگانه الکافی- الفقیه- التّهذیب- الاستبصار که از زمانهای گذشته مرجع بوده اند و کتب سه گانه متأخر الوافی- الوسائل- البحار الانوار که بسیار مشهورند و مانند آتش بر منار و خورشید در وسط روزند و هر کدام از مشایخ کبار که از شیخ و استادم بارع و جامع احکام فقیه اصولی شیخ فتح الله نمازی اصفهانی معروف به شریف که خدا به او جزای خیر دهد روایت کنند و به طریقی که از شیخ و استادش سید آقا میر محمد هاشم خوانساری اصفهانی از شیخ علامه شیخ مرتضی انصاری از مولا احمد نراقی از شیخ سید مهدی مشهور به بحر العلوم از استاد فرید وحید آقا محمد باقر بهبهانی از پدر مولا محمد اسماعیل از مولا محمد باقر مجلسی از پدرش مولا محمد تقی مجلسی از شیخ بهاء الدین عاملی

^{۹۶} تامّ و کاملی که هیچ چیز آن ناقص و کم نباشد.

سید مهدی از عموی صاحب کرامتش سید باقر از دائش سید مهدی معروف به بحر العلوم از استادش مولا محمد باقر اصفهانی معروف به بهبهانی از پدر بزرگوارش محمد اسماعیل از مولا محمد باقر مجلسی از پدرش محمد تقی مجلسی اول از شیخ بهاء الدین محمد عاملی از پدرش شیخ عزالدین حسین عاملی از شیخ زین الدین عاملی شهید ثانی از شیخ علی بن عبدالعالی میسی از همنامش محقق کرکی از شیخ علی بن حلال جزایری از شیخ احمد فهد حلّی از ابن شهریار الخاذن از شیخ محمد بن مکی شهید اول از شیخ فخرالدین از پدرش شیخ بن یوسف علامه حلّی از طرق کثیره که در اجازت مبسوطه مدونه مضبوط است روایت کنند. و ایشان را وصیت می کنم به آنچه که مرا به آن وصیت کرده اند و به مشایخ کرام و سخنان راست و درست آنها و به علوم اهل بیت علیهم السلام یعنی احتیاط در دین و تلاش در رفع حوائج مسلمین و تقوای الهی در همه حال و درود بر محمد و آله خیرنمی و خیر آل. تحریر شد توسط این بنده ابوالمجد محمد رضا مسجدشاهی به سال ۱۳۵۵ هجری قمری

عاشق استقامت از مؤلفی و مؤلفه از پیغمبر الانوار من جسد او بر حسب او بر سر
 عن حسن الفیاض الامام و اما سید فی القهار الذی یفهم همه بر اذن سید
 و من جمله من شیخ و اما سید ذی الذلعه المولی و کما الخیر فیما فی الخیر
 ثم الا عن شیخ و اما سید ذی الذلعه یزید الخیر فیما فی الخیر
 من یزید ذی الذلعه من شیخ و وحید و وحید و وحید
 الا کما فی عن المولی و اما سید ذی الذلعه من شیخ ذی الذلعه من شیخ
 و اما سید ذی الذلعه من شیخ ذی الذلعه من شیخ ذی الذلعه من شیخ
 سید ذی الذلعه من شیخ ذی الذلعه من شیخ ذی الذلعه من شیخ
 باقر المجلسی تدوین کرده از مؤلفه و مؤلفه من شیخ و وحید
 مصره و غیر ذلک در همه النسخه من شیخ ذی الذلعه من شیخ ذی الذلعه
 الذکر و غیر ذلک در همه النسخه من شیخ ذی الذلعه من شیخ ذی الذلعه
 اسئل الله من سید ذی الذلعه من شیخ ذی الذلعه من شیخ ذی الذلعه
 الطیبین الطاهرین

بسم الله رب العالمین و الحمد لله و الصلاه و السلام علی سیدنا محمد و آله
 الطیبین الطاهرین و بعد فی قانون الظلم استوفی الی الخیر کما فی الخیر
 الی الخیر الی الخیر الی الخیر الی الخیر الی الخیر الی الخیر الی الخیر
 الی الخیر الی الخیر الی الخیر الی الخیر الی الخیر الی الخیر الی الخیر
 علم الحدیث الذی یزید من الاصلین الاصلین الذی یزید من الاصلین
 الذی یزید من الاصلین الذی یزید من الاصلین الذی یزید من الاصلین
 الذی یزید من الاصلین الذی یزید من الاصلین الذی یزید من الاصلین
 الذی یزید من الاصلین الذی یزید من الاصلین الذی یزید من الاصلین
 الذی یزید من الاصلین الذی یزید من الاصلین الذی یزید من الاصلین
 الذی یزید من الاصلین الذی یزید من الاصلین الذی یزید من الاصلین
 الذی یزید من الاصلین الذی یزید من الاصلین الذی یزید من الاصلین
 الذی یزید من الاصلین الذی یزید من الاصلین الذی یزید من الاصلین
 الذی یزید من الاصلین الذی یزید من الاصلین الذی یزید من الاصلین
 الذی یزید من الاصلین الذی یزید من الاصلین الذی یزید من الاصلین
 الذی یزید من الاصلین الذی یزید من الاصلین الذی یزید من الاصلین

اذن اجتهاد حضرت رضاعلی شاه صادره از جانب آیت الله سید مهدی در چهای

ترجمه اذن اجتهاد حضرت رضاعلی شاه صادره از جانب آیت الله سید مهدی در چهای
 بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین و بعد از آنجائی که علم اشرف خصلتها و اکمل کمالات و زبباترین جمالات و برترین عظمتهاست و تردیدی نیست که اشرف همه علوم علم قواعد دین است که سبب هدایت جویندگان راه می شود و بخصوص علم حدیث که یکی از دو پایه اصلی و دو ریسمان اتصال و دو ثقل

هدایت است که سرور دو جهان تمسک به آنها را امر فرموده و به همین منظور خداوند تعالی برای حفظ دین و احکام خود علماء و مستحفظین شرایع و احکام را قرار داده است و از اینگونه افراد است جناب عالم فاضل و فاضل کامل فخر فضلاء راشدین آقا سلطانحسین آقا گنابادی معروف به بیچاره فرزند عالم کامل حاج شیخ محمد حسن که خداوند متعال آنها را از بلیات و محتنها حفظ فرماید که به جد در طلب و بذل جهد در تحصیل این مطلب به سعادت علم و عمل نائل گردیده‌اند. پس نباید مخفی داشت که همانا ایشان به بالاترین مراتب رشاد و ارشاد رسیده‌اند و تمیز دهنده صحیح از ناصحیح گشته‌اند و خداوند متعال را شکر می‌گذرام که بر ایشان منت گذارد و از خداوند موفقیّت ایشان را در توفیق بیشتر کمالات مسئلت دارم. از حسن ظنی که به من دارند اجازه خواستند و ایشان مجاز هستند که از هر آنچه که از نظر من صحیح است و از کتب اخبار و تألیفات علمای ابرار ما و بالاخص کتب چهارگانه الکافی - الفقیه - التّهذیب - الاستبصار که همیشه و در همه ازمه مرجع اصلی بوده‌اند و کتب سه گانه متأخر الوافی - الوسائل - البحار الانوار که به غایت مشهورند بر طبق آنچه که از مشایخ بزرگوارم و اساتید عالیقدرم که سپاهینی برای اسلام هستند و منجمه آنها شیخ و استادم علامه مولا محمد کاظم خراسانی طاب ثراه و از شیخ و استادش علامه زمان خود حاج میرزا محمد حسین شیرازی قدس سره از شیخ و وحید زمان خود شیخ مرتضی انصاری از مولا احمد نراقی از بزرگ ما بحرالعلوم از استادش آقا محمد باقر بهبهانی از پدرش مولا محمد اسماعیل از رئیس محدثین و فخر فقها و محققین علامه زمان خود مولانا محمد باقر مجلسی قدس سره از پدرش مولا محمد تقی مجلسی از شیخ و وحید زمانه و فرید دوران خود شیخ بهاءالدین عاملی بر اساس اسناد ذکر شده در اربعین وی روایت کنند. ایشان را به تقوای الهی و مراعات جانب احتیاط که راه نجات است وصیت می‌کنم و در همه حال مرا از دعا فراموش ندارند. از خداوند برای خود و ایشان توفیقی که به من عطا شود مسئلت دارم و صلّی الله علی محمد و آله الطّیّبین الطّاهرین. سید مهدی درچه‌ای

ترجمه اذن روایت و اجتهاد حضرت رضاعلیشاه از جانب آیت الله محمدحسین آل کاشف الغطاء بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدای را که از مواهب آنچه را که روایت بر علماء روزی نمود و صلّی الله علی سید انبیائه محمد و آله مجاز الحقیقه و حقیقه المجاز. و بعد از آنجائی که خداوند با جلال و عظمت خلق را بیهوده نیافریده و آنان را به حال خود رها نکرده و در غیر راه هدایت راهیشان نکرده پس برای هدفی که آنان را برای آن هدف آفریده است انبیاء را فرستاد و اوصیاء را تعیین نمود. وقتی که حکمتش بر غیبت ولیّ امرش عجل الله فرجه قرار گرفت برای علماء پس از تهذیب نفس و عقل از طریق مجاهدت و کوشش فراوان در تحصیل کمالات نیابت امام و مقام مرجعیّت و زعامت را قرار داد و از آنان عهد و پیمان گرفت که آنچه که از هدایت و بیّنات نازل شده را کتمان نکنند. و از کسانی که جهد نموده‌اند و عمرشان را در تحصیل درجات متعالی و مواهب عالیّه صرف کرده‌اند عالم ربّانی علم انور شخصیت یگانه‌ای که در معرفت و تعین و ظهور معارف شخص دوّمی نظیر ایشان نیست، عزیز من و فرزند روحانی من شیخ سلطانحسین تابنده بیچاره ادام الله تاییداته هستند که خداوند ایشان را نگاه داشت تا قوه و استعدادشان به کمال برسد و شایسته استنباط احکام با ملکه اجتهاد و عالمی از بزرگان علماء و پیشوای بندگان خدا گردند. ایشان بر طریق پسندیده علماء سلف و اساطین دین از من اجازه روایت خواستند. از آنجائی که ایشان را بر این کار شایسته دیدم به ایشان اجازه دادم که از من به طرّقی که اجازه من از اساتید و مشایخ بزرگوارم صحیح است همانند محدث نوری صاحب کتاب المستدرک و حاج میرزا حسین و میرزا خلیل

طهرانی و مشایخ خاندانم از آل کاشف الغطاء رضوان الله علیهم اجمعین روایت کند. امید من به ایشان و وصیت من به ایشان این است که در جمیع احوال از گفتار و کردار جانب پرهیزگاری و احتیاط را بر خود لازم بدانند و مرا از دعای خیر فراموش نکنند همانطور که من ایشان را فراموش نمی کنم و تمام کوشش خود را به آنچه که سعادت بندگان در دنیا و آخرت در آن است صرف نمایند و همیشه مؤید به دعای پدرشان (حضرت آقای حاج محمد حسن گنابادی صالح‌علیشاه طاب ثراه) باشند. از مدرسه علمیه ما در نجف اشرف صادر گردید. ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۷۰ قمری
 محمد حسین آل کاشف الغطاء

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

المجید الذی اُجّاز للعلماء من الراجح اجازة. وصلی الله علی سیدنا محمد وآل
 مجاز المحتبیر و حقیقة المجهان
 ولله فان الله جل جلاله حب انه لم یخلق الخلق حیثاً ولم ینزلهم سدى ولم
 یدعمهم علی غیره کما قال رسول الانبیاء و رخص الایام صیاء للقاء ربی خلقهم من اجلها
 ولما قضت حکمة نبیته فی امره یعمل الله فرجه جعل للعلماء بنا بر الامامه و مقام
 المرجیة والرغایة و اخذ علیهم الهدى المبین ان لا یکنوا انزل من الهدى والینبأ
 بعد تهذیب نفوسهم و عقولهم بالجهاد و الیه اصبحت لتصل الکلمات و کان من
 ینزل جمده و صرف شطره لوصول تلك ال مراتب الی ید و الراجح العالم
 العالم الربانی و العالم النور الذی لیس له فی المعرفة و بین المعارف نایه عزیزی و
 دوله الروحانیه الشیخ سلطه شیخین تانبه اذ لم الی تانبه فانه انباه الله
 فکدوسیه حتی حاز القوة والاستعداد و تأهل لیدر استنباط الاحکام بحکمة
 والاجتهاد و صار علام من الالام و قدوة للانام و قد استبانه فی الراجح علی
 طریقه السلف من العلماء الالفین و اساطین الدین و لما رأته اهلک لذلک
 اجرت له ان یردی فی بالظن الی صحت الی اجازتها من استبانه الالام
 و مشایخ العظام کالمحدث الشریک صاحب المسندک و صاحب مرزا حسین
 المرزا خلیل الطهرانی و مشایخ السریة من الکاشف الغطاء رضوان الله علیهم
 و رجای منه و وصلی الله ان یلزم بالورع و الاحتیاط فی جمیع احواله من اقواله
 افعله و ان لا یشائی من صالح دعواته کما لا ان دان سیدنا محمد و آله
 و الارشاد الی ما یندر سعادة العباد فی البید و المعاد و لا یرح مؤید الی عباد الله
 محمد من مدرسته العلییه بالتحقیق لا اشرف
 الراجح لیس فی
 کاشف
 الالام
 ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۷۰ قمری

اذن روایت و اجتهاد حضرت رضاعلیشاه از جانب آیت الله محمد حسین آل کاشف الغطاء

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

رضایار و رضوانی که در پیشگاه تو ایستاده است که لطف الهی در پیشگاه تو
و حکمت جلیلی تو را در قبول سفوح فرزده و در سربایت و سعادت بنیاد او
که در لقا داشته و سبب کثرت و کمالاتش در آرزو ما در دعوت خود
و حیرت و حجاب و در صورتی که در تمام نفعات رفته بر ابید و صدای بلند
بر ساقی طاهر سبزه و از یاد تو ما گم و از غایت در و صبا او و در لقا
و در زمان غیبت امام علیه السلام نیز ما بیرون و ابیت و دولت و در سربایت
و در وقت سببیت خلق منوالی بعد و در ایران که در شرف و در سببیت
مرا عقیده این فقیر که در صحنه کعبه و عفرانه فقیر که در
طریق و حرم کعبه که کعبه است که در دست و بنده که از این دو جهت
بیر از فقیر و انوارت بقدرت کرم و در چشم کرم قره عین انوارت
و ج صفا کعبه سینه صابغیت ایامه و سیر از سبب این امر و در وقت
که در جمعه منزه طاعت نه علم فقرا کعبه پروردگنده طاعت
و نماند ورد و قبول و زوده و قبول فقیر نماز در سبب کعبه
و ان شاء الله

فرمان مبارک حضرت آقای حاج سلطانحسین تابنده رضاعلیشاه دام ظلّه المالی

سلسله اجازہ جناب نورعلی شاہ مطابق آنچه در آخر کتاب صالحیہ تألیف ایشان به خط مبارک جناب صالحعلی شاہ مندرج است.

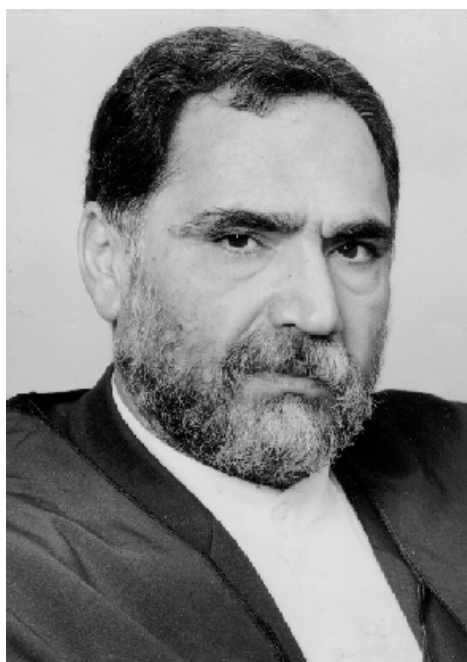
فی سلسلہ اجازہ المؤلف

و شش در نماصبا لینه چون اجازہ ثنوت و اصلاح فضائل است
 و سلسلہ پنج اجازہ رده ایت و جوت و ایت معجز سلسل ایت ناخیز ایت
 و سلسلہ فی سلسلہ ایت سلسلہ فی سلسلہ ایت سلسلہ فی سلسلہ ایت
 و البصیرة فی سلسلہ العون ایت و الحاکم فی البحار النبیہ الحاج ملا سنا محمد
 اکتاف سنا سنا و صورت فریاد که رای این ضعیف نون سلسلہ ایت که
 بنما ایت و کرم نامیم بسلسلہ ایت سلسلہ ایت سلسلہ ایت
 پوشده فاند که برکت از و لبای عظام در زمان جات و بعد از جات خلیفہ و نوا
 لایم که ریشہ دعوت نطق نشود که در بیاع ارض و در جلد از زمان حکم با آنها از سوا
 بیع ما نزل جاری باشد لند ازین خبر و زمان که این ضعیف سلسلہ محمد
 که بر منصب رشا و مکن بوده و سلسلہ علیت خانیة خدیو لایم که برکت
 خزار که آثار کمال و تکمیل از ناصبه وجود او بود باشد بر منصب رشا و خرد سنا
 و در زمان سعادت قران جناب نور خرم معظم نهائی مدبر ایت سلسلہ اول
 و نضر انکبیل نمود و این اجاب نور خرم کرم حاجی طاعلی را بر منصب رشا و سرفراز
 نموده و بیع اجناس ضعیف ارد و قبول خزار و زینت شایع و ابعالیان
 و غزل نهاد ناما با نجاب اصح خا بود و چون اشارت عجیب است و بود درین با
 لیا ما خیر را و اذیت سنا پنج باره هم شهر رمضان المبارک است و چنان
 برکت زار بر او ان که تمام و مرتبه یافته و تمام در تکمیل نموده با نهم نهم
 گفته لند اجاب را لغب نور علی شاہ فب نوم فب لند که و اجاب خلیفہ پنج
 الذین حاجی اقامه کلام اصمهنالی فب بسا و طعلی مشا و اجاب خلیفہ حاجی
 برز ازین العابدین اقامه برز کو جکت خبر ازی نایب صد رطب بر طعلی سنا و اجاب
 خلیفہ حاجی برز ازین العابدین شروانی فب بسا طعلی شاہ و اجاب فاند حاجی
 محمد جبر که در ایکی اصمهنالی فب مجد و طعلی سنا و اجاب خلیفہ شیخ محمد حسین اصمهنالی
 فب بسا طعلی شاہ و اجاب خلیفہ لامحمد علی اصمهنالی فب بر طعلی شاہ و اجاب طعلی
 سید موسی شاہ و اجاب خلیفہ رضا علی شاہ و کئی و فب بسا پس از رضا طعلی سنا

به طعلی شاہ رسیده زیرا که در جنود رضا علی شاہ سید موسی شاہ که خلیفہ اکتاف بود در
 دران و پس از ایشان نور علی شاہ رحلت نمود و خلیفہ نور علی شاہ که حسن علی شاہ
 بود و خلاف بالا منتقل رضا علی شاہ با فتنه و رضا علی شاہ و خلیفہ شیخ محمد حسین
 و کئی و اجاب خلیفہ شیخ محمد و کئی و اجاب خلیفہ بر شتا و شمس ازین نامت اجاب
 خلیفہ سنا سنا کمال ابدین حشبه اننه نامی و اجاب خلیفہ بر شتا و شمس ابدین نامی و اجاب
 خلیفہ بر شتا و حسیب ابدین نامی و اجاب خلیفہ بر شتا و شمس ابدین اول و اجاب
 خلیفہ بر شتا و بران ابدین نامی و اجاب خلیفہ بر شتا و کمال ابدین خلیفہ
 اول و اجاب خلیفہ بر شتا و حسیب ابدین اول و اجاب خلیفہ بر شتا و بران
 ابدین و اجاب خلیفہ و الدعوشا سید سنا و لی کرمانی و اجاب خلیفہ خلیفہ
 ابدین شیخ عیادت اجمی و اجاب خلیفہ صلیح صلیح بر برنی و اجاب خلیفہ شیخ کمال
 کوفی و اجاب خلیفہ شیخ ابو القاسم و اجاب خلیفہ شیخ ابن بن مغربی و اجاب خلیفہ
 شیخ ابو مسعود المسی و اجاب خلیفہ شیخ ابو البرکات و اجاب خلیفہ شیخ ابو الفضل طاعلی
 و اجاب خلیفہ شیخ احمد غزالی و اجاب خلیفہ شیخ ابو کریم سنا و اجاب خلیفہ شیخ ابو کمال
 کورکمانی و اجاب خلیفہ شیخ ابو طحان مغربی و اجاب خلیفہ شیخ ابو علی کاتب اجاب
 خلیفہ شیخ ابو علی رود باری و اجاب خلیفہ سید الخا فند و ام الکمل سنا و اجاب خلیفہ
 بغدادی و اجاب خلیفہ شیخ سری و اجاب خلیفہ شیخ معروف کرخی و اجاب و
 روایت کان با فتنه الصادق مکن دعوت و طریقت مضمون ام السلا
 از جناب امام زین العابدین علی بن موسی الرضا و در بان بودن و نوشن او و در
 و هم و اول و غیر اقل منار کات خطاب با ایشان معروف است و کرامات هزار
 ایشان بسیار است و اگر چه اول بن سلسله حضرت معروف است لکن اول اصحاب
 بود و اوصاف او در روایات بیانات مذکور است و حسیب خلاف سری و
 مکن معروف و سری و جنود ائمه و ظهور آنها بود و حسیب از رحلت امام حسن
 و حسیب جانت و اهل طاب کاکرنت و کلام ابو خلیفہ داشتند کلام سنا
 بود و کبری جمله بود

و خلیفه حضرت آقای نورعلی شاہ فرزند برومند ایشان حضرت آقای صالحعلی شاہ و خلیفه ایشان مولانا المعظم جناب آقای حاج سلطان حسین تابنده رضا علی شاہ می باشند.

حضرت محبوبعلیشاه



حضرت قدوة العارفين و قبلة السالكين جامع الشريعة و طريقة المتخلق بالاخلاق الحسنه محبوب اولياء الله مولانا و مقتدانا جناب الحاج علي تابنده محبوبعليشاه قدس سره العزيز سليل جليل حضرت آقاي رضاعلিশاه طاب ثراه در هفتم ذیحجه ۱۳۶۴ قمری مطابق با ۲۲ آبان ۱۳۲۴ شمسی (۱۳ نوامبر ۱۹۴۵) قدم به عرصه وجود نهادند. پس از طی مراحل اولیه تحصیلات به تهران عزیمت نمودند و پس از تحصیل در دانشگاههای مشهد و تهران و با نوشتن دانشنامه تحصیلی خود تحت عنوان سیر عرفان در ادبیات قرون ششم و هفتم هجری در تیر ماه ۱۳۴۸ تحصیلات لیسانس در رشته زبان و ادبیات فارسی را به اتمام می‌رسانند و در تاریخ ۱۵ ربیع الثانی ۱۳۴۸ قمری مطابق با اول شهریور ۱۳۴۳ مشرف به فقر و وارد سلوک الی الله گردیدند. حسب الامر پدر عالی مقدارشان مدت‌ها نزد شیخ جلیل جناب حاج سید هبه‌الله جذبی به تحصیل علوم دینی

پرداختند تا در تاریخ پانزده شعبان ۱۴۰۱ مطابق با ۲۸ خرداد ۱۳۶۰ مآذون به اقامه نماز جماعت شدند و در تاریخ ۲۱ رمضان ۱۴۰۵ قمری مطابق با ۲۰ خرداد ۱۳۶۴ فرمان دستگیری و هدایت طالبین با لقب محبوبعلی به نام مبارک ایشان شرف صدور یافت. ایشان حسب الامر پیر بزرگوار خود حضرت رضاعلিশاه به مسافرت‌های متعددی در داخل و خارج کشور اقدام نمودند و در عید غدیر (۱۸ ذیحجه) ۱۴۰۶ قمری مطابق با ۲ شهریور ۱۳۶۵ فرمان خلافت و جانشینی به نام ایشان صادر شد. در ۲۴ محرم سال ۱۴۱۳ نیز به اخذ اجازه روایت از جانب آیت‌الله حاج شیخ محمد جواد غروی نائل شدند و در ۷ جمادی الاولی همان سال اجازه روایت دیگری از طرف آیت‌الله حاج میرزا علی آقا غروی علیاری بنام ایشان صادر گردید.

برخی از تألیفات ایشان از قرار ذیل است: رساله سیر عرفان در ادبیات قرون ششم و هفتم هجری، رساله حضور قلب، رساله‌ای در جبر و تفویض، مکتوبات (مجموعه‌ای از جواب به اسئله سائلین معنویت و حقیقت)، خورشید تابنده، ظهور العشق الاعلی، عهد الهی.

پس از رحلت حضرت رضاعلিশاه عهده دار سرپرستی فقراء نعمت‌اللہی شدند ولی این مدت چندی به طول نیانجامید و در روز پنج شنبه ۶ رمضان ۱۴۱۷ مطابق با ۲۷ دی ۱۳۷۵ همدمی پدر و اجداد عالی مقدار خود را انتخاب و قالب جسمانی را تهی نمودند^{۹۷}. مزار ایشان در بقعه متبرکه سلطانی در بیدخت گناباد می‌باشد. خلیفه و جانشین منصوص ایشان حضرت آقای دکتر حاج نور علی تابنده ملقب به مجذوبعلیشاه ارواحنا لتراب مقدمه فداه می‌باشند.

حضرت محبوبعلیشاه در روزهای قبل از رحلت خود پاکات سر بسته‌ای را به آقای دکتر شهرام پازوکی تحویل فرمودند. این پاکات پس از رحلت ایشان مفتوح گردید که حاوی دستخط تلگراف‌هایی به همه مشایخ بود که متن و گراور آنها ذیلاً

^{۹۷} بسیاری از مطلقین در مسائل سیاسی بر این باورند که رحلت نابهنگام حضرت محبوبعلیشاه طبیعی نبود و علت ارتحال را خوراندن سم به ایشان می‌دانند. این افراد که تعداد آنها نیز کم نمی‌باشد همگی در امریت این واقعه جانگداز اتفاق نظر دارند و آن را از ناحیه دست‌های خبیثی می‌دانند که در آن زمان در وزارت اطلاعات نفوذ کرده بود و جنایتهای متعددی را که به قتل‌های زنجیره‌ای موسوم است مرتکب شده‌اند.

آورده شده است:

تلگراف رحلت حضرت محبوبعلیشاه به جناب آقای محقق به دستخط مبارک:

هو الله

مشهد جناب حاج عزیزالله محقق نجفی

کوی آب و برق خیابان ویلا، ویلای دهم، پلاک ۲۸۰، کد پستی ۹۱۷/۸۸

زمان من منقضی شد و خداوند اراده فرمود که سرپرستی فقرا و ارشاد طالبین راه حق را بعموی بزرگوار و وارسته و عارف جناب دکتر نورعلی تابنده مجدوبعلیشاه واگذار نمایم، لذا جنابعالی نیز همانند دیگر مشایخ و فقرا حضورشان شرفیاب و تجدید عهد نمائید. ضمناً اذن جدید خواسته و رد و قبول ایشان را رد و قبول فقیر بدانید. با حضرتعالی و کلیه فقرا وداع نموده، امیدوارم روحم را بفاتحه شاد نمائید. ضمناً فرمان جداگانه برای جناب مجدوبعلیشاه نوشته‌ام که بطور جداگانه خوانده خواهد شد.

فقیر علی تابنده محبوبعلیشاه

مشهد
جناب حاج عزیزالله محقق نجفی
کوی آب و برق خیابان ویلا، ویلای دهم، پلاک ۲۸۰، کد پستی ۹۱۷/۸۸
با من منقضی شد و خداوند اراده فرمود که سرپرستی فقرا و ارشاد طالبین راه حق را بعموی بزرگوار و وارسته و عارف جناب دکتر نورعلی تابنده مجدوبعلیشاه واگذار نمایم، لذا جنابعالی نیز همانند دیگر مشایخ و فقرا حضورشان شرفیاب و تجدید عهد نمائید. ضمناً اذن جدید خواسته و رد و قبول ایشان را رد و قبول فقیر بدانید. با حضرتعالی و کلیه فقرا وداع نموده، امیدوارم روحم را بفاتحه شاد نمائید. ضمناً فرمان جداگانه برای جناب مجدوبعلیشاه نوشته‌ام که بطور جداگانه خوانده خواهد شد.

تلگراف رحلت حضرت محبوبعلیشاه به جناب آقای مردانی به دستخط مبارک:

هو الله

کرج میدان شاه عباسی محله اصفهانها منزل آقای حاج یوسف مردانی

برادر مکرم آقای یوسف مردانی درویش صدقعلی

زمان من منقضی شد، امر دین من الله واگذار است به عموی مکرم سلیل جلیل حضرت آقای صالحعلیشاه اعلی الله مقامه الشریف جناب دکتر نورعلی تابنده مجدوبعلیشاه زید عزه، تجدید عهد نموده ایشان را شفیع قرار دهید، از ایشان ملتسانه بخواهید برای این حقیر دعا نمایند. فقراء را به خدا و ایشان سپردم. فقیر علی تابنده محبوبعلیشاه

کرج
میدان شاه عباسی محله اصفهانها منزل آقای حاج یوسف مردانی
برادر مکرم آقای یوسف مردانی درویش صدقعلی
زمان من منقضی شد، امر دین من الله واگذار است به عموی مکرم سلیل جلیل حضرت آقای صالحعلیشاه اعلی الله مقامه الشریف جناب دکتر نورعلی تابنده مجدوبعلیشاه زید عزه، تجدید عهد نموده ایشان را شفیع قرار دهید، از ایشان ملتسانه بخواهید برای این حقیر دعا نمایند. فقراء را به خدا و ایشان سپردم. فقیر علی تابنده محبوبعلیشاه

تلگراف رحلت حضرت محبوبعلیشاه به جناب آقای میرمطلب به دستخط مبارک:

هو الله

دبی امارات متحده عربی (دیره) دی‌ر کد پستی ۱۳۳۲

برادر مکرم آقای حاج میرمطلب میرزائی مشتاقعلی

فقیر را خواستند لذا سرپرستی فقرا من الله واگذار است بعموی مکرم و دانشمند محترم و عارف بزرگوار جناب حاج دکتر نورعلی تابنده

دبی امارات متحده عربی (دیره) دی‌ر کد پستی ۱۳۳۲
برادر مکرم آقای حاج میرمطلب میرزائی مشتاقعلی
فقیر را خواستند لذا سرپرستی فقرا من الله واگذار است بعموی مکرم و دانشمند محترم و عارف بزرگوار جناب حاج دکتر نورعلی تابنده مجدوبعلیشاه زید عزه، تجدید عهد نموده ایشان را شفیع قرار دهید، از ایشان ملتسانه بخواهید برای این حقیر دعا نمایند. فقراء را به خدا و ایشان سپردم. فقیر علی تابنده محبوبعلیشاه

مجدوبعلیشاه. تکلیف حضرت تعالی تجدید عهد نمودن و اطاعت از ایشان است. رد و قبول ایشان را رد و قبول فقیر بدانید. با شما و کلیه فقرا تودیع نموده تأکید بر اطاعت از حضرت مجدوبعلیشاه می نمایم. والسلام.
فقیر علی تابنده محبوبعلیشاه

تلگراف رحلت حضرت محبوبعلیشاه به جناب آقای شریعت به دستخط مبارک:

هو الله

قم خیابان ارم کوی شریعت مقابل داروخانه نصر پلاک ۵۷۸

برادر مکرم آقای حاج سید احمد آقا شریعت فیض علی سلمه الله

من همدمی پدر و اجداد عالی مقدار خود را انتخاب کردم و از آنجائیکه این رشته گسستی نیست با اشاره غیبی زحمت سرپرستی فقرا را بعموی عارف و فاضل خود جناب دکتر نورعلی تابنده مجدوبعلیشاه ادام الله ظلّه الشریف واگذار نمودم. حضرت تعالی نیز سریعاً تجدید عهد نموده سرپیچی از فرمان آن بزرگوار استکبار از حق است. شما و سایر فقرا را بخداوند متعال و حضرت مجدوبعلیشاه سپردم. البته در اینمورد فرمان علیحدّه نوشته شده که در زمان مقتضی اعلام خواهد شد.

فقیر علی تابنده محبوبعلیشاه غفره الله

Handwritten note in Persian script, likely a personal message or additional details related to the telegram.

تلگراف رحلت حضرت محبوبعلیشاه به جناب آقای حائری به دستخط مبارک:

هو الله

تهران پاسداران اختیاریه جهانی نسب پلاک ۵۵ همکف

خدمت برادر مکرم جناب آقای شمس الدین حائری ارشاد علی زید عزه مشیت الهی چنین است که فقیر علی تابنده محبوبعلیشاه رخت بریندم و در فراق فقرا بسوزم و بسازم. تکلیف حضرت تعالی و بقیه آقایان مشایخ و فقرا رجوع بعم مکرم و وارسته جناب دکتر نورعلی تابنده ادام الله ظلّه الشریف مییابد. آنچه که ایشان اراده فرمودند برای همه مطاع است. پس از وصال فقیر بمعبود و معشوق حقیقی فرمان ایشان در اختیار همگان قرار خواهد گرفت و تا آن زمان نیز سرپرستی فقرا با ایشان خواهد بود و از آنجائیکه هر یک از مآذونین در طریقت ملقب به لقبی خاص هستند آن بزرگوار را به لقب مجدوبعلی ملقب نمودم. در کلیه

Handwritten note in Persian script, likely a personal message or additional details related to the telegram.

امور امر ایشان را اطاعت نموده و فرمایش جناب دکتر نورعلی تابنده بمنزله عرض فقیر علی تابنده محبوبعلیشاه مییابد. والسلام.

فقیر علی تابنده محبوبعلیشاه

تلگراف دیگر رحلت حضرت محبوبعلیشاه به جناب آقای حائری به دستخط مبارک:

هو

۱۲۱

تهران خیابان جنوبی پارک شهر، حسینیه امیرسلیمانی

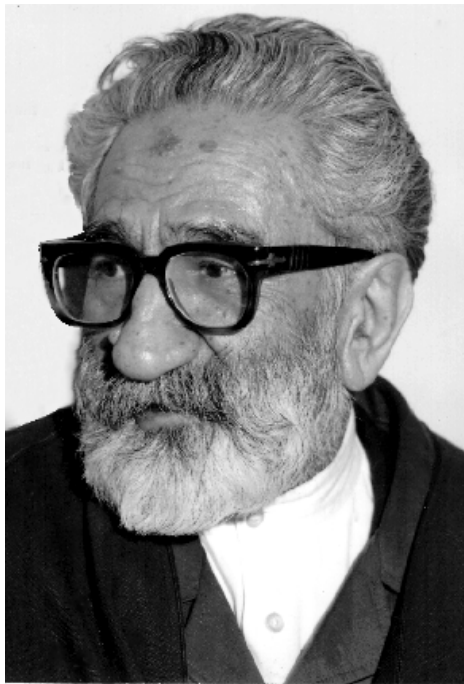
برادر مکرم جناب شمس‌الدین حائری ارشادعلی

خداوند مرا به لقای خود طلید. تکلیف جنابعالی رجوع بخلیفه و
جانشین این فقیر عمومی مکرم جناب دکتر نورعلی تابنده مجدوبعلیشاه
سلمه الله میباشد. تجدید عهد نموده اطاعت نمائید. رد و قبول ایشان را رد
و قبول فقیر بدانید. سلام مرا بعموم فقرا رسانیده حلیت بطلید. در خاتمه
اطاعت از جناب دکتر نورعلی تابنده مجدوبعلیشاه تأکید می‌نمایم.

فقیرعلی تابنده مجدوبعلیشاه

جناب آقای حائری ارشادعلی
برادر مکرم جناب شمس‌الدین حائری ارشادعلی
خداوند مرا به لقای خود طلید. تکلیف جنابعالی رجوع بخلیفه و
جانشین این فقیر عمومی مکرم جناب دکتر نورعلی تابنده مجدوبعلیشاه
سلمه الله میباشد. تجدید عهد نموده اطاعت نمائید. رد و قبول ایشان را رد
و قبول فقیر بدانید. سلام مرا بعموم فقرا رسانیده حلیت بطلید. در خاتمه
اطاعت از جناب دکتر نورعلی تابنده مجدوبعلیشاه تأکید می‌نمایم.

حضرت مجدوبعلیشاه



حضرت الهادی الی الشریعة و الطریقة المنتهی فی الفقر و الفناء مرضی اولیاء
الله مولانا المعظم آقایی حاج دکتر نورعلی تابنده مجدوبعلیشاه سلیل جلیل
حضرت قطب العارفین آقایی صالحعلیشاه طاب ثراه در ۲۱ مهر ماه ۱۳۰۶
هجری شمسی مطابق با ۱۷ ربیع الثانی ۱۳۴۶ هجری قمری مصادف با
زاد روز حضرت نورعلیشاه ثانی قدم به عرصه وجود نهادند. پس از
مراهقت و تربیت نزد پدر بزرگوارشان در بیدخت گناباد در موطن
خویش مقلدمات علوم اسلامی و هیأت قدیم و نجوم را نزد ایشان فرا
گرفتند و به تهران عزیمت نمودند. در سال ۱۳۲۴ شمسی با احراز رتبه
اول مراحل دیپلم ادبی و سال بعد دیپلم طبیعی را از دبیرستان علمیه
تهران به پایان رساندند و وارد دانشکده حقوق دانشگاه تهران شدند و
در سال ۱۳۲۷ موفق به اخذ درجه لیسانس در رشته حقوق قضائی
گردیدند و همزمان به مطالعه و تحقیق در معارف اسلامی پرداختند و
خصوصاً فقه و اصول را نزد اساتید فن بالاخص حضرت رضاعلیشاه

آموختند و در کلاسهای درس مرحوم استاد شهابی و استاد سید محمد مشکوة و مرحوم شیخ محمد سنگلجی شرکت
می‌کردند و ضمناً در وزارت امور خارجه استخدام شدند. در سال ۱۳۲۹ به وزارت دادگستری انتقال یافتند و شغل ریاست
اداره سرپرستی دادرسی تهران و متعاقباً مستشاری دادگاه استان تهران را عهده‌دار گردیدند. در سال ۱۳۳۱ به دست پدر
بزرگوارشان حضرت صالحعلیشاه وارد در طریق سلوک و قدم در وادی فقر نهادند و برای تکمیل تحصیلات خود به
فرانسه عزیمت کردند. در سال ۱۳۳۶ خورشیدی پس از اتمام تحصیلات در رشته ادبیات فرانسه و اخذ درجه دکترا در

رشته حقوق به ایران مراجعت نمودند و به ادامه مشاغل مختلف قضایی در وزارت دادگستری می‌پردازند.

طی چند سفری به اروپا با هانری کورین مستشرق معروف فرانسوی که بسیار به مکتب و روش حضرت سلطانعلیشاه علاقه‌مند بود ملاقاتهای مکرر داشتند و مطالعاتی را نیز با ایشان در موضوع مذکور شروع کردند. بار دیگر در شهریور ۱۳۴۷ با بورس دولت فرانسه جهت مطالعات حقوقی - قضایی به پاریس عزیمت و در مؤسسه بین‌المللی مدیریت (I.I.A.P.) به تحقیق مشغول و موفق به اخذ دیپلم مدیریت قضایی شدند. پس از بازنگشتگی در سال ۱۳۵۵ گاهاً در شغل وکالت دادگستری فعالیت و در این سال مجدداً برای مطالعه و تحقیق به فرانسه عزیمت نمودند. پس از انقلاب مدتی به سمتهای معاونت وزارت ارشاد و عضویت هیأت امناء مدیریت سازمان حج و سپس معاونت وزارت دادگستری و همچنین وزارت دادگستری منصوب و در مهر ماه ۱۳۵۹ به میل شخصی کناره‌گیری می‌نمایند.

ایشان در تمام سالهای اشتغال خود به امانت و صحت و صداقت در رفتار و گفتار و دقت در کار و احترام به قانون و اجرای دقیق آن نزد همگان بالاخص همکاران مشهور بودند. روحیه آزاد اندیشی و فعالیت‌های ایشان در همین جهت سبب گردید که حدود مدتها در زندان بازداشت باشند که چندین ماه از این مدت را در سلول انفرادی گذراندند.

در تاریخ ۱۱ ربیع الاول ۱۴۱۳ هجری قمری برابر با ۱۸ شهریور ۱۳۷۱ خورشیدی مطابق با روز رحلت حضرت رضاعلیشاه، اجازه اقامه نماز جماعت از طرف حضرت محبوبعلیشاه به نام ایشان صادر و در نهم ربیع الثانی همان سال برابر با ۱۵ مهر ۱۳۷۱ شمسی مصادف با سالگرد رحلت حضرت صالحعلیشاه به اخذ فرمان ارشاد با لقب مجذوبعلی می‌گردند و در تاریخ سه شنبه ۲۲ ربیع الثانی سال ۱۴۱۳ قمری مطابق با ۲۸ مهر ۱۳۷۱ شمسی مصادف با چهارمین روز رحلت حضرت رضاعلیشاه فرمان وصایت و جانشینی ایشان با لقب مجذوبعلیشاه صادر می‌گردد و در تاریخ ۶ رمضان ۱۴۱۷ مطابق با ۲۷ دی ۱۳۷۵ پس از فوت حضرت محبوبعلیشاه رسماً سرپرستی فقراء گنابادی را عهده دار شدند.

امروزه مجالس فقری از یمن وجود و حضور باهرالنور ایشان در ایران و اقصا نقاط جهان زیب و زینت فراوان دارد و اهل دل حلقه ارادت ایشان را در گوش کرده‌اند و به زبان حال می‌گویند:

بگو به خادم جنت که خاک این مجلس به تحفه بر سوی فردوس و عود مجمر کن

بسم الله الرحمن الرحيم وهدى الاديان اى الدين القويم والعهود الاستقيم
الحمد لله الجاهلنى الارض خليفه ثم الصلوة والسلام على خير خلقه وحبيب محمد بن
عبدالله صلى على خلفائه وارصيائه الى قيام يوم الدين

و بعد به الملاح محرم برادر ايا و طاب اراه و تقم الله به سائده در اين ايام در نيكوت
كه امده استوى دين حسين و در سكرى طالبين در طبعه حقه رضويه نعمه الله سلطانيت
بدا بيد و نفسا نفس به اين فقير الى الله حاج على ما بنده محب بعلت شاه فقير الله زير و ستر محب
بيده و از طرف مرانا الاكظم والد جسام و در حاضرت آماى حاج سلطان بنده گلابارى
رضامليه شاه طاب ثراه بر حسب رضا و نصرت ما بنده فقير او هذا بنديگان خدا بنده ام در حوز
ان رسته در ساممك الى طلوع زود الى يوم الصيام بلا انقطاع است بر از فقير ام اراد و در اساطير
و اهلهاى طالبان محرم است محرمى كرام من حاجت و كثره بنده كه مى است بركت الى الله محله
كرده است و تقوى و تدار بعبود و رضا حبه زير گلاب حاجت آماى حليفه و در عالى مقد اجاب
آماى رضامليه و در الله ترها المنور را حجب كرده است صحنى و تلب و انى يافته است
و آن بزرگوار ابيده الله ادر لمرقت به لقب مجذوب بعلت شاه تقوى محرم در حوز باره
الته بود در اين امر را غير را جانزند استم و فقير هكلى كه از قيد و زحمت تن جسامى جدا
يا فتمه رجاء جانان تيقم كردم مسامح بجد يد عهد نموده الطاعت مانده فقير از نيز بجه
عهد كرده اخيرا جانيز فراخته هم برده نمايند در همه امور رضاميشان را رضامى
فقير دانند والسلام على من اتبع الهدى و اجنب ائمتى و آلهم



تاريخ نوشته ۲۲ بهج الثاني ۱۴۱۳ برابر ۲۸ بهج ۱۳۷۱
مساروف بايوليين روز حلت مرانا الاكظم فقير آماى حليفه ام على بن
فقير حاج على ما بنده محب بعلت شاه

صورت فرمان حضرت مجذوب بعلت شاه به خط حضرت محبوب بعلت شاه طاب ثراه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَهُوَ الْهَادِي إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ وَالصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ

الحمد لله الجاعل في الارض خليفه ثم الصلوة والسلام على خير خلقه وحببيه محمد بن عبدالله (ص) و على خلفائه و اوصيائه (ع) الى قيام يوم الدين.

و بعد به اطلاع برادران ايماني و طالبان راه و فقههم الله مي رساند كه در اين ايام در زمان غيبت كه امر هدايت بسوى دين مبين و دستگيرى طالبين در طريقه حقه رضويه نعمه اللهيه سلطانعليشاهى يداً بيد و نفساً به نفس به اين فقير الى الله حاج على تابنده محبوبعليشاه غفرالله ذنوبه و ستر عيوبه رسيده و از طرف مولانا الاعظم والد جسماني و روحاني حضرت آقاي حاج سلطانحسين تابنده گنابادي رضاعلিশاه طاب ثراه بر حسب وصايت و نص مأمور بخدمت فقرا و هدايت بندگان خدا شده ام و چون اين رشته و ريسمان محكم الهى قطع نشدنى و الى يوم القيامة بلا انقطاع است پس از فقير امر ارشاد و هدايت سالكان و راهنمايى طالبان محول است به عموى مكرم جناب حاج دكتور نورعلى تابنده كه مدتى است در سلوك الى الله مجاهده کرده، مراتب فقر و فنا را پيموده و رضاييت جد بزرگوار حضرت آقاي صالحعليشاه و پدر عالى مقدار جناب آقاي رضاعلিশاه قدس الله سرهما العزيز را جلب کرده صدر صافى و قلب وافى يافته است. و آن بزرگوار را در طريقت به لقب مجذوبعليشاه مفتخر نمودم و چون اشاره الهيه بود در اين امر تأخير را جايز ندانستم و فقير هنگامى كه از قيد و زحمت تن جسماني رهائى يافته و جان بجانان تسليم كردم، مشايخ تجديد عهد نموده اطاعت نمايند فقرا نيز تجديد عهد کرده تأخير را جايز ندانسته پيروي نمايند و در همه امور رضاي ايشان را رضاي فقير دانند، والسلام على من اتبع الهدى و اجتنب الغى و الردى.

بتاريخ سه شنبه ۲۲ ربيع الثانى ۱۴۱۳ برابر ۲۸ مهرماه ۱۳۷۱

مصادف با چهلمين روز رحلت مولانا المعظم حضرت آقاي رضا علিশاه قدس سره

محل امضاء و مهر مبارك

فقير حاج على تابنده محبوبعليشاه

سخنی با پژوهشگران و محققان، پیرامون مفهوم لغوی "سلسله"

یکی از ارادتمندان سلسله متصله نعمت‌اللّٰهیه چندی پیش اظهار می‌داشت که پسر من از من می‌پرسد ما خود را بر حق می‌دانیم و دیگران را مورد انتقاد قرار می‌دهیم. اما وقتی به سخن دیگران گوش فرا می‌دهیم، متوجه می‌شویم که آنان نیز مدعی حَقّانیت بوده و ما را مورد انتقاد قرار می‌دهند. از کجا می‌توان میان درست و نادرست قضاوتی صحیح کرده و انتخابی دقیق به عمل آورد؟

آری، تردیدی نیست که چنین انتخابی مشکل است، زیرا امروزه بسیار کسانی که خود را رهرو طریقه نعمت‌اللّٰهیه دانسته عناوینی از قبیل قطب و زعیم و بزرگ و پیر و پیشوا برای خویش قائل شده‌اند. بسیاری نیز یک شبه آمده و شعبه‌ای جعل کرده و آن را نعمت‌اللّٰهیه نامیده‌اند. در این میان بر پژوهشگر حق طلب، فرض واجب است که معنای "سلسله" را مدنظر قرار دهد و از این زاویه به دعوی مدعیان بنگرد.

سلسله، رشته متصله و بلاگستنی است که از نقطه‌ای آغاز می‌شود و تا زمانی که تداوم خود را حفظ نماید، بر آن سلسله اطلاق می‌شود. پس هر مدعی پیشوایی و زعامتی که خود را شعبه‌ای از سلسله نعمت‌اللّٰهیه می‌داند، باید رشته اتصال خویش را بدون گسست و به‌طور پیوسته نشان دهد و به اثبات رساند.

برای درک بیشتر مفهوم سلسله بهتر است صفی بسیار طولانی را در نظر آوریم که در آن مردانی در کنار هم ایستاده و دست‌های یکدیگر را گرفته‌اند به‌طوری که دست راست نفر دوم در دست چپ نفر اول و دست چپ او در دست راست نفر سوم است... و این زنجیر دست‌های بهم پیوسته بلاانقطاع و مرتباً ادامه دارد. اکنون تصور کنیم که هر یک از این افراد زعیم این زنجیره و بزرگ این سلسله، در عصر خود بوده است. یعنی این زنجیره متصله از گذشته آغاز شده و نسل به نسل در طول زمان‌های متوالی ادامه یافته و هر شخصی از افراد این زنجیره نماینده یک نسل است. هر کسی که در این صف قرار گاهی داشته باشد و دو دستش به روشی که یاد شد به دو فرد چپ و راستش متصل باشد، حلقه‌ای از حلقه‌های پیونددهنده و به‌وجود آورنده این زنجیره به‌شمار می‌رود که از آن به "سلسله‌الذهب" یا "سلسله‌الاولیا" یا "سلسله فقری" یا "سلسله طریقتی" تعبیر می‌شود. حال اگر شخص یا اشخاصی در یک دوره یا در هر دوره‌ای بیایند و در کنار و به موازات این صف بایستند و یک دست خود را به یکی از اشخاص داخل صف دراز کنند و دست دیگر خود را به شخص دیگری بعد از خود بدهند، حلقه‌ای از حلقه‌های این سلسله به‌شمار نمی‌روند و هر چند خود را منتسب و وابسته به این سلسله و رشته اصیل و اصلی نمایند، انتسابشان اعتباری ندارد و اگر دیگران چنین انتسابی را معتبر بشمارند، دلیل بر خطا و اشتباه خودشان است و بس. اما چنین شعبه‌های متفرقه‌ای که در حول و حوش یک سلسله اصلی و اصیل و متصل شکل می‌گیرند کم نیستند، و مبدأ حیات خود را از ادعای شخصی که برای نخستین بار خود را بدون برهان و بیجا متصل به سلسله حقیقی معرفی می‌نماید اخذ می‌کنند. آن نفر اول که چنین ادعایی را طرح می‌کند، برای پیشبرد دعوی مطالبی از این دست می‌گوید:

۱ - من در خواب دیدم که به من فرمان طریقتی دادند (مانند دعوی مرحوم حاج آقا میرزا حسن اصفهانی که به مرحوم صدرالعرفا فرزند جناب مست‌علیشاه گفته بود).^{۹۸} حال آنکه اخذ فرمان طریقتی در خواب، یا تربیت شدن توسط "روحانیت" یکی از بزرگان - که از این امر به "اویسی" بودن تعبیر می‌شود - مانند اخذ حدیث در خواب است و مقبول

^{۹۸} - نابغه علم و عرفان، حاج سلطانحسین تابنده گنابادی، چاپ دوم، ص ۳۵۳.

نیست.

توضیح این امر آن است که کسانی که حدیثی از پیغمبر (ص) و سایر معصومان (ع) نقل و روایت می کنند، باید "سلسله استناد" خود را مشخص نمایند. یعنی هر روایت کننده‌ای باید مشخص کند که روایتش را از زبان چه کسی شنیده و به گوش چه کسی رسانده تا حلقه‌های "عدول" [اشخاص صحیح القول و صحیح العمل] بهم پیوسته گردد. اگر کسی به عوض اثبات صحّت سلسله استناد و اسناد بگوید من این حدیث را مستقیماً از زبان پیغمبر در خواب تعلیم گرفتم، روایتش بی اعتبار است و داخل در سلسله روات قرار نمی گیرد و مردود می شود. امر طریقت نیز به همین صورت است. بسیار کسان آمده و سلسله‌هایی از خود اختراع کرده و گفته‌اند که خوابنا شده‌ایم و ارواح بزرگان به ما تلقین و تعلیم دادند، مانند شیخ بهاء الدین نقشبند که به علت کثرت تعصب در تسنن و شدت مخالفت با تشیع، برای مقابله با آوازه بلند حضرت شاه نعمت‌الله ولی بناگاه طریقه‌ای به نام خویش (نقشبندیه) اختراع نمود و ادعا کرد که روحانیت شیخ عبدالخالق غجدوانی در عالم رؤیا او را تربیت کرده و به مقام ارشاد رسانده است، و وقتی از او پرسیدند: سلسله شما به کجا می رسد، پاسخ داد که از سلسله کسی به جایی نمی رسد و با این سفسطه خود را از مخمصه اثبات ادعای خود رهانید، اما روشن ساخت که سلسله او به کجا می رسد.

۲ - برخی از کسانی که خود را منتسب به سلسله متصله حقیقی می کنند، مبنای صحّت دعوی خود را فرمان و دستخط پیشوای سلسله قرار می دهند. باید توجه داشت که وجود اجازه و فرمان و دستخط برای اتصال سابق به لاحق لازم است اما کافی نیست، بلکه باید به دایره شمول فرمان و اجازه توجه کرد. هر فرمان و اجازه‌ای به صرف این که از جانب زعیم سلسله صادر شود، اتصال یک حلقه را به سلسله موجب نمی گردد.

۳ - برخی از کسان خود را منتسب به سلسله حقیقی کرده و فرمانی مجعول را مطرح می کنند که پیداست این امر تفاوتی با نداشتن فرمان ندارد.

۴ - برخی از کسان خود را منتسب به سلسله‌ای کرده بدون داشتن فرمان اصیل یا مجعول، و حتی بدون رؤیت خواب، صرفاً از طریق آگهی‌های مطبوعاتی و استفاده کلان و بسیار وسیع از وسایل ارتباطات جمعی مانند روزنامه‌های کثیرالانتشار و اخیراً اینترنت... و صرف هزینه‌های تبلیغاتی و مطبوعاتی فزون از حد، از خویش پیشوا و راهنما و حتی خدا می سازند که پیداست دعوی آنها اعتباری ندارد و اگر نام سلسله‌ای را بر خود نهند، عملشان تصرف عدوانی و از مقوله غضب و عملی برخلاف شرع و قانون و اخلاق است.

۵ - تعیین جانشین می تواند به صورت مکتوب نباشد و شفاهی باشد ولی باید صریح باشد و به گونه‌ای باشد که محلّ شبهه نباشد؛ چنان که در مورد اجازه جناب مست‌علیشاه، همه مشایخ جناب مجذوب‌علیشاه آن را پذیرفتند و فقط حاج آقا ملا رضا همدانی (مشهور به کوثرعلیشاه) استنکاف کرد و دلیل وی هم استناد به فرمانی بود که آقای نورعلیشاه برای آقای مجذوب‌علیشاه نوشته بود. وی در این فرمان از مشارّالیه با عنوان "فرزند ارجمند آقا محمدرضا" یاد کرده و به سمت پیر دلیل جناب مجذوب‌علیشاه تعیین کرده بود ولی حاج آقا ملا رضا همدانی آن را فرمان جانشینی برای خود تلقی کرد.^{۹۹}

* * *

حال با توجه به کلیه مطالب مطروحه، خوانندگان و محققان و پژوهشگران را فرا می خوانیم تا خود در اجازه‌ها و فرامین

^{۹۹} - شرح این مطلب کتاب درآمدی بر تحولات تاریخی سلسله نعمت‌اللهیه در دوران اخیر آمده و در مقاله دیگری با تفصیل بیشتری به آن خواهیم پرداخت.

بزرگان طریقت کاوش کنند تا به درستی دریابند که سلسله متّصله نعمت اللّٰهیه کدام است و چه کسی در زمان ما حاصل و حافظ ودایع طریقتی مشایخ سلف می‌باشد. با دقّت در این روش ساده و سهل - که مبنای سنجش امور در آن، مشاهده حلقات اتّصالیه از طریق فرامین صریح جانشینی است - بر پژوهشگر متّصف ثابت می‌شود که تنها رشته‌ای که به‌طور پیوسته و گسست‌ناپذیر از زمان ما تا مرحوم رحمت‌علیشاه و از ایشان به مست‌علیشاه و از ایشان به مجذوب‌علیشاه و از ایشان به حسین‌علیشاه اصفهانی و از ایشان به شاه‌علیرضای دکنی و از ایشان به اسلاف ایشان دست به دست تا جناب شاه خلیل‌اللّه و از ایشان به جناب شاه نعمت‌اللّه دکنی و از ایشان به شیخ عبداللّه یافعی و... شیخ احمد غزالی و... نهایتاً به حضرات معصوم علیهم‌السّلام می‌رسد، بیش از یک رشته نیست که عبارت از سلسله متّصله نعمت اللّٰهیه است که امر ارشاد عباد در آن در این جزء از زمان به جناب آقای حاج دکتر نورعلی تابنده مجذوب‌علیشاه ثانی سپرده شده است.

بر این مبنا سایر رشته‌ها و فرقه‌ها و شعبه‌ها علی‌الاطلاق و بلااستثناء از ارائه فرامین مسلسل و مکتوب خلافت که امر ولایت را دست به دست و بلاگسست منتقل ساخته، ناتوانند و به این دلیل دعوی آنان به‌عنوان "سلسله متّصله نعمت اللّٰهیه" مسموع نیست، حتّی اگر خودشان به تشخیص خود بر راه و روش اختراعی خویش نام و عنوان "نعمت اللّٰهیه" بنهند.

در پایان یادآوری می‌کنیم که با مجموعه اسناد و مدارک موجود، این آمادگی را دارم که در هر نشست و سمینار و کنفرانس و اجلاسی که در هر نقطه دنیا دعوت شود، شرکت جسته و دلایل صحّت انتساب سلسله را به بزرگان سلف و ضعف دعاوی مدعیان دیگر را به اثبات رسانم و از آنان نیز بخواهم که اگر دلیل و برهانی دارند به معرض قضاوت محقّقان بی‌غرض و دانشمندان اهل فن بنهند، تا طرفین تن به داوری آنان دهیم و یک بار برای همیشه مانع تداوم این حدیث تشّت‌افزای بی‌حاصل گردیم.

سید مصطفی آزمایش

رشته اجازة (سلسلة الاولياء) در سلسله صوفيه نعمت اللهی سلطانعلیشاهی گناپادی

- ❖ سيد المرسلين و رحمة للعالمين اشرف النبيين المتمكن في مقام اوادني المقرب الي الله حتي تدلّي سيدنا في الوجود صاحب لواء الحمد و المقام اخمود حبيب الله محمد صلي الله عليه و آله و سلم
- ❖ و سر الاسرار و مشرق الانوار حقيقة النقطة البائية و اصل الحياة المائية الاسم الاعظم و المظهر الاتم باب الله و وعاء علم الله و مجمع علوم الانبياء و مرجع سلاسل الاولياء مظهر العجائب و مظهر الغرائب و النجم الثاقب مولانا علي بن ابي طالب صلوات الله عليه
- ❖ و الجوهرة القدسية و الحوراء الانسية سيدة النساء و صندوق مصاحف الاولياء البتول العذراء فاطمة الزهراء سلام الله عليها
- ❖ و النور اللامع و الحسن الجامع الجمال الابن و محلي سر حضرت ذي المن و القوس الطالع من الايمن ابي محمد الحسن عليه السلام
- ❖ و ظهور العشق الاعلي و المتوجه بالهمة العليا مقصد العرفاء و اب الاولياء و خامس اصحاب الكسا و سيد الشهدا سر الله الاتم و ثار الله الاعظم المقدس عن الشين ابي عبدالله الحسين عليه السلام
- ❖ و سيد مجدددين و زين العابدين و سند الزاهدين و كاشف اسرار العرفان و انسان العين و عين الانسان مجمع البحرين المقدس عن الشين الامام علي بن الحسين عليه السلام
- ❖ و حافظ معارج اليقين و وارث علوم المرسلين و البناء العظيم و الصراط المستقيم و كاشف حقايق البواطن و الظواهر و مجمع علوم الاوائل و الاواخر الامام محمد الباقر عليه السلام
- ❖ و البحر الموج و السراج الوهاج مجدد الاسلام و ناشرددين خير الانام القرآن الناطق الامام جعفر بن محمد الصادق عليه السلام
- ❖ و كليم ايمن الامامة و شجرة طور الكرامة صاحب الرق المنشور و البيت المعمور و البحر المسجور بامر الدين قائم الامام موسي بن جعفر الكاظم عليه السلام
- ❖ و ناشر السنة و الدين و مرجع اهل اليقين الانسان اللاهوتي و الروح الناسوتي كهف النفوس القدسية غوث الاقطاب الانسية الكنز الغيبي و القرآن اللاربي صدر الوري بدر الدجي الامام علي بن موسي الرضا عليه السلام
- ❖ و باب الله المفتوح و كتابه المشروح ظل الله الممدود سر اسرار الوجود سيد الاولياء و سند الاصفيا غابة الظهور و الابدان بن الامام التقي محمد بن علي الجواد عليه السلام
- ❖ و مفتاح خزائن الوجود و حافظ مكامن الغيوب الناصح الزكي و الهادي المتقي طيار جو الازل و الابد الامام التقي علي بن محمد عليه السلام
- ❖ و البحر الزاخر و النور الزاهر عنقاء قاف القدم و الصاعد مرقاة الهمم المؤمن العسكري الامام حسن بن علي عليه السلام
- ❖ و كمال النشأة و نشأة الكمال و جمال الجمع و مجمع الجمال سر السرار الالوهية و كنه حقايق الربوبية الاسم الاعظم و ناموس الله الاقدم غواص اليم الرحمانية مسلك الاية الرحيمية طور تجلي الالوهية بقية الله في الارض الغائب في الاستار الظاهرية و الهادي الي الطرق الغيبية و القائم المهدي المؤمن حجة بن الحسن عجل الله فرجه
- ❖ اول السلسله و باب الطريقه كنز المعارف و قليل المعارف شيخ المشايخ شيخ معروف كرخي طاب ثراه
- ❖ و صاحب العلم الوفي و الزاهد الصفي ابي الحسن شيخ سري السقطي طاب ثراه
- ❖ و اول الاقطاب في الغيبة و باب ابواب الطريقة و مظهر الحقيقة سيد الطائفة و رأس علماء الشريعة العالم الهادي شيخ جنيد البغدادي طاب ثراه
- ❖ و حضرت مروّج الشريعة و مكمل الطريقة الواصل الي ربه الباري احمد بن محمد شيخ ابو علي رودباري طاب ثراه
- ❖ و جامع المراتب و مجمع المطالب و مرجع اولي المفاخر و المناقب الحسين بن محمد شيخ ابو علي كاتب طاب ثراه
- ❖ و مشرق الانوار و مشرق الاسرار و زين الابرار و شرف الاخيار سعيد بن سلام شيخ اب عمران المغربي طاب ثراه

- ❖ و فخر الاعالي و الادابي و مجلي كلمة كن فكاني و مشرق التور لامكاني شيخ ابوالقاسم گوركاني طاب ثراه
 - ❖ و العالم بامر الله و ناشر دين الله المتبحر الناموسي ابن عبدالله شيخ ابوبكر الطوسي طاب ثراه
 - ❖ و جامع العلوم و المعارف و مجمع الكرامات و المكاشف العالم العالي شيخ احمد طوسي غزالي طاب ثراه
 - ❖ و الفاضل الصمداني و العارف الفاضل الودادي و الكاشف سرّ المبادي شيخ ابوالفضل بغداداي طاب ثراه
 - ❖ و كاشف الايات و صاحب الكرامات و خوارق العادات شيخ ابوالبركات طاب ثراه
 - ❖ و العالم الاساسي و الزاهد المواسي و الخقق الاسطقسّي شيخ ابومسعود اندلسي طاب ثراه
 - ❖ و باب مدائن العرفان و لبّ علوم الايقان و كاشف رموز القرآن الزاهد المؤمن شعيب بن حسين شيخ ابي مدين طاب ثراه
 - ❖ و صاحب الفتوحات القلبية و الهادي الي الحقائق السريه ابي الفتوح شيخ سعيد الصعيدي طاب ثراه
 - ❖ و العارف الوفي و الكامل الوافي و الزاهد الصوّفي شيخ كمال الدين كوفي طاب ثراه
 - ❖ و الصّالح البادل و المرشد الكامل و السّالك الواصل شيخ صالح بربري طاب ثراه
 - ❖ و جامع الطرفين و نزيد الحرمين ركن الدين و اصل المسلمين شيخ عبدالله يافعي طاب ثراه
 - ❖ و رئيس السّلسله و اب الطائفة و سيد الطّريقة القطب الازلي و العالم العلي ابن عبدالله شاه سيد نعمة الله ولي طاب ثراه
 - ❖ و ابن الشّاه سيد نعمة الله العارف بامر الله و مجلي اسرار الله مير شاه برهان الدين خليل الله طاب ثراه
 - ❖ و ابن برهان الدين السّالك الاكمل و العالم الاجل و عارف الاسرار الابد و الازل مير شاه حبيب الدين محب الله الاول طاب ثراه
 - ❖ و الزاهد الاعدل و تسيح الجمال الاجمل السّيد الاجمل مير شاه كمال الدين عطية الله الاول طاب ثراه
 - ❖ و فخر الاعالي و الادابي و حقيقة سبع المثاني مير شاه برهان الدين خليل الله ثاني طاب ثراه
 - ❖ و منبع الكمالات الاول و السّيد العالم الاجل مير شاه شمس الدين محمّد الاول طاب ثراه
 - ❖ و مشيد المباني و مظهر الرّموز و المعاني و صاحب اليقين الشّهودي و العياني مير شاه حبيب الدين محب الله ثاني طاب ثراه
 - ❖ و مجمع الجمع القرآني في مظاهر الفرق الفرقاني و عالم العلم البياني مير شاه شمس الدين محمّد ثاني طاب ثراه
 - ❖ و غوّاص مجرّهاي نماني مظهر الاوائل و مظهر التّواني العالم الربّاني مير شاه كمال الدين عطية الله ثاني طاب ثراه
 - ❖ و نجل الاولياء و ظهور الاصفيا و ختم الاتقيا السّيد المجدد مير شاه شمس الدين محمّد ثالث طاب ثراه
 - ❖ و الشّيخ الجليل و الفاضل التّيبيل و المظهر الاصيل الحميد المؤمن شيخ محمود ساكن دكن طاب ثراه
 - ❖ و الصّفّي الكامل و الحكيم العامل تاج العلي و الدّيني شيخ شمس الدين دكني طاب ثراه
 - ❖ و مروج الشّريعة و محيي الطّريقة العارف الولي و السلطان السّني رضاعليشاه دكني طاب ثراه
 - ❖ و مجدد السلسله الرضوية شيخ المشايخ الشّهيد في سبيل الله و ناشر آيات الله السيد معصومعليشاه طاب ثراه
 - ❖ و باب الطريقة و وجه الحقيقة سياح مدن الابد و الازل و سياح بحار العلم و العمل نورعليشاه اول طاب ثراه
 - ❖ و جامع علوم الاوائل و الاواخر و مجمع اصول المناقب و المفاخر قطب سلسله بعد از رضاعليشاه مولانا حسينعليشاه
- اصفهانّي طاب ثراه
- ❖ و الفريد التّيباني و الصّراط المستقيم الميزاني مولانا مجدوبعليشاه همداني طاب ثراه
 - ❖ و وجه الله و مرجع عباد الله و مسيح بحار تنزيه الله الحاج ميرزا زين العابدين شيرازي مستعليشاه طاب ثراه
 - ❖ و صدر العلماء و بدر العرفاء العالم المجرد و الاجل المسدد الواصل الي الله الحاج ميرزا زين العابدين شيرازي رحمتعليشاه طاب ثراه
 - ❖ و نور الاولياء و بدر الاصفياء المقرب الي الله الحاج محمّد كاظم سعادتعليشاه اصفهانّي طاب ثراه
 - ❖ و سلطان العرفا و زين الحكما و رأس العلما الزهد الاثم و الخلق الاعظم و باقر علوم اولاد آدم مولانا الحاج ملا سلطانمحمّد بيدختي گنابادي سلطانعليشاه طاب ثراه و جعل اللجنة مثواه
 - ❖ و نور الانوار و مظهر الاسرار ذي الوقار و السكينة و المتخصص باهمة العلية الصادق العلي و الصابر الولي مولانا الحاج ملا

علي نورعليشاه ثاني قدس سره السبحاني ابن سلطانعليشاه طاب ثراه

- ❖ و ملجأ الامجاد و ملاذ الاوتاد العالم الصمداني و العارف السبحاني المؤيد بالتأييدات الربانية و مبين الاسرار الالهية قطب العارفين و صالح المؤمنين آية الله العظمي في الارضين المولى المؤمن مولانا الحاج شيخ محمد حسن صالحعليشاه قدس الله سره العزيز سليل جليل حضرت آقاي نورعليشاه طاب ثراه
- ❖ و قطب العارفين و ملجأ السالكين نتيجة الاوليا و زبدة الاصفياء زين العرفاء و قررة عين الفقراء مولانا المعظم و ملاذنا المحترم الحاج سلطانحسين تابنده رضاعليشاه ثاني قدس سره الشريف سليل جليل حضرت قطب العارفين آقاي صالحعليشاه طاب ثراه
- ❖ و قدوة العارفين و قبلة السالكين جامع الشريعة و الطريقة المتخلق بالاخلاق الحسنه محبوب اوليا الله مولانا و مقتدانا جناب آقاي الحاج علي تابنده محبوبعليشاه قدس سره العزيز سليل جليل حضرت آقاي رضاعليشاه طاب ثراه
- ❖ و حضرت الهادي الي الشريعة و الطريقة المنتهي في الفقر و الفنا مرضي اولياء الله مولانا المعظم آقاي حاج دكتور نورعلي تابنده مجذوبعليشاه ارواحنا فداه سليل جليل حضرت قطب العارفين آقاي صالحعليشاه طاب ثراه